

# ۱۵

وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ.

امام علیؑ فرمود:

عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد!

(همین که دنیا پشت‌کند عیوب تو آشکار می‌شود).<sup>۱</sup>

---

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که نویسنده کتاب مصادر برای این جمله حکیمانه امام به جز نهج‌البلاغه ذکر کرده ربیع الابرار دانشمند معروف اهل سنت زمخشri است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله حکیمانه در لابه‌لای خطبه و سیله ذکر شده است (این خطبه در نهج‌البلاغه نیامده است و در کتاب تمام از جلد هشتم کافی نقل شده در حالی که با مراجعته به کافی روشن می‌شود که این جمله در آنجا نیست، هرچند جمله‌های بعد از آن ذکر شده است و معلوم نیست کتاب تمام نهج‌البلاغه آن را از کجا آورده است). (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۶۶).

جمله حکیمانه پیش گفته علاوه بر کتاب ربیع الابرار زمخشri در کتب دیگری از دانشمندان هم عصر زمخشri یا بعد از او نیز آمده است.



## شرح و تفسیر عیوب پنهان

امام علی‌الله‌اشرف حکیمانه‌اش اشاره به نکته مهمی کرده می‌فرماید: «عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد» (عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَشْعَدَكَ جَدُّكَ).

«جَدُّ» در لغت معانی زیادی دارد از جمله: عظمت، که آیه شریفه ﴿إِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾ به آن ناظر است و به معنای بهره، نصیب، نعمت و بخت. در جمله بالا اشاره به همان بهره و نصیب دنیوی است که گاهی از آن به بخت و شанс تعییر می‌شود.

امام در واقع در این عبارت کوتاه به چند نکته اشاره فرموده است:

نخست هنگامی که دنیا به کسی اقبال کند تمام عیوب او را به فراموشی می‌سپارند، بلکه گاهی عیب را حُسن معرفی می‌کنند و به عکس، هنگامی که دنیا به کسی پشت کند صفات بر جسته او را نادیده می‌گیرند، بلکه گاهی عیب می‌شمرند و این اشتباه بزرگی است که بسیاری از مردم گرفتار آناند.

دیگر این که انسان باید تنها نگاه به سخنان مردم نکند و بکوشند عیوب خویش را که از چشم آنها به سبب اقبال دنیا پنهان شده، دریابد و نیز محاسن و صفات نیک خود را که به دلیل پشت کردن دنیا به او در نظر مردم ناچیز شمرده می‌شود کم نشمرد.

دیگر این که از زوال نعمت‌ها نگران نشود شاید خداوند می‌خواهد بدین وسیله عیوب او را روشن سازد تا برای برطرف کردن آن بکوشد که این خود نعمتی از سوی پروردگار محسوب می‌شود.

این گفتار حکیمانه امام پیام دیگری نیز دارد و آن این که به هنگام اقبال دنیا به انسان، مغرور نشود و خود را برای از عیوب نداند، چرا که مردم عیوب او را نادیده می‌گیرند و ای بسا از وی چنان تمجید کنند که سبب غرور او گردد. شبیه این گفتار سخن حکیمانه‌ای است که در حکمت نهم آمده بود که امام فرموده بود: (إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِيهِ؛ هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او سلب می‌نماید).

در زبان عرب - و احتمالاً زبان‌های دیگر - نیز ضرب المثل‌های جالبی در این زمینه آمده است از جمله در یک ضرب المثل عربی می‌خوانیم: «إِذَا أَقْبَلَ الْبَحْثُ لِبَاضَتِ الدُّجَاجَةُ عَلَى الْوَتَدِ، وَإِذَا أَدْبَرَ الْبَحْثُ أَسْعَرَ الْهَاوَنُ فِي الشَّمْسِ؛ هنگامی که دنیا به انسان اقبال کند مرغ روی نوک میخ تخم می‌گذارد و هنگامی که دنیا به انسان پشت کند هاون در برابر آفتاب آتش می‌گیرد».<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابيالحديد، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

۵۲

## وَقَالَ رَبُّهُ لِلْمُسَاءَ فَرِّعَ

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ.

امام علیہ السلام فرمود:

شايسه ترين مردم به عفو، قادر ترين آنها به مجازات است.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب نهایه ادب این جمله حکمت آمیز به همین صورت آمده است؛ ولی بعد از آن حکمت یازدهم را که قبل اگذشت با تفاوتی نقل می‌کند و از مجموع آن چنین برداشت می‌شود که دسترسی به منبع دیگری غیر از نهج البلاغه داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).



## شرح و تفسیر رابطه عفو و قدرت

امام علیہ السلام در این گفتار حکیمانه خود، همان مطلبی را که در حکمت یازدهم آمده بود به شکل دیگر بیان می‌کند و می‌فرماید: «شایسته‌ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است»؛ (**أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ**). می‌دانیم یکی از عوامل ادامه نزاع‌ها و درگیری‌ها که گاه در میان دو قبیله یا فرزندان یک خانواده ده‌ها سال ادامه پیدا می‌کند، روح انتقام جویی و عدم گذشت است که هرچه جلوتر می‌رود مانند سیلاپ شدیدتر می‌شود در حالی که اگر در همان مراحل آغازین یکی از دو طرف بزرگواری و گذشت کند نزاع برای همیشه پایان می‌یابد.

به علاوه، عفو و گذشت، شخص خطاکار را به تجدید نظر در کار خود و جبران خطا و می‌دارد که برکات آن بر کسی پوشیده نیست.

مطالعه تاریخ پیامبر اکرم علیه السلام و امیر مؤمنان و سایر امامان علیهم السلام معصوم نشان می‌دهد که آنها با استفاده از این روش، دشمنان سرسخت را به زانو در آوردند و یا آنها را به دوستان فداکار بدل کردند.

عفو و گذشت عجیب پیامبر در داستان فتح مکه و عفو امیر مؤمنان بعد از پیروزی در جنگ جمل و عفو امام حسن مجتبی در برابر آن مرد شامی و همچنین سایر مواردی که در تاریخ زندگی آن بزرگواران ثبت شده نمونه‌های

روشنی از این معناست.

اما این که می‌فرماید: شایسته ترین مردم به عفو قادرترین آنها بر مجازات است به دلیل این است که هر چه قدرت بر مجازات بیشتر باشد عفو و گذشت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند بگوید این عفو بر اثر ضعف و ناتوانی از مجازات بوده است.

جالب این است که در قرآن مجید آنجا که عفو از قاتل عمد را مطرح می‌کند با تعبیر به «برادر» از او یاد می‌نماید؛ «**فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَنِءُ فَاتِّيَاعُ الْمَعْرُوفِ**»؛ پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند». در کتاب کنزالعمال این حدیث کوتاه و پرمعنا از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل شده: «**تَعَافُوا تَسْقُطُ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ**؛ یکدیگر را عفو کنید تا دشمنی‌ها در میان شما از میان بروند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مُّرَوْتُنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَنَا؛ ما خاندانی هستیم که شخصیت ما ایجاب می‌کند کسی را که ستمی در حق ما روا داشته عفو کنیم».

در حالات امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که هشام بن اسماعیل (والی مدینه از طرف عبد‌الملک بن مروان) آن حضرت را زیاد آزار می‌داد ولی هنگامی که «ولید بن عبد‌الملک» بر سر کار آمد (بر اثر شکایات زیاد مردم) او را عزل کرد و دستور داد او را در برابر مردم حاضر کنند که هر کس از او ستمی دیده انتقام گیرد. او می‌گفت: من بیش از همه از علی بن الحسین بیم دارم (زیرا بیش از همه به او آزار رساندم) امام با یارانش از آنجا می‌گذشت، به آنها سفارش فرموده بود که حتی یک کلمه به او بدگویی نکنند. هنگامی که امام از

۱. کنز العمل مطابق نقل میزان الحکمه، ماده «عفو».

آنچا گذشت «هشام» صدا زد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتِهِ؛ خَدَا آگاه‌تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد». <sup>۱</sup>

آیات و روایات اسلامی درباره اهمیت عفو بسیار زیاد است. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم.

«عَلَيْكُم بِالْعَفْوٍ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّاً فَتَعَافُوا يُعِزِّ كُمُ اللَّهُ؛ بر شما باید به عفو و بخشش، زیرا چیزی جز عزت به انسان نمی‌افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزت دهد». <sup>۲</sup>

بدیهی است - همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شده - دستور عفو شامل کسانی نمی‌شود که از عفو و گذشت سوء استفاده کرده و بر جسارت خود می‌افزایند. آنها را جز کیفر و عقوبت اصلاح نمی‌کند.

\* \* \*

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۴

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۸



# ۳۵

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاهُ وَتَدَمُّ.

امام علیہ السلام فرمود:

سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد، اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی «حیا» است و یا برای فرار از «مذمت». <sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: در تاریخ ابن عساکر این چنین آمده است: به امام عرض کردند: «ما السخاء؟؛ سخاوت چیست؟» در پاسخ فرمود: «مَا كَانَ عَنْهُ إِبْتِدَاءٌ وَ أَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاهُ وَتَكْرُمُ» این سخن را سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نقل کرده است. این تفاوت تعبیر با آنچه در نهج البلاغه آمده نشان می‌دهد که ابن عساکر منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. همچنین این کلام حکمت‌آمیز در کتاب أدب الدين و الدنيا مارودی و در کتاب روض الاخیار با تفاوتی که نشان دهنده تعدد منبع است ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).



## شرح و تفسیر سخاوت واقعی

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به نکته دقیق و آموزنده‌ای اشاره کرده، می‌فرماید: «سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد؛ اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی حیاست و یا برای فرار از مذمت»؛ (**السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسَأَلَةٍ فَحَيَاءُ وَتَدْمُمُ**).

سخاوت را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: حالت و فضیلتی درونی است که انسان را به بذل مال به مستحقان و نیازمندان بدون عوض وامی دارد.

بر این اساس اگر کسی درخواستی کند و از آبروی خود به وسیله درخواست مایه بگذارد، آنچه سخاوت‌مندانه می‌بخشد در واقع عوض آبروی اوست و به راحتی نمی‌توان نام آن را سخاوت گذاشت و نیز بخشن که پس از درخواست صورت می‌گیرد ممکن است بدین سبب باشد که اگر بخشن نکند، درخواست کننده و یا مردمی که از آن آگاهی می‌یابند او را نکوهش و مذمت کنند، بنابراین بخشن در برابر نجات از مذمت مردم واقع شده است و بدون عوض نیست و به تعبیر عموم مردم برای رودربایستی است. بنابراین سخاوت خالص و حقیقی آن است که انسان پس از آگاهی بر نیازمندی افراد آبرومند، در حل مشکل آنها به صورت پنهانی بکوشد و نیازی به سؤال نباشد.

قرآن مجید در سوره «بقره» هنگامی که سخن از اهمیت انفاق و آثار و برکات آن به میان می‌آورد بر انفاق به کسانی تأکید می‌کند که روی سؤال ندارند و به دلیل عفت و مناعت طبع مردم آنها را در زمرة اغنية می‌دانند، می‌فرماید: **«يَحْسَبُهُمْ**

**الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيَاهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلَحَافًا۔<sup>۱</sup>**

درباره اهمیت سخاوت در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث‌های زیادی آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اسلام علیه السلام می‌خوانیم: «السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ؛ سخاوت صفت بزر خداست».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا»؛ سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است و هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که صاحب سخاوت است.<sup>۳</sup>

بی‌شک، سخاوت هر قدر بیشتر و در مورد مناسب‌تر و بدون هیچ‌گونه عوض مادی و معنوی و کاملاً به صورت ابتدایی باشد پرارزش‌تر است.

این سخن را با حدیثی از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، فرمود: گروهی از یمن خدمت رسول خدا علیه السلام آمدند و میان آنها مردی بود در مکالمه با پیامبر اکرم علیه السلام درشت‌گو و سرسخت تا آنجا که رسول خدا علیه السلام خشمگین شد و از شدت غضب عرق در پیشانی او آشکار گشت و چهره در هم کشید و چشم از او برداشت و به زمین نگاه کرد. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: پرورگارت به تو درود می‌فرستد و می‌گوید: این مرد سخاوتمندی است که پیوسته اطعام می‌کند. خشم پیامبر علیه السلام فرونشست سر را بلند کرد و فرمود: اگر جبرئیل از سوی خداوند متعال به من خبر نداده بود که تو مرد سخاوتمندی هستی و پیوسته اطعام طعام می‌کنی تو را طرد می‌کردم تا عبرتی برای دیگران باشی. آن مرد گفت: آیا پروردگار تو سخاوت را دوست دارد؟ پیامبر فرمود: آری. آن مرد شهادتین بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و گفت: به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرده هرگز کسی را از مالم محروم نساختم.<sup>۴</sup>

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. کنز العمل، مطابق نقل ميزان الحكمه، ماده سخاء.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

۴. کافی، ج ۴، ص ۳۹، ح ۵.

۵۲

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِعِ

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ؛  
وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ ثروت و بی نیازی همچون عقل، و هیچ فقری همچون جهل و هیچ  
میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی همچون مشورت نیست.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این چهار جمله حکمت آمیز در کتاب تحف العقول به صورت پراکنده ذکر شده، و در بعضی از موارد تفاوت‌هایی دارد (که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه است) اضافه بر این، همین تعبیرات با مختصر تفاوتی در حکمت ۱۱۳ که از این جمله‌های حکمت آمیز نیز مسروچ تر است به چشم می‌خورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).



## شرح و تفسیر چهار جملهٔ پربار

امام علیؑ در این کلام حکیمانه و پرماiene خود در ضمن چهار جملهٔ کوتاه به چهار مطلب مهم اشاره کرده، می‌فرماید:

«هیچ ثروت و بی‌نیازی چون عقل»؛ (لَا غِنَى كَالْعُقْلِ)؛

«و هیچ فقری همچون جهل»؛ (وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ)؛

«و هیچ میراثی چون ادب»؛ (وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ)؛

«و هیچ پشتیبانی چون مشورت نمی‌باشد»؛ (وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَائِرَةِ).

دربارهٔ اهمیت عقل همین بس که اگر عقل و تدبیر باشد همه چیز به دنبال آن خواهد آمد مال و ثروت را با عقل و تدبیر به دست می‌آورند، مقام و شخصیت نیز زاییده عقل است و آسایش و آرامش و سعادت دو جهان با عقل حاصل می‌شود.

به گفته بعضی از شارحان نهج‌البلاغه در قرآن مجید واژه عقل و علم و مشتقات آنها ۸۸۰ مرتبه آمده است و این نشانه اهمیت فوق‌العاده قرآن و اسلام به مسئله عقل است.<sup>۱</sup>

روایات اسلامی نیز دربارهٔ اهمیت عقل فوق حد احصا و شمارش است. مرحوم کلینی در جلد اول کافی در کتاب العقل والجهل احادیث بسیار فراوان

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹.

و پرمایه‌ای درباره اهمیت عقل از پیغمبر اکرم و امامان مucchom علیهم السلام نقل کرده است.

ابن ابیالحدید بخشی از آن را در شرح خود ذیل همین کلام حکمت‌آمیز از کتاب کامل مفرد نقل کرده از جمله این‌که رسول خدا فرمود: «ما قَسَمَ لِلْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعُقْلِ فَنَّوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَفِطْرُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُونِ الْجَاهِلِ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا حَتَّىٰ يَسْتَكْمِلَ الْعُقْلَ وَحَتَّىٰ يَكُونَ عَقْلَهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند هیچ نعمتی را برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده است. خواب عاقل از شب زنده‌داری جاهل (و عبادت شبانه او) برتر و روزه نگرفتن از روزه (مستحبی) جاهل برتر و توقفش از سفر جاهل (برای اطاعت پروردگار یا جهاد) مهم‌تر است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که عقلش کامل شد و عقل او برتر از عقول تمام امتش بود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «صَدِيقُ كُلِّ أُمَّرِءٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُهُ جَهْلُهُ؛ دوست هر کس عقل اوست و دشمنش جهل اوست».

در نقطه مقابل عقل جهل و نادانی بدترین فقر و تنگدستی است، زیرا انسان جاهل و نادان هم ثروتش را از دست می‌دهد و هم آبرو و حیثیتش را و در یک کلمه دین و دنیايش را تباہ می‌کند.<sup>۱</sup>

البته منظور از عقل، همان‌گونه که در روایات اسلامی آمده همان هوش و فراستی است که انسان را به خدا و اطاعت او نزدیک می‌کند و از زشتی‌ها دور می‌سازد. در دنیای دیروز و امروز افراد ظاهرًا عاقلی بوده‌اند که سال‌ها بر کشورهایی حکومت کرده‌اند ولی بسیاری از آنها فاقد عقل به معنایی که در بالا آمد بوده‌اند. هوش و ذکاوت آنها نوعی شیطنت بوده است، همان‌گونه که در

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۵ به بعد.

حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره عقل از محضرش سؤال کردند فرمود: «مَا عِبْدٌ بِهِ الرَّحْمَانُ وَأَكْتُسِبْ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل چیزی است که انسان به وسیله آن خدا را پرسش می‌کند و بهشت را به دست می‌آورد». راوی عرض کرد می‌گویند معاویه عاقل است؟ فرمود: این نوعی شیطنت شبیه عقل است و عقل نیست.<sup>۱</sup>

اما در مورد ادب همین بس که امیر مؤمنان علیه السلام در حدیثی که در غررالحكم آمده می‌فرماید: «خَيْرٌ مَا وَرَثَ الْأَبَاءُ لِلْأَنْتَاءِ الْأَدَبُ»؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می‌گذارند ادب است. و در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می‌خوانیم: «قَلِيلٌ الْأَدَبُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ النَّسَبِ؛ كَمِي ادب بهتر از برجستگی بسیار نسب است».

منظور از ادب حسن معاشرت با مردم و تواضع در برابر خلق و خالق و برخورد پسندیده با همه افراد است.

معنی اصلی واژه ادب دعوت کردن است و از آنجایی که اخلاق نیک و برخورد شایسته مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کند آن را ادب نامیده‌اند.

جمله زیبایی نیز از حکیم ایرانی بزرگمهر در این زمینه نقل شده است که می‌گوید: بهترین میراثی که پدران برای فرزندان گذارده‌اند ادب است، زیرا کسی که دارای ادب باشد به وسیله آن می‌تواند اموال فراوانی کسب کند؛ ولی اگر پدر مال فراوانی بدون ادب برای فرزند گذاشته باشد فرزند با بی‌ادبی و نادانی همه را تلف کرده و از مال و ادب تھی دست می‌شود.

آنچه امام علیه السلام درباره مشورت در اینجا بیان فرموده و آن را بهترین پشتیبان شمرده است مطلبی است که به تعبیرات دیگر در سایر سخنان امام علیه السلام وارد شده است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

حقیقت این است که اسلام دین استبداد به رای نیست؛ اسلام می‌گوید: خداوند تمام علم و دانش و عقل را به یک یا چند نفر نداده بلکه در میان بندگان خدا تقسیم کرده است. اگر کسی می‌خواهد به کمال علم و دانش و عقل برسد باید از افکار دیگران استفاده کند و چه بسا یک مشورت، جلوی خطاهای بسیاری را می‌گیرد به خصوص این‌که کسی که قصد کاری را دارد آنچه را مطابق میل اوست بر غیر آن ترجیح می‌دهد و نمی‌تواند به قضاوت بی‌طرفانه بنشیند و به همین دلیل ممکن است گرفتار اشتباهات و سیعی شود؛ اما افرادی که از محدوده کار او خارجند بهتر و روشن‌تر می‌توانند درباره آن قضاوت و داوری کنند.

همان‌گونه که در روایات متعدد وارد شده باید طرف مشورت عاقل و خداترس و راستگو و راز نگه‌دار و شجاع و خیرخواه باشد تا بتوان از مشورت او بهره گرفت.

درست است که غیر معصومین ممکن است گرفتار خطاشوند؛ ولی ضریب خطای یک نفر هر قدر باشد در دو نفر نصف می‌شود و در ده نفر به یک دهم می‌رسد و احتمال آن بسیار کمتر می‌شود، از این رو نقل است که مرد عربی می‌گفت: من هرگز مغبون نمی‌شوم مگر این‌که تمام قبیله من مغبون شوند. به او گفتند: چرا و چگونه؟ گفت: برای اینکه من بدون مشورت آنها کاری انجام نمی‌دهم. اگر همه اشتباه کنند آن‌گاه من هم اشتباه می‌کنم.  
شاعر می‌گوید:

مشورت ادراک و هشیاری دهد	عقل‌ها مر عقل را یاری دهد
گفت پیغمبر بکن ای رای زن	مشورت المُسْتَشَارُ مُؤْتَمن

## ۵۵

وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

الصَّابِرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ.

امام علیؑ می فرماید:

صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری  
و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت آمیز و پربار عیناً در غررالحكم آمده ولی در اصول کافی با تفاوت‌هایی ذکر شده و در تحف العقول نیز مانند غررالحكم آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).  
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز در ضمن وصایای علیؑ به فرزندش «محمد بن حنفیه» آمده و این اضافه را نیز دارد: «وَاحْسَنْ مِنْهُ الصَّابِرُ عَمَّا حَرَمَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَلَيْكَ». (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۷).



## شرح و تفسیر

### دو شاخه مهم صبر

امام در این گفتار حکیمانه، صبر و شکیبایی را بر دو گونه تقسیم می‌کند. می‌فرماید: «صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری»؛ (**الصَّابِرُ صَبَرَانِ: صَبِرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ، وَصَبِرٌ عَمَّا تُحِبُّ**).<sup>۱</sup>

در واقع نوع اول اشاره به صبر در برابر مشکلات عبادت است و نوع دوم اشاره به شکیبایی در مقابل ترک معصیت و آنچه بعضی از شارحان گفته‌اند: نوع اول از نوع دوم سخت‌تر است، گفتار صحیحی به نظر نمی‌رسد، زیرا موارد، کاملاً مختلف است؛ گاه مورد اول مهم‌تر است و گاه مورد دوم تا اطاعت چه اطاعتی باشد و معصیت چه معصیتی.

نیز آنچه بعضی دیگر از آنان گفته‌اند که صبر در این دو مورد از دو مقوله و دو ماهیت است آن هم به نظر درست نمی‌آید، زیرا صبر به معنای کف نفس و خویشتن‌داری و مقاومت در برابر مشکلات است؛ گاه مشکل انجام طاعتی است و گاه مشکل ترک معصیتی.

بر این پایه پیمودن راه حق و رسیدن به مقام قرب پروردگار و حتی رسیدن به اهداف و مقامات مادی در دنیا راه صاف و همواری نیست. در این راه سنگلاخ‌ها، گردنه‌های صعب العبور، پرتگاه‌ها و حیوانات درنده و دزدان

خطرناک وجود دارد. اگر صبر و مقاومت انسان کم باشد، با برخورد به این موانع از راه می‌ماند و به مقصد نمی‌رسد. به همین دلیل صبر و استقامت مهم‌ترین وسیله پیروزی انسان در دنیا و آخرت است، از این رو قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است سپس استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند و می‌گویند: نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است». <sup>۱</sup>

بنابراین نزول و حمایت فرشتگان از مؤمنان در درجه اول مشروط به صبر و استقامت است و در جای دیگر، قرآن مجید می‌گوید: «فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می‌شوند به آنها به خاطر صبر و استقامتشان درود می‌گویند. چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان؛ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عَقْبَى الدَّارِ». <sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. فصلت، آیه ۳۰.

۲. رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

## ۶۵

وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِعِ

الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةً.

امام علیه السلام فرمود:

بی نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت!<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی در غررالحکم با تفاوت و اضافاتی نقل شده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).

این سخن، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).



## شرح و تفسیر دامنهٔ غنا و فقر

امام در این کلام پربارش اشاره به آثار غنا و فقر می‌کند و می‌فرماید: «بی‌نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت»؛ (**الْغَنَىٰ فِي الْغُربَةِ وَطَنٌ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُربَةٌ**).<sup>۱</sup>

وطن جایی است که انسان در آنجا متولد شده و چشم به روی خویشاوندان و بستگان و نزدیکان گشوده و مورد علاقه آنها قرار گرفته و در هر گوش و کنار، آشنایی دارد و غربت جایی است که انسان نه آشنایی دارد و نه دوست مهربانی و نه یار و مددکاری. امام می‌فرماید: شخص غنی هر جا برود به موجب غنایش پیوندهای محبت را با این و آن برقرار می‌سازد و به سبب بذل و بخشش یاران و مددکارانی پیدا می‌کند؛ ولی شخص فقیر حتی در وطن خویش دوستان و بستگان را از دست می‌دهد و گاه به صورت موجودی فراموش شده در می‌آید.

پیام امام در این سخن این است که مؤمنان باید بکوشند و بی‌نیاز شوند و به هنگام غنا و بی‌نیازی از مال و ثروت خویش برای جلب و جذب قلوب و کمک به نیازمندان استفاده کنند، از عواقب فقر بترسند، چرا که فقر مایه ذلت و گاه مطابق بعضی از روایات سبب کفر می‌شود. البته این فقر با فقری که در روایات از آن تعریف شده تفاوت آشکاری دارد؛ فقر ممدوح به معنای «ساده زیستن» و یا «فقر الی الله» است.

در این باره در ذیل حکمت سوم شرح بیشتری داشتیم.



۵۷

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علیه السلام فرمود:

قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود.<sup>۱</sup>

سید رضی می‌گوید: این کلام از پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم نیز نقل شده است؛ (قالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ رُوِيَ هُذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صلوات الله عليه و آله و سلم).

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن در موارد متعددی از امیر مؤمنان علی علیه السلام به وسیله کسانی که پیش از سید رضی می‌زیستند نقل شده است و چون عین این عبارت در حکمت ۴۷۵ تکرار خواهد شد نقل منابع را به آنجا موكول کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰) و در تحف العقول هم این کلام در ضمن خطبه الوسیله نقل شده است. (تحف العقول، ص ۱۰۰).  
این سخن حکمت‌آمیز، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه‌لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).



## شرح و تفسیر

### سرمایه بی پایان

امام علی‌الله در این گفتار کوتاه و حکمت‌آمیز به اهمیت قناعت اشاره کرده می‌فرماید: «قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود»؛ (**القَنَاعَةُ مَا لَا يَنْفَدُ**). در تعریف قناعت می‌توان گفت: حالتی است که انسان با داشتن آن به حد اقل ضروریات زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت انسان را پیوسته به خود مشغول می‌دارد و آلوهه انواع محرمات می‌کند نمی‌رود. داشتن این روحیه به منزله ثروت پایان ناپذیر است، چرا که انسان را از تمام ثروت‌های دنیا بی‌نیاز می‌سازد؛ همواره سربلند زندگی می‌کند و با عزت و آبرو ادامهٔ حیات می‌دهد. دست نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کند و عمر خود را در مسیر تشریفات و تجملات بر باد نمی‌دهد.

در گفتار حکیمانه ۴۴ که قبل‌گذشت امام علی‌الله در فضیلت قناعت پیشگان فرمود: «**طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمَلَ لِلْحِسَابِ وَقَيْعَ بِالْكَفَافِ**؛ خوشابه حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند. به مقدار کفايت قانع گردد و از خدا راضی باشد».

در خطبه ۱۹۲ نیز امام در میان اوصاف انبیا این وصف برجسته را شمرده بود: «**مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلَّأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنَى**؛ آنها دارای قناعتی بودند که دل‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد».

در بحار الانوار نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «**طَلَبَتُ الْغَنَىٰ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ عَلَيْكُم بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَغْفُونَا**؛ من در جستجوی توانگری برآمدم ولی آن را جز در قناعت نیافتم (زیرا حرص، غالب توانگران را راحت نمی‌گذارد) بنابراین قناعت پیشه کنید تا غنی شوید».<sup>۱</sup>

قابل توجه این‌که این گفتار حکیمانه از پیغمبر اکرم علیه السلام نیز نقل شده است همان‌گونه که سید رضی می‌گوید: «**وَقَدْ رُوِيَ هُذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**». این حدیث را «متقی هندی» در کتاب کنز العمال که از منابع معروف اهل سنت است آورده است.<sup>۲</sup>

این نکته نیز حائز اهمیت است که سرچشمه بسیاری از ناراضایی‌های مردم و شکایت آنها از وضع زندگی کمبودها و فقر نیست، بلکه گاه می‌بینیم همه چیز دارند اما باز ناله و فریاد می‌کنند. عامل اصلی آن عدم قناعت و توقعات بی‌حد و حساب است و اگر همگی به مقدار نیاز قانع باشند آرامش بی‌مانندی در جامعه حاکم می‌شود و بسیاری از پرونده‌های جنایی و تجاوز بر اموال برچیده خواهد شد و کرامت انسانی و پاکی دامان از گناه فراهم می‌شود.

ابن ابی‌الحدید در اینجا گفتار زیبایی از «بقراط» (سقراط) نقل می‌کند که مردی او را در حال خوردن بعضی از سبزی‌های بیابان دید. به او گفت: اگر در خدمت پادشاه بودی نیاز به خوردن این نداشتی. سقراط گفت: اگر تو نیز این‌گونه غذا می‌خوردی نیازمند نوکری پادشاه نبودی.

شاعر می‌گوید:

گنج آزادگی و گنج قناعت گنجی است  
که به شمشیر میسر نشود سلطان را

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۹، ح ۹۱

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۹، ح ۷۰۸۰.

۵۸

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

امام علیؑ فرمود:

مال و ثروت ماده اصلی همه شهوت است.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز به عین همین عبارت در کتاب غرالحکم و مجمع الامثال میدانی و مطالب المسؤول آمده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز این کلام حکمت‌آمیز را ضمن خطبه «وسیله» نقل کرده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۶۲).



## شرح و تفسیر

### ریشه اصلی شهوات

امام علیؑ در این کلام کوتاه و پرمایه اشاره به نکته‌ای درباره رابطه ثروت با شهوت کرده می‌فرماید: «مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است»؛ (**المال مادّة الشّهّوّات**).<sup>۱</sup>

بدیهی است که منظور از شهوت در اینجا هرگونه علاقه مفرط نفسانی و هوس‌آلود است. اعم از این‌که مربوط به شهوت جنسی باشد یا مقام یا تشریفات و زرق و برق دنیا و یا انتقام جویی و امثال آن.

این نکته نیز روشن است که برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی و هوا و هوس‌ها مال نقش اصلی را بازی می‌کند و هر قدر فزونی یابد خطر افتادن در شهوات بیشتر است.

اضافه بر این ثروت مایه غرور است و غرور ریشه اصلی بسیاری از گناهان، به علاوه مال هر چه بیشتر شود انسان را به خود مشغول‌تر می‌سازد و طبعاً از یاد خدا و اطاعت حق باز می‌دارد.

روی این جهات سه گانه می‌توان به عمق کلام امام پی برد.  
بدیهی است آنچه امام در این گفتار حکیمانه فرموده هشداری است به غالب مردم که در فزونی مال نکوشند، زیرا خطرات زیادی را به دنبال دارد اما چنان نیست که هر ثروتمندی هوایپرست و شهوت پرست باشد. این حکم کلی مانند

احکام دیگری نظیر آن استثنائاتی دارد. گروه زیادی راه قارون را پیمودند و اموالشان مایه غرور و کفرشان شد، جمع اندکی نیز از مال برای رسیدن به مهم ترین طاعات الهی بهره گرفتند.

این معنا در آیات مربوط به قارون آمده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده (به بندگان خدا) نیکی کن و هرگز در جستجوی فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.<sup>۱</sup>

بر همین اساس است که در بسیاری از آیات قرآن از مال نکوهش شده و در بعضی از آیات از آن مدح و ستایش به عمل آمده و به عنوان خیر (نیکی) از آن یاد شده است.

در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» در مورد وصیت می فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...»؛ کسی که اموالی از خود به یادگار گذاشته است...». و در آیه ۸ سوره «عادیات» در مذمت بعضی از طغیانگران می فرماید: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدُ»؛ اموال را بسیار دوست دارند).

در روایات اسلامی نیز آثار این مذمت و مدح درباره اموال فراوان دیده می شود که آوردن آنها ما را از شرح این کلام دور می کند.

تنها به ذکر این روایات پرمعنا که از ابن عباس نقل شده و قاعدتاً آن را از پیغمبر اکرم علیه السلام شنیده است قناعت می کنیم. او می گوید: «إِنَّ أَوَّلَ دِرْهَمٍ وَدِينَارٍ ضُرِبَا فِي الْأَرْضِ ... أَنْ يُحِبُّوْكُمَا؛ نخستین درهم و دیناری که سکه آن در زمین زده شد شیطان نگاهی به آنها افکند هنگامی که آن را دید

۱. قصص، آیه ۷۷.

آنها را برگرفت و روی چشم خود گزارد سپس به سینه خود چسبانید آنگاه فریاد شادی کشید بار دیگر آن را به سینه خود چسبانید سپس خطاب به آنها گفت: شما نور چشمان من و میوه دل من هستید هرگاه بنی آدم شما را دوست دارند من به آن قانعم، هر چند بتی را پرستش نکنند (چه بتی بالاتر از شما) برای من همین بس که فرزندان آدم به شما عشق بورزند».<sup>۱</sup>

کوتاه سخن آنکه مال ابزاری است مشترک مانند انرژی اتم که هم می‌توان از آن بمب ویرانگر ساخت و هم به وسیله آن نیروی برق تولید کرد که دنیا را روشن سازد و کارخانه‌ها را به حرکت درآورد، هر چند این نیرو هنگامی که به دست ناصالحان بیفتند غالباً در جنبه‌های ویرانگر به کار گرفته می‌شود.

\* \* \*

---

۱. بخار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۷، ح ۳.



۵۹

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِعِ

مَنْ حَذَرَكَ كَمْنَ بَشَرَكَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که تو را (از چیز خطرناکی) بترساند مانند کسی است که تو را  
(به امر خیری) بشارت دهد.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه مرحوم خطیب می‌گوید این جمله حکمت آمیز را طرطوشی در کتاب سراج الملوك و آمدی در کتاب غرر الحكم آورده، هر چند این دو نویسنده بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته اند ولی آمدی چیزی افرون بر آنچه در نهج البلاغه است آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).



## شرح و تفسیر

### هشداری که بشارت است!

امام علیؑ با هشداری بجا در این سخن کوتاه و گرانمایه به اهمیت هشدارهای بجا و سودمند پرداخته می‌فرماید: «کسی که تو را (از اموری که خطروناک است) بترساند همچون کسی است که به تو بشارت دهد (به اموری که مایه سرور و خوشحالی است)»؛ (مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ).

در مصادر نهج‌البلاغه در ذیل این حدیث شریف افزون بر ذکر مدارک، نکته قابل ملاحظه‌ای آمده که می‌گوید: تحذیر شناساندن انسان به چیزی است که مصلحت او در آن است و زیان و خطر را از او دفع می‌کند و اینکه امام می‌فرماید چنین کسی مانند کسی است که به تو بشارت می‌دهد مفهومش این است که باید از این هشدارها همان‌گونه خوشحال شوی که از خبرهای مسرت‌بخش خوشحال می‌شوی و باید از چنین کسی همان‌گونه تشکر کنی که از بشارت‌دهنده تشکر می‌کنی، زیرا او اگر خیر تو را نمی‌خواست به تو هشدار نمی‌داد و از افتادن در شر برحدز نمی‌داشت.

تحذیر به معنای ترساندن و هشدار دادن در برابر خطرات قطعی یا احتمالی است و تبشير به معنای بشارت دادن در برابر پیروزی‌هاست. از آنجا که پرهیز از خطرات خود یک پیروزی بزر است امام می‌فرماید: کسی که تو را از خطر و ضرر قطعی یا احتمالی برحدز می‌دارد مانند کسی است که تو را بشارت دهد به

اموری که مایهٔ خوشحالی توست.

بنابراین، دوستان خوب کسانی هستند که هم انسان را نسبت به پیروزی‌ها دلگرم سازند و هم نسبت به خطرات آگاه نمایند و این‌که یکی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر نصیحت شمرده شده اشاره به همین‌گونه هشدارهای است، بلکه گاه می‌شود برحذر داشتن و هشدار دادن به خطرها اثرات مهم‌تری از بشارت‌ها دارد، زیرا بشارت‌دهنده بسیار می‌شود که به کارهای نیک انجام شده و پیروزی‌ها بشارت می‌دهد، بشارتی که تغییری در سرنوشت نخواهد داشت؛ ولی تحذیرکننده همیشه پیش از خطر هشدار می‌دهد و چه بسا سبب برطرف شدن خطرات مهمی می‌گردد.

پیام این گفتار حکیمانهٔ مولا این است که هنگام ترساندن و برحذر داشتن نسبت به خطرات نه تنها ناراحت نشوید، بلکه آن را به منزلهٔ یک بشارت برای خود تلقی کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «إِتَّبِعْ مَنْ يُبَيِّكِيْكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكَكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌ»؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند ولی خیرخواه توست از کسی که تو را می‌خنداند اما به تو دروغ می‌گوید و حقایق را وارونه نشان می‌دهد، پیروی مکن.<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۸، ح ۲.

# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْسَّارِمِ

اللُّسَانُ سَبْعُ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ.

امام علیؑ می فرماید:

زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و می‌درد.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این جمله حکمت آمیز بخشی از وصیتی است که امام برای فرزندش محمد بن حنفیه بیان فرمود و این وصیت را قبل از سید رضی مرحوم شیخ صدوق در بخش نوادر کتاب من لا يحضره الفقيه به ضمیمه جمله‌های دیگری آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب اختصاص آن را از امیر مؤمنان با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).



## شرح و تفسیر خطرات زبان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه خود به خطرات زبان اشاره کرده می‌فرماید:  
«زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و تو را می‌درد»؛  
**(اللّسانُ سَيِّعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ).**

شک نیست که یکی از بزرگترین افتخارات انسان نطق و بیان است که به  
وسیله زبان انجام می‌گیرد و به واسطه آن بر تمام جانداران ترجیح دارد به همین  
دلیل خدا در سوره «الرحمن» که سوره شرح نعمت‌های الهی است بعد از  
آفرینش انسان به نعمت نطق و بیان اشاره می‌کند و می‌فرماید: **﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَمَهُ الْبَيَانَ﴾** و قسمت عمدۀ علوم و دانش‌ها از طریق  
زبان از نسلی به نسل بعد منتقل شده و دامنه تمدن انسان را گسترش داده است  
و اگر زبان نبود انسان همچون حیوانی بود.

نعمت‌ها هر چه بزر تر باشد چنانچه از آن به‌طرز بدی استفاده شود  
خطراتش عظیم‌تر است. هیچ عضوی از اعضای انسان به اندازه زبان بی‌قید و بند  
خطرناک نیست به‌طوری که گاه می‌شود یک جمله آتش جنگی را می‌افروزد  
و سبب ریختن خون‌ها و هتك نوامیس و از بین رفتن آرامش و امنیت جامعه  
می‌گردد، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که خداوند زبان را عذابی  
می‌کند که هیچ یک از اعضای بدن را با آن عذاب نمی‌کند. زبان عرضه می‌دارد

ای پروردگار تو مرا مجازاتی کردی که هیچ چیز را با آن مجازات نکردی خداوند به او می فرماید: «خَرَجْتُ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغْتُ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَسَفَكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَأَنْتَهَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَأَنْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا عَذَّبَكَ بِعَذَابٍ لَا أَعْذُبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ؛ سخنی از تو خارج شد و به شرق و غرب زمین رسید و به سبب آن خون بیگناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گردید و نوامیس مردم بر باد رفت به عزت و جلال مسکنند تو را مجازاتی می کنم که هیچ یک از اعضاء را با آن مجازات نخواهم کرد».<sup>۱</sup>

قبلانیز گفته ایم که قسمت مهمی از گناهان کبیره و خطروناک (حدود سی گناه) با زبان انجام می شود. زبانی خالی از قید و بند و بدون مانع و قانع در حالی که این زبان می تواند بهترین وسیله خیر و سعادت باشد.

به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که ابوذر گفت: «یا مُبَتَّغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَمِفْتَاحُ شَرٍ فَاحْتِمْ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهِبِكَ وَوَرَقِكَ؛ ای طالب علم این زبان کلید خیر و شر است، بنابراین بر زبان قفل و بند نه همان گونه که بر درهم و دینارت قفل و بند می نهی».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

۶۱

وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةُ الْلَّبْسَةِ.

امام علیؑ می فرماید:

زن عقربی است که نیش او شیرین است.<sup>۱</sup>

---

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه سند خاصی غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکمت آمیز نقل نشده و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را جزء خطبه الوسیله شمرده است؛ ولی با مراجعه به تحف العقول و کافی که خطبه الوسیله را نقل کرده‌اند این جمله پیدا نشد.



## شرح و تفسیر گزیدن شیرین!

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه به یکی از ویژگی‌های متضاد زنان اشاره کرده می‌فرماید: «زن عقربی است که نیش زدن او شیرین است»؛ (**الْمَوْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةُ الْلَّبْسَةِ**).

شارحان نهج البلاغه هم در تفسیر این جمله اختلاف فراوان دارند و هم در این که آیا نسخه اصلی لبسه است یا لبسه (بر وزن حسبه).

در نسخه محمد عبده لبسه آمده که به معنای معاشرت و ملاbst است، بنابراین نسخه، تفسیر جمله بالا چنین است: زن گرچه همچون عقرب گزنده است؛ اما معاشرت با او دارای فواید و برکات و آثار مثبتی است که آن را جبران می‌کند و به دلیل این آثار معاشرت با او مطلوب است. همان‌گونه که قرآن مجید هم به آن اشاره کرده می‌فرماید: «**وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا**»؛ از آیات خدا این است که برای شما همسرانی از جنس شما آفرید تا در کنار آنها آرامش پیدا کنید» و در جایی دیگر می‌فرماید: «**هُنَّ لِبَاسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسُ لَهُنَّ**»؛ زنان برای شما همچون لباس هستند و شما برای آنها همانند لباس (هر دو زینت هم هستید و هر دو سبب حفظ یکدیگر)».

ولی در غالب نسخه‌های دیگر مانند نسخه مورد بحث ما («لبسه») آمده است که به معنی نیش زدن است.

در این‌که اگر زن همچون عقرب باشد چگونه نیش زدن او شیرین است شاید

از آن رو که در کنار نیش‌های او نوش‌های فراوانی نیز وجود دارد که نیش‌های او را قابل تحمل بلکه شیرین می‌کند.

با توجه به این‌که آنچه در مورد عقرب مناسب می‌رسد نیش است نه معاشرت کردن این تفسیر از تفسیر عبده مناسب‌تر است.

در اینجا تفسیر سومی است که مرحوم کمره‌ای آن را در شرح نهج‌البلاغه خود آورده و می‌گوید: منظور از این کلام حکمت‌آمیز این است که به همه مردان و مخصوصاً جوانان هشدار داده شود که از زنان آلوه بپرهیزند، زیرا آنها همچون عقرب‌بند، هرچند ظاهراً نیش شیرینی دارند؛ ولی هرگز نباید فریب ظاهر زیبای آنها را خورد و در دام سم کشند آنها افتاد.

این تفسیر نیز مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا لحن جمله حکمت‌آمیز بالا برحذر داشتن نیست، بلکه تحمل کردن و مدارا نمودن است که با همسران مشروع سازگار است.

بنابراین همان تفسیر دوم بهترین تفسیرها برای این جمله حکیمانه است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تعبیر درباره همه زنان صادق است یا درباره گروهی از آنها؟ به یقین منظور همه زنان نیستند، زیرا بسیاری از آنان دارای چنان ایمان و تربیت و اخلاقی هستند که هرگز همسرانشان از آنها نیشی احساس نمی‌کنند، بنابراین منظور این است که در طبیعت زن اگر تربیت کافی نداشته باشد و از ایمان و معرفت، روح او سیراب نشود حالت گزندگی به خود می‌گیرد و این سخن حکیمانه برای همسران این‌گونه زنان این پیام را دارد که به دلیل فواید وجودی آنان نیش‌های آنها را تحمل کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «یکی از حقوق زن بر مرد این است که اگر کار جاهلانه‌ای انجام دهد او را ببخشد و از او درگذرد»؛ (وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا).<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۱۰.

## ۶۲

# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

إِذَا حُيِّتَ بِتَحْيَةٍ فَحِيْ بِأَحْسَنِ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدُ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرْبِي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي.

امام علیهم السلام می فرماید:

هنگامی که به تو تحيتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه‌ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون‌تر پاداش ۵۵.  
با این حال فضیلت از آن آغازگر است.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که صدر این کلام حکمت آمیز از آیه قرآن (۸۵ سوره نساء) گرفته شده و ذیل آن در جزء ششم نهایه الارب نویری به شکل دیگری آمده است که نشان می‌دهد منبع دیگری به جز نهج البلاغه در اختیار داشته است.



## شرح و تفسیر پاداش برتر

امام علیؑ در این کلام حکمت‌آمیز به یک اصل مهم قرآنی و اسلامی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه‌ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون‌تر پاداش ده. با این حال فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده است»؛ (إِذَا حُيَّتَ بِتَحْيَةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدُ فَكَافِهَا بِمَا يُرِبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي).

اخلاق اسلامی می‌گوید هیچ کار خوبی را نباید بدون پاداش گذاشت؛ خواه سخن احترام‌آمیزی باشد یا اقدام عملی، بلکه بهتر آن است که پاداش برتری داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی به ما بگوید «سلام علیکم» بهتر آن است که در پاسخ بگوییم «سلام علیکم و رحمة الله» و هرگاه کسی هدیه مختصراً برای ما بفرستد ما در موقع مناسب هدیه بهتر و بیشتر برای او بفرستیم. این کار سبب می‌شود پیوند محبت و دوستی در میان افراد جامعه روز به روز بیشتر شود و روح حق‌جویی و حق‌طلبی و حق‌شناسی تقویت گردد و زندگی در چنین جامعه‌ای بسیار توأم با آرامش خواهد بود.

در حالات بزرگان اسلام نمونه‌های عملی این دستور بهوضوح دیده می‌شود. از جمله این‌که یکی از راویان اخبار می‌گوید من نزد حسن بن علیؑ بودم کنیزی بر آن حضرت وارد شد و دسته گلی تقدیم آن حضرت کرد. حضرت

فرمود: «أَنْتِ حُرُّ لَوْجِهِ اللَّهِ تَعَالَى؛ تو برای خدا آزادی».

به این ترتیب حضرت در برابر اهدای یک دسته گل این کنیز را برای همیشه آزاد کرد.

راوی می‌گوید عرض کردم او فقط یک دسته گل به شما داد که قیمت چندانی ندارد شما او را آزاد کردید. امام در پاسخ فرمود: «(هَكُذَا) أَدَبَنِي اللَّهُ تَعَالَى؛ خداوند این گونه ما را تربیت کرده است». سپس امام آیه شریفه «وَإِذَا صُبِّيْتُمْ بِتَحْيَيَةٍ...» را تلاوت فرمود و افزود: این که خدا فرموده به صورت بهتر پاداش دهید بهتر از آن همین بود که او را آزاد کنم.<sup>۱</sup>

این که امام در ذیل این کلام حکمت آمیز می‌فرماید: برتری و فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده به سبب این است که شخص دوم هر کاری کند جنبه پاداش عمل دارد در حالی که شخص اول بدون این که خدمتی به او بشود اقدام به نیکی کرده و مطلقاً جنبه پاداش نداشته است، بنابراین شخص اول بر دومی برتری دارد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّمَا يُحِبُّ الْمُسْلِمُونَ حَسَنَةً تِسْعُونَ وَسِتُّونَ لِلْمُبْتَدِيِّ وَوَاحِدَةً لِلرَّاجِدِ؛ سلام هفتاد حسنه دارد که شصت و نه حسنۀ آن از کسی است که سلام کرده و یک حسنۀ از آن کسی که پاسخ می‌گوید».<sup>۲</sup>

این حدیث از امیرمؤمنان نیز در بحارالانوار و مستدرک الوسائل نقل شده است.

اضافه بر این کسی که ابتدا به سلام و تحیت یا کار نیک می‌کند یک فضیلت اخلاقی دیگری را نیز برای خود آشکار ساخته و آن مسئله تواضع در برابر برادر

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۱۷.

دینی است در حالی که پاسخ گوینده تواضع خاصی ندارد جزء این‌که حق‌شناسی می‌کند.

عجب این‌که اصل این کلام حکمت‌آمیز در شرح نهج‌البلاغه مرحوم کمره‌ای و ابن‌میثم و معنیه و همچنین شرح نهج‌البلاغه مرحوم شوستری در اینجا نیامده است.

شایان دقت است که واژه «أَسْدِيَّتْ» از ماده «سَدْو» بر وزن «سرو» در اصل به معنی دراز کردن دست به سوی دیگری است، بنابراین «أَسْدِيَّتْ إِلَيْكَ يَدُّ» در کلام امام مفهومش این است که دستی به سوی تو دراز شد و این جمله کنایه از بخشش و اهدای هدیه است.

\* \* \*



۲۳۶

وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ.

امام علیه السلام می فرماید:

شفاعت‌کننده بال و پر طلب‌کننده است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است جا حظ که پیش از سید رضی می‌زیسته در کتاب المائة المختاره آن را آورده است و بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).



## شرح و تفسیر

### نقش شفاعت‌کننده

امام علیؑ در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به اهمیت شفاعت کرده می‌فرماید: «شفاعت کننده بال و پیر طلب کننده است»؛ (**الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ**).

شفاعت بر دو گونه است: تکوینی و تشریعی؛ شفاعت تکوینی آن است که موجودات قوی‌تر این جهان به موجودات ضعیفتر برای پرورش و تکامل و نمو کمک کنند، تابش آفتاب، ریزش باران و وزش نسیم نوعی شفاعت در عالم تکوین نسبت به پرورش گیاهان است. با غبان نیز در حد خود در مورد گیاهان و درختان شفاعت می‌کند. این‌گونه شفاعت دامنه وسیعی در جهان هستی دارد.

در عالم تشریع نیز انسان‌هایی که در درگاه خدا مقرب‌ترند افراد ضعیف و آلوده به گناه و وامانده در راه را کمک کرده آنها را به سرمنزل سعادت می‌رسانند.

به یقین هر دو نوع شفاعت هنگامی مؤثر واقع می‌شود که در شفاعت شونده قابلیت و لیاقت لازم وجود داشته باشد و گرنه به یک دانه فاسد گیاه هر قدر آفتاب بتابد و باران ببارد و نسیم بوزد گیاهی از آن نمی‌روید و همچنین انسانی که رابطه خود را با شفیعان به کلی قطع کرده شفاعت شافعان نفعی به حال او نخواهد داشت.

این‌که امام در گفتار حکیمانه بالا می‌فرماید: شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است واقعیت مسلم عقلی و نقلی است، همان‌گونه که هیچ پرنده‌ای بدون بال و پر نمی‌تواند پرواز کند بسیاری از طلب‌کنندگان نیز بی‌بال و پر شفاعت پرواز در آسمان قرب خدا برای آنها غیر ممکن است.

این جمله کوتاه در واقع هم اشاره‌ای به فلسفه شفاعت و هم مفهوم و معنای آن و هم شرایط شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده دارد.

پرنده باید همه چیز او کامل باشد تا بعد از رویش بال و پر بتواند پرواز کند و استفاده از بال و پر برای پرنده عیب نیست، بلکه افتخار است و عالم اسباب در جهان هستی در واقع چهره‌هایی از همین شفاعت است.

در عالم تشريع نیز گاه معصومان و پیشوایان بزر شفاعت می‌کنند، گاهی علمای دین و شهدا و صالحان و زمانی اعمال خوب انسان مانند نماز و روزه و جهاد او با دشمن یا با نفس سبب شفاعتش می‌شود. در هر حال شفیع به منزله بال و پر محسوب می‌شود.

برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت شفاعت و آثار و شرایط آن به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمایید.

\* \* \*

۶۲

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرْكِبٌ يُسَارِبِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ.

امام علیؑ می فرماید:

اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برنند  
و آنها در خوابند.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر مصدر جدیدی برای این جمله حکمت آمیز نقل نکرده است همین اندازه می گوید این جمله مانند کلام دیگری است که از امام امیرمؤمنان علیؑ در وصیتیش به فرزند گرامی اش امام مجتبی علیؑ بیان فرموده آنجاکه می گوید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ كَانَ مَطِيسَةً اللَّيلَ وَالنَّهَارَ فَإِنَّهُ يُضَارُّهُ وَإِنْ كَانَ لَأَيْصِيرُ» (و در نسخه های موجود نهج البلاغه «وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا» آمده است).

در کتاب تمام نهج البلاغه در وصیت امام به فرزندش امام حسن هر دو جمله را در کنار هم نقل کرده است؛ هم حکمت ۶۴ و هم جمله «وَاعْلَم...».



## شرح و تفسیر سوارانی در خواب!

امام علیؑ در این کلام حکیمانه تشییه جالبی درباره غافلان اهل دنیا دارد می‌فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به‌سوی مقصدی می‌برند و آنها در خوابند».

می‌دانیم دنیا مسیر آخرت است و در این مسیر منزلگاه‌هایی است که در آنجا باید زاد و توشه برای آخرت برگرفت تا هنگامی که انسان به مقصد می‌رسد دستش خالی نباشد؛ ولی دنیاپرستانی که در تمام عمر به دنیا مشغول‌اند، همچون کسانی هستند که بر مرکب سوار و در خوابند و ساربان آنها را به‌سوی مقصد می‌برد. انتهای این مسیر همان مر است آنها زمانی که سیلی اجل در گوششان نواخته شود از این خواب غفلت بیدار می‌شوند و تهی دست به‌سوی آخرت می‌روند. همان گونه که در روایت معروف آمده است: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتْبَهُوا». مردم در خوابند هنگامی که بمیرند از خواب بیدار می‌شوند.<sup>۱</sup>

به بیان دیگر انسان‌ها سرمایه‌دارانی هستند که وارد بازار دنیا می‌شوند مدت این بازار - مانند بسیاری از بازارهای جهانی محدود است - و سرمایه آنها ساعات و شب‌ها و روزهای عمر آنهاست هرگاه در این مدت در خواب باشند سرمایه از دست می‌رود و تجارتی حاصل نمی‌شود.

---

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

به گفته شاعر:

سرمايه ز کف رفت و تجارت ننموديم  
جز حسرت و اندوه متعارى نخریديم

\* \* \*

۸۵

وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِعِ

فَقْدُ الْأَحِبَّةِ غُرْبَةً.

امام علیؑ فرمود:

از دست دادن دوستان غربت است!<sup>۱</sup>

---

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز مانند کلام دیگری که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَيْبٌ» سپس می‌افزاید: این کلام در مجمع الامثال میدانی آمده است. سپس می‌افزاید: مصادر این کتاب که میدانی بر آنها تکیه کرده کتاب‌هایی است که قبل از نهج‌البلاغه تألیف یافته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).



## شرح و تفسیر غربت واقعی

امام علیؑ در این گفتار بسیار کوتاه و پرمعنایش به اهمیت دوستان صمیمی اشاره کرده می‌فرماید: «از دست دادن دوستان غربت است»؛ (فَقُدْ أَلْحَبَةُ غُرْبَةً).

روشن است که انسان در وطن علاقه‌های فراوانی دارد؛ که در مسائل مادی و معنوی از آنها بهره می‌گیرد و احساس تنها‌یی نمی‌کند چون در وطن خویش است و در مشکلات بدون پناه نیست، آرامش خاطر دارد و احساس امنیت می‌کند؛ ولی در غربت و دوری از وطن همه اینها را از دست می‌دهد، خود را تنها می‌بیند؛ بدون یار و یاور و بی پناه و بدون آرامش.

امام می‌فرماید: انسان اگر در وطن خویش هم باشد ولی دوستان را از دست دهد گویی در غربت و دور از وطن است.

همین مضمون در نامه ۳۱ که اندرزنامه امام به فرزند دلبندش امام حسن مجتبی علیؑ است به صورت دیگری نقل شده فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ»؛ غریب کسی است که دوستی ندارد».

در حدیث دیگری از مستدرک الوسائل از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الْمَرءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ؛ انسان به وسیله برادران (دینی) خود کثرت و فزونی

می‌یابد».<sup>۱</sup>

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۰، ح ۳.

اضافه بر اینها، انسان دارای روح اجتماعی است و جوامع بشری در سایه همین روح به وجود آمد. تمدن‌ها، پیروزی‌های علمی و پیشرفت صنایع و علوم همه مولود این روح اجتماعی است.

به همین دلیل انسان پیوسته تلاش و کوشش می‌کند دوستان بیشتر و بهتری پیدا کند و آنها که علاقه به انزوا دارند و از انتخاب دوست عاجزند در واقع بیمارند. حال اگر دوستانش را از دست دهد گرفتار حالتی می‌شود که گویی بخشی از وجود خود را از دست داده است.

پیام این کلام حکمت‌آمیز این است که هر مسلمانی باید بکوشد و دوستان بیشتری برای خود فراهم سازد ولی مسلم است که هر کسی شایسته دوستی نیست بلکه باید دوستانی انتخاب کرد که کمک بر دین و دنیا باشند.

\* \* \*

# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا.

امام علیہ السلام فرمود:

از دست رفتن حاجت بهتر از طلب کردن آن از نااهلان است!<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه پیش از سید رضی در تحف العقول آمده است؛ ولی آن را به امام صادق علیہ السلام نسبت می‌دهد و متن آن کمی با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد و در غرر الحكم آن را از امیر مؤمنان با تفاوتی ذکر کرده است. و همچنین «بشهیه» در مستطرف آن را بدون تفاوت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴).



## شرح و تفسیر

### طلب از نااهل

امام علیؑ در این کلام پربار حکمت آمیز به نکته‌ای اشاره می‌کند که سبب عزت و سربلندی هر انسانی است، می‌فرماید: «از دست رفتن حاجت بهتر از آن است که آن را از نااهل طلب کنی»؛ (فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا). بی‌شک انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی به یکدیگر نیازمند اند و اصولاً فلسفه زندگی اجتماعی و مدنیٰ بالتابع بودن انسان همین تعاون و برطرف ساختن حاجت و نیازهای یکدیگر است، زیرا هر کس قدرت محدودی دارد که با آن نمی‌تواند همه نیازهای خود را برطرف سازد ولی با کمک دیگران می‌تواند بر مشکلات غلبه کند.

کسانی که انسان دست حاجت به سوی آنها دراز می‌کند دو گروه اند: گروه اهل و نااهلان؛ اهل کسی است که دارای سخاوت و انسان‌دوستی و مهر و محبت و علو طبع باشد. نااهلان آنها که بخیل اند و تنگ‌نظر و منت‌گذار.

بدیهی است هرگاه انسان دست طلب به سوی نااهل دراز کند از یک سو خود را حقیر کرده و از سوی دیگر، احتمال امتناع با توجه به بخل و تنگ‌نظری طرف کاملاً وجود دارد و از سوی سوم، اگر اقدام به رفع نیاز و حاجت کند ممکن است ماهها یا سال‌ها دست از منت‌گذاری بر ندارد، پس چه بهتر که قناعت ورزد و علو همت و شخصیت خود را حفظ نماید و از دست رفتن حاجتی را تحمل کند

ودست نیاز به سوی این‌گونه افراد دراز نکند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام علیه السلام می‌خوانیم که امیر مؤمنان در محضرش عرضه داشت: خداوندا مرا به احدی از خلقت نیازمند نکن. رسول خدا علیه السلام فرمود: ای علی! این سخن را مگو، زیرا هر انسانی نیازمند به دیگران است. امیر مؤمنان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه بگوییم فرمود بگو: «**قُلْ اللَّهُمَّ لَا تُحِبِّجْنِي إِلَى شِرَارِ خَلْقِكَ؛ خَدَايَا مَرَا بِهِ انسانَهَايِ شَرُورَ نِيَازَمَنْدَ مَكْنَنْ**». علی علیه السلام عرض کرد: «**يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؛ شَرَارُ خَلْقٍ كَيَانِدْ؟**» فرمود: «**الَّذِينَ إِذَا أَعْطُوا مَنْتُوا وَإِذَا مَنْتُوا عَابُوا؛ كَسَانِي كَهْ اَگرْ چِيزِي بِبَخْشِنَدْ مَنْتِ مَىْ گَذَارَنَدْ** و هنگامی که منت می‌گذارند بر انسان عیب می‌گیرند».<sup>۱</sup>

آری شرار خلق و به تعبیر امیر مؤمنان، ناالهان ممکن است نیاز مادی انسان را بر طرف سازند ولی صدمات روحانی و معنوی به وی وارد کنند که تحمل آن بسیار سخت و سنگین است. گاه به منت گذاردن اکتفا نمی‌کنند بلکه عیب‌ها بر انسان می‌گیرند که فلان کس ضعیف و ناتوان و بی‌عرضه و حقیر است، ازاین رو به ما نیازمند شده است.

در روایات اسلامی حاجت خواستن از تازه به دوران رسیده‌ها نهی شده است که قطعاً با منت و ذلت همراه است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «**تُدْخِلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّيْنِ إِلَى الْمِرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ**؛ دست خود را تا مرفق در دهان اژدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلبی که چیزی نداشته و سپس به نوایی رسیده است».<sup>۲</sup>

این‌گونه اشخاص اگر چیزی به انسان بدھند سرمایه گرانبهاتری را از بین

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۲

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸

می برنند، آبی می دهنند و آبرویی می برنند. سعدی شیرازی در کتاب گلستان خود بعد از ذکر داستانی می گوید: حکیمان گفته اند: آب حیات اگر فروشند فی المثل به آبروی، دانا نخرد که مردن به علت به از زندگی به ذلت.  
هرچه از دونان به منت خواستی      در تن افزودی و از جان کاستی!

\* \* \*



# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ.

امام علیہ السلام فرمود:

از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن، از آن هم کمتر است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را نویسی در کتاب نهایة الإرب از امام صادق علیہ السلام با تغییر مختصری نقل کرده است در حالی که آمدی در غررالحكم آن را از امیر مؤمنان روایت نموده و نویسنده مستطرف، «أبشيیه» (متوفی ۸۵۰) آن را با تفاوتی ذکر کرده است که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).



## شرح و تفسیر بخشش کم

امام علی‌الله در این سخن حکیمانه‌اش از محروم کردن نیازمندان به هر اندازه که ممکن باشد نهی می‌کند و می‌فرماید: «از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن از آن هم کمتر است»؛ (لَا تَسْتَحِي مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْجِرْمَانَ أَقْلُّ مِنْهُ).

بسیارند کسانی که معتقدند باید بخشش به مقدار قابل ملاحظه باشد و اگر انسان توان آن را نداشت، ترک کند، در حالی که بخشش کم (توأم با عذرخواهی و ادب) حد اقل دو فایده دارد: نخست این که در بسیاری از موارد همین مقدار حل مشکلی می‌کند و دیگر این که دست رد به سینه درخواست کننده زدن نوعی اهانت است و این کار جلوی اهانت را می‌گیرد. اضافه بر اینها روح سخاوت را در انسان در تمام حالات پرورش می‌دهد.

تعبیر به «إِنَّ الْجِرْمَانَ أَقْلُّ مِنْهُ؛ محروم ساختن از آن کمتر است» نوعی کنایه و تشبيه است، زیرا محروم کردن قابل مقایسه با مقدار مالی که انسان می‌بخشد نیست تا بگوییم این از آن کمتر است. امام علی‌الله در واقع محروم کردن را نیز نوعی بخشش بسیار کم محسوب کرده که هر بخششی از آن بیشتر است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم علی‌الله می‌خوانیم: «هر کار نیکی صدقه‌ای محسوب می‌شود خواه به غنی باشد یا فقیر، بنابراین صدقه را ترک نکنید هرچند به نیمی از یک دانه خرما باشد و خود را از آتش دور دارید هرچند به نیمی از یک

دانه خرما باشد، زیرا خداوند متعال این صدقه کوچک را برای صاحبیش پرورش می‌دهد، همان‌گونه که شما بچه اسب یا بچه شتر خود را پرورش می‌دهید و در روز قیامت پرورش یافته آن را به او باز می‌گرداند تا جایی که بزر تراز کوه عظیمی خواهد بود؛ «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ إِلَى غَنِيٍّ أَوْ فَقِيرٍ فَتَصَدَّقُوا وَلَوْ بِسِقْقَ تَمْرَةٍ وَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِسِقْقَ التَّمْرَةِ فِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُؤْهُ أَوْ فَصِيلَهُ حَتَّى يُوَفَّيْهُ إِيَّاهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ». <sup>۱</sup> در گفتار حکیمانه ۴۲۲ تعبیر دیگری از همین موضوع مهم آمده است می‌فرماید: «أَفْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا»؛ کار نیک را انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید».

مهم این است که انسان در انفاق خود، هرچند کم اخلاص داشته باشد. این خلوص نیت کم را بسیار و کوچک را بزر می‌کند. شاهد این سخن داستانی است که در شأن نزول آیه ۷۹ سوره توبه آمده است:

لشکر اسلام برای مقابله احتمالی با دشمن در جنگ تبوک آماده می‌شد. پیغمبر اکرم دستور به جمع آوری کمک‌های غذایی برای سربازان اسلام داد. هر کس به اندازه توانایی خود مقداری خرما به عنوان زکات یا تبرع به مسجد می‌آورد و کسانی که امکانات بیشتری داشتند مقدار فزون‌تری می‌آوردند.

کارگر مسلمانی به نام «ابو عقیل انصاری» که از چاههای اطراف مدینه آب برای منازل می‌آورد و با مبلغ مختصری که از این کار دریافت می‌کرد هزینه زندگی خانواده خود را در حد پایین تأمین می‌کرد نیز به فکر کمک به ارتش اسلام افتاد و چون اندوخته‌ای نداشت گفت: یک شب را اضافه کار می‌کنم و درآمد آن را خدمت پیامبر می‌آورم. محصول کار شبانه او دو من خرما بود که یک من آن را برای خانواده خود گذارد و یک من را خدمت پیامبر آورد. منافقان

<sup>۱</sup>. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۰، ح ۱۶.

عیب جو هنگامی که دیدند «ابو عقیل» مشتی خرمای خشکیده در دامن ریخته خدمت پیامبر می‌آورد او را به باد مسخره و استهزا گرفتند و سخن‌ها گفتند. آیه شریفه نازل شد، کار «ابو عقیل» را کاملاً ستود و استهزا کنندگان را به عذاب الیم الهی تهدید کرد: «**الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَوَّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخْرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**»؛ کسانی که از صدقات مومنان اطاعت کار عیجویی می‌کنند، و آنها یعنی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) تو انانیشان ندارند مسخره می‌نمایند خدا آنها را مسخره می‌کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها می‌دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است.<sup>۱</sup>

ببخش مال و مترس از کسی که هرچه دهی

جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی.

البته گاه به هفتصد برابر و بیشتر می‌رسد.

\* \* \*

۱. توبه، آیه ۷۹.



٦٨

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَىٰ.

امام علیه السلام فرمود:

خویشن داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در وصیت امام به فرزند دلبندش امام حسن علیه السلام آمده است و نبیز مرحوم مفید پیش از نهج البلاغه آن را در ارشاد نقل کرده و این جمله را نبیز برآن افزوده است: «وَالصَّابِرُ زِينَةُ الْبَلْوَى». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).



## شرح و تفسیر زینت فقر و غنا

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه‌اش از زینت فقر و زینت غنا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «خویشتن داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست»؛ (**الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى**).<sup>۱</sup>

فقیر در معرض آفات مختلفی قرار دارد: اظهار حاجت توأم با ذلت، دست بردن به سوی اموال حرام، ناسپاسی در برابر خداوند و مانند اینها. اما اگر خویشتن دار باشد نه دست حاجت به سوی لئیمان می‌برد و نه عزت نفس خود را زیر پا می‌گذارد، نه آلوده حرام می‌شود و نه زبان به ناشکری می‌گشاید، بنابراین عفت به معنای خویشتن داری، زینت فقر است، از این رو خداوند از این‌گونه فقیران در قرآن مجید با عظمت یاد کرده و می‌فرماید: «**إِلَّا لِلْفَقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلَّا حَافَّا**»؛ (انفاق شما مخصوصاً باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفتند (از وطن خود برای شرکت در میدان جهاد آواره شده و در تأمین زندگی و امانته‌اند) آنها نمی‌توانند (برای تأمین روزی) مسافرتی کنند و از شدت خویشتن داری افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندازند؛ اما آنها را از چهره‌هایشان می‌توانی بشناسی. آنان هرگز با اصرار چیزی از کسی نمی‌خواهند.<sup>۱</sup> این همان عفت است که زینت فقر است.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

البته باید توجه داشت که عفت معنای عام و معنای خاصی دارد: معنای خاص آن پاکدامنی در مقابل آلودگی‌های جنسی و معنای عام آن هر گونه خویشتن‌داری در برابر گناه و کارهای زشت و پست است.

در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ عَفَّ حَفَّ وِزْرُهُ وَعَظُمٌ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرُهُ؛ آن کس که عفاف پیشه کند بارگناهش سبک و قدر و مقامش در پشگاه خدا افزون می‌شود».

اما در مورد غنا که بهترین زینت شکرگزاری است؛ نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی. اغنية و ثروتمندانی که شرک عملی به جا می‌آورند، به نیازمندان کمک می‌کنند، در کارهای خیر و عام المنفعه سرمایه‌گذاری می‌نمایند، به آنها که وام می‌خواهند وام می‌دهند و حتی به کسانی که محتاجند و روی سؤال ندارند به طور پنهانی کمک می‌کنند آنها برترین زینت را در زندگی برای خود فراهم کرده‌اند، در پیشگاه خدا آبرومندند و در برابر خلق خدا نیز دارای شخصیت و آبرو و چه زیستی از این بالاتر.

اما اگر غنی راه طغیان پیش گیرد، در کمک به دیگران بخل بورزد، آلوده شهوت و عیش و نوش گردد، در نظر همه زشت و منفور خواهد شد.

البته همه باید شکر نعمت‌های خدا را به جا آورند؛ ولی این کار برای آنها که مشمول نعمت بیشتری هستند زیبینده‌تر، بلکه لازم‌تر است.

شکر نعمت را باید از پیامبران بزر الله یاد گرفت؛ سلیمان که ملک و حکومت بی‌مانندی داشت و جن و انس سر بر فرمان او بودند و بسیاری از قوای زمین و آسمان در خدمت او قرار داشتند هنگامی که می‌بیند یکی از شاگردانش به نام «آصف بن برخیا» چنان مقام والای روحانی پیدا کرده که می‌تواند تخت «بلقیس» را در یک چشم بر هم زدن از شهر سبأ به شام نزد وی حاضر کند می‌گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكُفُّرُ؟»؛ خداوند چنین

نعمتی را در اختیار من گذاشته تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت به جای می‌آورم  
یا نه (و به یقین من شاکر و سپاس‌گزار اویم).<sup>۱</sup>

شکرگزاری نه تنها برای غنیّ زینت، بلکه موجب فزوونی نعمت است. رسول  
خدا<sup>علیه السلام</sup> فرمود: «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدِِي بَابَ شُكْرٍ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الْزِّيَادَةِ؛ خَدَا دِرِ  
شکرگزاری را به روی کسی نگشود که زیادی نعمت را از او باز دارد».<sup>۲</sup>

\* \* \*

---

۱. نمل، آیه ۴۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۲.



# ۲۹

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبْلِ مَا كُنْتَ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که آنچه را می‌خواهی انجام نمی‌گیرد، هرگونه باشی اعتنا نکن  
(و نگران مباش).<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج‌البلاغه این کلام حکمت‌آمیز از غررالحكم با مختصر تفاوتی نقل شده است: به جای «ما کنست» «کیف‌أنت» آمده است (که احتمالاً از منبع دیگری گرفته شده است) در نسخه ابن‌ابی‌الحديد و ابن‌میثم نیز «کیف‌أنت» آمده است.

ابن‌ابی‌الحديد در شرح این جمله می‌گوید: «تفسیر این کلام برای بسیاری از مردم پیچیده شده است». این تعبیر - به گفته صاحب مصادر - نشان می‌دهد که این از کلمات مشهور آن حضرت است که اندیشمندان بسیاری درباره آن امعان نظر کرده‌اند، زیرا اگر این کلام از سخنان مشهور آن حضرت نبود دلیلی نداشت که برای به دست آوردن تفسیر صحیح آن تلاش و کوشش کنند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۵۵).



## شرح و تفسیر نگران مباش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افرادی که در رسیدن به مقصودشان ناکام می‌مانند دستوری می‌دهد که مایه آرامش است، می‌فرماید: «هنگامی که آنچه را می‌خواهی انجام نمی‌گیرد، هرگونه باشی اعتنا نکن»؛ (إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلْ<sup>۱</sup> مَا كُنْتَ).

برای این جمله تفسیرهای متعددی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است؛ اکثر شارحان بر این عقیده‌اند که این سخن حکیمانه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده: «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»<sup>۲</sup> یعنی هنگامی که به مقصد نرسیدی غمگین مباش، چرا که اگر مقصود مادی است دنیای مادی بقایی ندارد و اگر مقصود معنوی است خداوند برای تلاشی که کردی به تو اجر و پاداش می‌دهد.

بعضی دیگر مانند «محمد عبده» گفته‌اند که منظور این است که اگر به مقصود نرسیدی دست از تلاش و کوشش بر ندار و به سخنان این و آن اعتنا مکن. بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود این است که اگر به مقصود نرسیدی به همان

---

۱. «لَا تُبَلْ» از ماده «بَلُو» بر وزن «ذَلُو» به معنای اهمیت دادن به چیزی گرفته شده و این صیغه در اصل «لا تُبَال» بوده و در حالت جزمی واو آن حذف شده سپس الف باب مفاعله نیز به عنوان تخفیف حذف گردیده و «لَا تُبَلَّ» شده سپس جزم که روی واو محفوظ بوده، منتقل به لام شده است و «لَا تُبَلْ» شده است.

۲. حدید، آیه ۲۳.

حال که هستی راضی باش تا از مقام و مرتبه تو نزد خداوند کاسته نشود.

تفسیر چهارمی برای این سخن به نظر می‌رسد که از بعضی جهات مناسب‌تر است و آن این‌که اگر به مقصود نرسیدی به هر صورت باشی تفاوتی نمی‌کند مثل این‌که کسی هدفش این بوده که در فلان شهر زندگی کند و موفقیت خود را تنها در آنجا می‌بیند. اگر این مقصود برای او حاصل نشود چه تفاوتی می‌کند که در هر شهر دیگری باشد، زیرا همه شهرها نسبت به خواسته او یکسان است و نباید در این‌باره سخت‌گیری کند. این شبیه چیزی است که مرحوم «علامه شوشتري» در شرح نهج البلاغه خود آورده که زنی تنها یک پسر داشت و از دنیا رفت. آن مادر گفت: من می‌خواستم این فرزند من زنده بماند حال که از دنیا رفت هر کس دیگری می‌خواهد بعد از او زنده بماند یا نماند.

بارها گفته‌ایم که اراده چند معنای مختلف از عبارت واحد مانعی از نظر ادبی ندارد و در نثر و نظم کلام عرب و سایر لغات، نمونه‌های فراوانی از آن هست، بنابراین ممکن است تمام معانی فوق در محتوای کلام امام علیه السلام جمع باشد.



## وَقَالَ عَلِيُّهِ السَّلَامُ

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا.

امام علیہ السلام فرمود:

همیشه جاهل را یا افراط گر می بینی و یا تفریط کار!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غرالحکم این جمله حکمت آمیز با کمی تفاوت ذکر شده است: «الْجَاهِلُ لَنْ يُلْقَى إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا» و ابن اثیر نیز آن را در کتاب نهایه از علی علیہ السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).



## شرح و تفسیر

### افراط و تفريط نشانهٔ جهل است

امام در این کلام حکمت‌آمیز به مسئلهٔ مهمی اشاره کرده که سراسر زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد، می‌فرماید: «همیشهٔ جاهل را یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفريط کار»؛ (لَا تَرِي الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا).

راه صحیح به سوی مقصد راه مستقیم است که ما پیوسته در نمازها هر روز خدا را می‌خوانیم تا ما را بر آن راه ثابت بدارد. در اطراف راه مستقیم خطوط انحرافی فراوانی هست که پیدا کردن راه مستقیم از میان آن خطوط نیاز به دقت و علم و دانش دارد. به همین دلیل، جاهل غالباً گرفتار خطوط انحرافی یا در جانب زیاده روی می‌گردد و یا در سوی کوتاهی و کندرودی. این مسئله در تمام شئون زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی و غیر آن دیده می‌شود؛ مثلاً حفظ ناموس و پاسداری آن از هرگونه انحراف یک فضیلت است ولی افراد جاهل گاهی به طرف افراط کشیده می‌شوند و با وسواس هر حرکتی از همسر خود را زیر نظر می‌گیرند و با نگاه اتهام و گمان سوء به او نگاه می‌کنند به طوری که زندگی برای آنها تبدیل به دوزخی می‌شود و گاه هیچ‌گونه نظارتی بر وضع خانه و همسر خود ندارند که کجا رفت و آمد و با چه کسی صحبت می‌کند و امثال آن.

در مسائل بهداشتی فرد جاهل گاه چنان گرفتار افراط می‌شود که دست به

سوی هیچ آب و غذایی نمی‌برد به گمان این‌که همه آنها آلوده است، در هیچ مهمانی شرکت نمی‌کند، هیچ هدیه‌ای را نمی‌پذیرد و باید تنها خودش غذای خویش را تهیه کند و گاه در جهت مخالف قرار می‌گیرد و فرقی میان آلوده و غیر آلوده، بیمار مسری و غیر بیمار نمی‌گذارد.

بعضی از شارحان، این مطلب را با موضوع عدالت در مسائل اخلاقی پیوند زده و گفته‌اند: همیشه فضایل اخلاقی حد وسط در میان دو دسته از رذایل است: شجاعت حد اعتدالی است که در میان صفت تھور (بی‌باکی) و جبن (ترس و بزدلی) قرار گرفته است. عالم به سراغ حد وسط و جاھل یا در طرف افراط قرار می‌گیرد و یا در جانب تفریط و همچنین سخاوت حد اعتدال میان بخل و اسراف است همان‌گونه که قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنْقَكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا»؛ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک اتفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی».¹

در مسائل مربوط به اعتقادات، گروهی از جاھلان درباره عظمت علی علیه السلام چنان افراط کردند که قائل به الوهیت و خدایی او شده و گروه دیگر چنان کوتاه آمدند که در صف ناصیبان قرار گرفتند و به یقین هر دو گروه گمراهنند. خط صحیح همان پذیرش ولایت به معنای امام مفترض الطاعه بودن است.

در خطبه ۱۲۷ نیز این مطلب به صورت شفاف و روشن آمده است: «وَسَيَهْلِكُ فِيَ صِنْفَانِ مُحِبٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبِغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ؛ به زودی دو گروه در مورد من هلاک و گمراه می‌شوند: دوست افراطی که محبتش او را به غیر حق (غلو) می‌کشاند و دشمن افراطی که به سبب دشمنی قدم در غیر حق می‌نهد (و مرا کافر خطاب می‌کند).

۱. اسراء، آیه ۲۹.

سپس افزود: «وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَأَلْزَمُوهُ؛ بَهْتَرِينَ مَرْدَمْ دَرِبَارَهُ مِنْ گَرُوْهُ مِيَانَهُ رَوْ هَسْتَنَدَ اَزْ آنَانْ جَدَا نَشْوِيد».

در بحار الانوار نیز آمده است که امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «اَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحُقُ التَّالِي؛ بَهْتَرِينَ شِيعَانَ مِنْ گَرُوْهُ مِيَانَهُ رَوْ هَسْتَنَدَ، غَلُوْ كَنْنَدَهُ بَاِیدَ بَهْ سَوِّيْ آنَانْ بازْ گَرَددَ وَ كَوْتَاهِیْ كَنْنَدَهُ عَقْبَ افْتَادَه بَاِیدَ (شَتَابَ كَنْدَهُ وَ) بَهْ آنَهَا مَلْحُقَ شَوَّد».<sup>۱</sup>

با دقت به جوامع بشری می‌بینیم که غالب نابسامانی‌ها بر سر افراط و تفریط‌هاست که زاییده جهل و نادانی است؛ گاه آن‌چنان در مسائل اقتصادی قائل به آزادی می‌شوند که فرآیند آن نظام سرمایه‌داری ظالم است و گاه چنان سلب آزادی می‌کنند که نتیجه آن نظام کمونیسم و گرفتاری‌های آن است، مهم یافتن خط اعتدال و ثابت ماندن بر آن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که در روز قیامت حاکمی (از حاکمان مسلمین) را می‌اورند که بیش از آنچه خداوند دستور داده عمل کرده، خداوند به او می‌گوید: بنده من چرا بیش از آنچه باید تازیانه بزنی زدی؟ عرض می‌کند: من برای غضب تو غصبناک شدم. به او گفته می‌شود: آیا سزاوار است غصب تو شدیدتر از غصب من باشد؟ سپس حاکم دیگری را می‌اورند که کوتاهی کرده خداوند به او می‌فرماید: چرا در برابر آنچه به تو امر کرده بودم کوتاهی کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا من به او رحم کردم؟ به او گفته می‌شود: آیا رحمت تو از رحمت من وسیع تر است؟ سپس هر دو را به سوی دوزخ می‌برند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷

۲. شرح نهج البلاغة علامه شوستری، ج ۸، ص ۲۴۷



# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را جا حظ در کتاب خود المائة المختاره پیش از سید رضی ذکر کرده است و در میان کسانی که بعد از سید رضی بوده اند ابن طلحه شافعی در مطالب المسؤول و زمخشری در ربیع الابرار و میدانی در مجمع الامثال آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).

در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز به ضمیمه کلمات متعدد مشابه دیگری در ضمن وصیت امام برای فرزندش امام مجتبی ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۷) ولی ما آن را در وصیت مزبور نیافتیم.



## شرح و تفسیر

### نشانه کمال عقل

امام علیؑ در این کلام حکمت‌آمیز به اهمیت سکوت و کم‌گویی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می‌شود؛ (إِذَا تَمَّ الْعُقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ).»

رابطه کمال و تمام عقل با کم سخن گفتن از اینجا روشن می‌شود که اولاً ریشه مفهوم عقل، منع و جلوگیری است و زانوبند شتر را از این جهت «عقل» می‌گویند که او را از حرکت باز می‌دارد و از آنجا که سخنان سنجیده، کم است و سخنان نسنجیده، بسیار، عقل به انسان می‌گوید: بیشتر بیندیش و کمتر بگو. ثانیاً مطالبی که گفتن آن ضرورت دارد نسبت به فضول کلام و سخنان زیادی بسیار کمتر است، از این رو افراد عاقل غالباً خاموش‌اند و به موقع سخن می‌گویند.

ثالثاً انسان عاقل می‌داند که بیشترین و مهم‌ترین گناهان با زبان انجام می‌شود بدین سبب برای محفوظ ماندن از عواقب زیان‌بار گناه سعی می‌کند کمتر سخن بگوید؛ ولی متاسفانه افرادی را می‌بینیم که دم از ایمان می‌زنند و گویی سخنان خود را جزء اعمال خود به حساب نمی‌آورند؛ در مجالس از آغاز تا پایان از سخنان لغو و بیهوده یا سخنانی که آمیخته با غیبت، اهانت و تهمت باشد ابا ندارند. انسان عاقل هرگز خود را گرفتار عواقب سوء پرگویی نمی‌کند.

رابعاً گفتار زیاد، نیروها و انرژی‌های ذخیره انسان را بر باد می‌دهد و وقت عزیز او را تلف می‌کند و موجب دشمنی‌ها و عداوت‌ها می‌شود، بنابراین عقل و شرع به ما فرمان می‌دهد که کم‌بگوئید و گزیده بگوئید.

در حدیثی از همان حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَنَ وَيُحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ»؛ از زیاده گویی پرهیز که عیب‌های نهانی تو را ظاهر می‌سازد و کینه‌های آرام‌گرفته دشمنان را بر ضد تو تحریک می‌کند.<sup>۱</sup>

در حدیثی از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَحَدَّثُ بِالْحَدِيثِ مَا يُرِيدُ بِهِ سُوءًا إِلَّا لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمُ يَهْوِي بِهِ أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ»؛ انسان گاهی سخنی می‌گوید که قصد بدی ندارد جز این‌که می‌خواهد مردم را بخنداند و به سبب آن (از مقام خود) سقوط می‌کند بیش از فاصله زمین و آسمان.<sup>۲</sup>

احادیث اسلامی درباره سکوت و کم سخن گفتن و پرهیز از خطرات زبان بسیار زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم که فرمود: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرءِ تَرُكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ؛ از نشانه‌های خوبی اسلام انسان سخن نگفتن درباره اموری است که به او ارتباطی ندارد.<sup>۳</sup>

\* \* \*

۱. غررالحکم، طبق نقل میزان الحکمه، ح ۱۱۸۴۹ «باب النهی عن كثرة الكلام».

۲. میزان الحکمه، همان باب.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِعِ

الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيُجَدِّدُ الْأَمْالَ، وَيُقْرِبُ الْمُنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ:  
مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِيبٍ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعِبٌ.

امام علیه السلام فرمود:

روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد، مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب دنیا بر سد خسته می‌شود و کسی که به آن نرسد رنج می‌برد.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می‌گوید: آمدی این کلام حکمت آمیز را در غرالحکم با تفاوت‌های متعددی ذکر کرده که نشان می‌دهد مصدر دیگری در اختیار داشته، ابن جوزی نیز در کتاب تذکره آن را با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



## شرح و تفسیر بیداد روزگار

امام علی‌الله در این کلام حکمت‌آمیز و بیدارگر، آثار گذشت روزگار را در وجود انسان‌ها بیان می‌دارد و می‌فرماید: «روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد مر را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب آن بر سر سخت خسته می‌شود و کسی که (بعد از تلاش) به آن نرسد رنج می‌برد»؛ (الَّهُرْ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيُجَدِّدُ الْأَمَالَ، وَيُقْرِبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمِنِيَّةَ: مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِبَ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبَ).

امام علی‌الله در این چند جمله کوتاه و پر معنا چند نکته مهم را یادآورده است: نخست این‌که گذشت روزگار بدن‌ها را کهنه و فرسوده می‌کند و این از واضحات است که بسیاری از مردم به آن توجه ندارند؛ هر سال و ماه، بلکه هر روز و ساعتی که بر انسان می‌گذرد، بخشی از قوا و نیروهای خود را از دست می‌دهد. درست مانند لباسی که بر اثر مرور زمان کهنه و پوسیده می‌شود و هیچ‌گونه استثنایی در آن نیست، بنابراین باید کوشید در مقابل آنچه از دست می‌رود چیزی به دست آورد تا گرفتار خسaran نشود. آیات شریفه **﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾** نیز به همین معنا اشاره دارد.

در دومین نکته می‌فرماید: «گذشت روزگار آرزوها را نو می‌کند» این مطلب به تجربه ثابت شده که حرص بزرگ‌سالان بر جمع مال و به دست آوردن مقام از

جوانان بیشتر است و شاید دلیل آن این باشد که انسان هر چه خود را به مر نزدیک تر می‌بیند احساس می‌کند وقت کمتری برای رسیدن به آرزوها در اختیار دارد. به عکس جوانان فکر می‌کنند وقت طولانی برای رسیدن به آرزوها دارند. در حدیث معروف نبوی می‌خوانیم: «يَسْبِبُ أَبْنُ آدَمَ وَيُشْبِبُ فِيهِ خَصْلَتَانِ؛ انسان پیر می‌شود ولی دو صفت در او جوان خواهد شد: حرص و آرزوهای دور و دراز».<sup>۱</sup>

### آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد

#### خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد

در سومین و چهارمین نکته به نزدیک شدن انسان به مر و فاصله گرفتن از خواسته‌ها اشاره می‌کند. فاعل این دو فعل همان «دهر» و گذشت روزگار است زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و سرمایه‌ای است که با گذشت زمان تدریجاً نقصان می‌پذیرد و به همان نسبت، انسان از خواسته‌هایش دور می‌شود چون زمان کوتاه‌تری برای رسیدن به خواسته‌ها در اختیار دارد. اضافه بر این نیروهای او هم رو به ضعف و کاستی می‌رود و این عامل دیگری است که او را از خواسته‌هایش دور می‌سازد.

گرچه «آمال» و «امنیّه» هر دو معنای قریب به یکدیگر دارند و به معنای آرزوها و خواسته‌های است؛ ولی به نظر می‌رسد «آمال» بیشتر در مورد آرزوهای دست یافتنی و «امنیّه» در مورد آرزوهای دست نیافتنی به کار می‌رود، هرچند گاه در غیر این مورد نیز استفاده می‌شود.

بنابراین جمله «يُجَدِّدُ الْآمَالَ» اشاره به این است که انسان هر روز آرزوی تازه‌ای برای خود پیدا می‌کند و برای رسیدن به آن مشغول تلاش می‌شود و هر

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲.

روز خواسته‌های او بر اثر گذشت زمان از دسترس وی دورتر می‌شود. سپس امام علیه السلام به پنجمین و ششمین نکته اشاره فرموده و کسانی را که به خواسته‌های دنیوی خود می‌رسند گرفتار خستگی و آنان را که به آن نمی‌رسند گرفتار درد و رنج معرفی می‌کند و مفهوم آن این است که نه آنها که بر خواسته‌های دنیوی خود پیروز می‌شوند آرامش و راحتی دارند و نه آنان که ناکام می‌مانند، زیرا همان‌گونه که به دست آوردن موهاب مادی با مشکلاتی روبروست، نگه داشتن آن مشکلات بیشتری را در پی دارد.

ضمیر در «به» گرچه ظاهراً به «دهر» (روزگار) باز می‌گردد؛ ولی از آنجا که پیروزی به روزگار معنا ندارد، منظور از آن همان موهاب دنیاست و قرینه آن جمله‌های «ظَفِيرَ» و «فاتَ» است.

دقت در نکات حکمت‌های بالا کافی است انسان را به موقعیت خود در زندگی دنیا آشنا سازد و از هر گونه زیادی روی و خیال‌پردازی و غفلت باز دارد و به تلاش درباره فراهم ساختن زاد و توشهٔ آخرت توجه دهد.

این نکته نیز شایان دقت است که «دهر» در اصل و ریشهٔ لغت به معنای غلبه است؛ ولی از آنجا که زمان بر هر کس و هر چیز غلبه پیدا می‌کند، آن را دهر نامیده‌اند، بنابراین دهر همان گذشت شب و روز و سال و ماه است و گاه (مانند آنچه در ذیل کلام حکمت‌آمیز بالا آمد) به معنای موهاب دنیا آمده است.

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: دهر سه روز است و تو در میان این سه روز قرار گرفته‌ای: روزی که گذشت و آنچه در آن بودی که هرگز باز نمی‌گردد. اگر در آن روز عمل نیکی انجام داده‌ای از گذشتن آن غمگین نخواهی شد و از رفتن به استقبال آینده خوشحال خواهی بود و اگر کوتاهی و تقصیر در آن کرده‌ای از رفتنش شدیداً غمگین می‌شوی و از کوتاهی خود حسرت می‌خوری. روز دیگر همان است که تو امروز در آن از صبحگاهان آغاز

کردهای و نمی‌دانی به آخر می‌رسانی یا نه و اگر آن رابه آخر برسانی نمی‌دانی آیا بهره تو در آن همان کوتاهی و تقصیر همانند روز گذشته است یا نه. و روز سوم روزی است که در انتظار آن هستی و باز نمی‌دانی آیا در آن کوتاهی خواهی کرد یا نه (و هرگز نمی‌دانی آن را درک خواهی نمود یا نه) بنابراین آنچه را که الان در آن هستی غنیمت بشمار و فکر کن که غیر از امروز و امشب را در اختیار نداری.<sup>۱</sup> ابن ابیالحدید در شرح نهج البلاغه خود در اینجا اشعاری را آورده و نام شاعرش را ذکر نکرده است؛ اشعاری بسیار گویا و بیدار کننده که ذیلاً به چند بیت آن اشاره می‌شود:

كَانَكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخْبَارٍ مِنْ مَضِيِّ  
عَافَاهَا مَحَالُ الرِّيحِ بَعْدَكَ وَالْقَطْرُ  
عَلَى الدَّهْرِ إِلَّا بِالْعَرَاءِ لَهُ قَبْرٌ  
وَلِكُنْ مَا قَدَّمْتَ مِنْ صَالِحٍ وَفُرُّ  
سِوَى الْفَقْرِ يَا بُؤْسِي لِمَنْ زَادَهُ الْفَقْرُ  
وَحَتَّامَ لَا يَنْجَابُ عَنْ قَلْبِكَ السُّكْرُ

كَانَكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخْبَارٍ مِنْ مَضِيِّ  
فَإِنْ كُثِّتْ لَا تَدْرِي فَتِيلَكَ دِيَارُهُمْ  
وَهَلْ أَبْصَرْتُ عَيْنَاكَ حَيَاً بِمَنْزِلٍ  
فَلَا تَحْسِبَنَّ الْوَفْرَ مَا لَأَجَمَعْتَهُ  
مَضِيِّ جَامِعُوا الْأَمْوَالِ لَمْ يَتَزَوَّدُوا  
فَحَتَّامَ لَا تَصْحُو وَقَدْ قَرُبَ الْمَدْئَ

گویا اخبار پیشینیان را نشنیده‌ای و گویا ندیده‌ای که روزگار با آنان که باقی ماندند، چه می‌کند.

اگر نمی‌دانی این خانه‌ها و کاخ‌های آنهاست که ورزش بادها گرد و غبار کهنگی بر آن پاشیده و باران‌ها بر آن باریده و فرسوده ساخته است. آیا هرگز چشم تو انسان زنده‌ای را دیده است که از گردن روزگار کنار برود جز این‌که زمانه قبری برای او در بیابان فراهم خواهد ساخت؟

گمان نکن اموالی را که جمع کردهای چیز پر ارزشی است، بلکه اعمال صالحی را که از پیش فرستاده‌ای پر ارزش است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۱. (باتلخیص)

گرداورندگان اموال رفتند و زاد و توشه‌ای جز فقر با خود نبرند و ای به حال  
کسی که زاد و توشه‌اش فقر باشد.  
تا کی بیدار نمی‌شوی هنگام رفتن نزدیک شده و تا کی مستی شهوات از قلب  
تو خارج نمی‌شود.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۲۱۸.



## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلسَّارِمِ

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،  
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ  
وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْجَلَلِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می‌پردازد به تعلیم خویش بپردازد و باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد و کسی که معلم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربّی مردم است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مستطرف نوشته «ابوالفتح محمد بن احمد مصری شافعی» (معروف به خطیب ابشهیه از علمای قرن نهم) این سخن حکمت آمیز با تفاوت‌هایی نقل شده و این نشان می‌دهد که او منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیارش بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



## شرح و تفسیر

### روش تعلیم و تربیت

امام علیؑ در این گفتار گهربار به سه نکته شایان توجه اشاره می‌کند: نخست می‌فرماید: «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می‌پردازد به تعلیم خویش بپردازد»؛ (منْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلَيَبْدأُ بِتَعْلِيمٍ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمٍ غَيْرِهِ).

کلام امام علیؑ در اینجا مطابق ظاهر اطلاق کلام، هم رئیس حکومت بر مردم را شامل می‌شود و هم تمام کسانی را که به نوعی ارشاد و هدایت مردم را بر عهده می‌گیرند. این جمله اشاره به یک واقعیت مسلم عقلانی است که تا انسان خودش چیزی را نداشته باشد نمی‌تواند به دیگران اهدا کند.

خشک ابری که بود ز آب تهی                          کی شود منصب او آب دهی ضرب المثلی در میان عرب است که می‌گویند: «چوبی که کج است چگونه ممکن است سایه آن راست باشد».

اضافه بر این، مردم سخنان کسی را که به گفتار خود پایبند و آثارش در زندگی او نمایان نیست، هرگز نمی‌پذیرند و به خود می‌گویند: اگر او این سخنان را باور می‌داشت نخست خودش به آن عمل می‌کرد.

به همین دلیل امام علیؑ در دومین جمله می‌فرماید: «باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد»؛ (و لَيَكُنْ

تَأْدِيهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيهِ بِلِسَانِهِ).

اصلی مسلم در روان‌شناسی است که مردم سخنان کسی را می‌پذیرند که به گفتهٔ خود معتقد باشد و به تعبیر معروف: تا سخن از دل بر نیاید بر دل ننشینند و نشانهٔ روشن این اعتقاد است که به گفتهٔ خود عمل کند.

فی المثل اگر طبیبی سخنرانی‌های متعددی دربارهٔ زیان‌های دخانیات ایراد کند و بیماری‌های متعدد ناشی از آن را یکی پس از دیگری برشمرد؛ ولی مردم ببینند از دهانش بوی سیگار می‌آید هیچ کس سخن او را جدی نخواهد گرفت. به همین دلیل در حدیثی که در کتاب کافی آمده از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَالَمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِيلُ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا» هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه او از دل‌ها فرو می‌ریزد همان‌گونه که قطره‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد.<sup>۱</sup>

اشاره به این که دل‌های مردم حالت مقاومت و نفوذناپذیری در برابر مواعظ آنها به خود می‌گیرد. نیز به همین دلیل امیر مؤمنان علیه السلام در خطبهٔ ۱۷۵ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحُثُكُمْ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا سِيقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنْهَا كُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتَتَاهُمْ قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می‌نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم».

سپس در سومین و آخرین جمله بر آنچه در جمله‌های پیش آمد تأکید نهاده می‌فرماید: «کسی که معلم و ادب کنندهٔ خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است»؛ (وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ).

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

اشاره به این که هرگاه انسان نخست به تعلیم و تادیب خویشتن پردازد، تأثیر سخنانش بیشتر و عمیق‌تر است در حالی که اگر کسی تنها به تأدیب مردم پردازد و از خویش غافل بماند روزی فرامی‌رسد که مردم از این امر آگاه می‌شوند و از او روی برمی‌گردانند.

بلکه از روایات استفاده می‌شود که این کار از نشانه منافقان است که انسان دیگران را به نیکی‌ها و ترک بدی‌ها دعوت کند و خود به این اندرز عمل ننماید: در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَتَهَيِّي وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ منافق دیگران را از بدی‌ها باز می‌دارد؛ ولی خویشتن را باز نمی‌دارد و دیگران را به نیکی‌ها دعوت می‌کند و خود بدان عمل نمی‌نماید». <sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۹۶، ح ۳.



# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ.

امام علیؑ فرمود:

نفس‌های انسان گام‌های او به سوی پایان زندگی و مرگ است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر می‌نویسد: از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند صاحب غررالحكم است در حالی که او در مقدمه کتابش می‌گوید: «من سندهای این روایات را برای اختصار حذف کرده‌ام» و این نشان می‌دهد که آنچه را مرحوم آمدی در کتاب غررالحكم آورده از منابعی به صورت مستبد به دست او رسیده بوده که اسنادش را برای این که حجم کتاب زیاد نشود حذف کرده است و اگر او آن را از نهج‌البلاغه گرفته بود نیازی به بیان حذف اسناد نبود سپس می‌افزاید: بسیاری از فصحای عرب مانند ابن مقفع و ابن نباته و امثال آنها که از یکه تازان میدان بلاغت و از قهرمانان بیان‌اند مطالب زیادی از کلمات علیؑ برگرفته‌اند و اگر در سخنان ابن‌المعتز این جمله دیده می‌شود به یقین از کلام امام گرفته است؛ ولی با توجه به این که جمعی به جای «نَفْسُ الْمَرْءِ» «أَنفُسُ الْمَرْءِ» نقل کرده‌اند نشان می‌دهد منابع آنها غیر از کلام سید رضی بوده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



## شرح و تفسیر هر نفسی گامی است!

امام علیؑ در این کلام کوتاه و بیدار کننده اشاره به پایان تدریجی عمر انسان کرده می‌فرماید: «نفس‌های انسان گام‌های او به سوی سرآمد زندگی و مر است»؛ (**نَفْسُ الْمَوْءِ خُطَّاهُ إِلَى أَجَلِهِ**).

خطی جمع «خطوه» به معنای فاصله میان دو قدم به هنگام راه رفتن است که در فارسی از آن به عنوان «گام» نام می‌برند.

این نکته مهمی است که انسان دائما در حال نفس کشیدن است؛ در خواب و بیداری و قیام و قعود و در همه حال و اگر مدت کوتاهی راه نفس را بر او بینندند مر او فرامی‌رسد.

از سوی دیگر، دستگاه تنفس انسان و قلب و مغز و سایر اعضاء استعداد محدودی دارند؛ مثلا دستگاه تنفس می‌تواند حداقل چندین میلیارد بار هوا را به درون کشیده اکسیژن آن را جذب کند و گاز کربن را همراه باقیمانده آن بیرون بفرستد. همچنین قلب توان دارد میلیاردها مرتبه باز و بسته شود به یقین هنگامی که این عدد به نهایت رسید تاب و توان این دستگاه‌ها تمام می‌شود؛ خود به خود از کار می‌ایستند؛ مانند اتومبیلی که آخرین قطره سوخت آن تمام شود و در این هنگام از کار باز می‌ایستد، بنابراین همان‌گونه که در اتومبیل هر قطره‌ای از سوخت مصرف می‌شود گامی به سوی پایان است، هر نفسی که انسان می‌کشد

و هر ضربانی که قلب او می‌زند او را یک گام به پایان زندگی نزدیک می‌سازد. همان‌گونه که گام‌های پی در پی انسان را به مقصد نزدیک می‌کند. به همین دلیل بعضی معتقدند که ورزش کردن زیاد از عمر انسان می‌کاهد، زیرا به هنگام ورزش نفس‌ها سریع‌تر و ضربان قلب بیشتر می‌شود.

در کتاب کافی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَىٰ اِبْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا اِبْنَ آدَمَ اَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ اَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا وَ اَعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا اَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَأَنِي بَعْدَهَا اَبَدًا»؛ هر روزی که بر انسان می‌گذرد به او می‌گوید: ای انسان من روز جدیدی هستم و بر اعمال تو گواهی دهم، زیرا من که بگذردم دیگر هرگز مرا نخواهی دید». <sup>۱</sup>

این همان چیزی هست که قرآن مجید در سوره «والعصر» به آن اشاره کرده و می‌فرماید: «﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾»؛ سوگند به عصر که انسان (همواره) در حال خسran است».

فخر رازی در تفسیر این آیه سخنی دارد که جالب به نظر می‌رسد وی می‌گوید: یکی از بزرگان پیشین می‌گفت معنای این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم فریاد می‌زد: «إِرْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ، إِرْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ»؛ به کسی که سرمایه‌اش مرتب‌با ذوب می‌شود رحم کنید». پیش خود گفتم: این است معنای «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ».

\* \* \*

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۲۳، ح ۸.

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ، وَكُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ.

امام علیه السلام فرمود:

هرچیز که قابل شمردن است سرانجام پایان می‌گیرد و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غرالحکم این گفتار پربار با تفاوت روشی نقل شده است بدین صورت: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ كُلُّ سُرورٍ مُنْقَضٌ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ». این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که صاحب غرالحکم آن را از منبع دیگری گرفته و احتمالاً کلام امام همان گونه بوده که در غرالحکم آمده است و مرحوم سید رضی آنچه را حکمت بالا آمده از آن گزینش کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹). در خطبه<sup>۲</sup> ۱۰۳ نیز این جمله مطابق آنچه در نهج البلاغه است ذکر شده است. و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله قریب به آنچه در غرالحکم آمده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۹).



## شرح و تفسیر

### همهٔ معدودها محدودند!

این گفتار حکیمانه هرچند با حکمت پیشین در یک عبارت ذکر نشده؛ ولی در واقع مکمل آن است. نخست می‌فرماید: «هرچیز که شمرده می‌شود سرانجام پایان می‌گیرد»؛ (**کُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ**).

این اشاره به قانون کلی فلسفی است که هرچیز تحت عدد در آید محدود است و هرچه محدود است پایان پذیر است و از آنجا که عمر انسان‌ها تحت عدد قرار می‌گیرند؛ مثلاً می‌گوییم: عمر شصت ساله، یا هشتاد ساله. مفهومش این است که بر انسان می‌گذرد تدریجاً از آن کاسته می‌شود و این سرمایه به سرعت رو به فنا می‌رود و مهم این است که گذشتن و کاستن آن در اختیار ما نیست چه بخواهیم، چه نخواهیم به سرعت در حال عبور است.

آنگاه در ادامه می‌فرماید: «و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد»؛ (**وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ**).

منظور از «متوقع» اموری است که به طور قطع می‌دانیم در آینده رخ می‌دهد؛ مانند مر و پایان زندگی و قیام قیامت. اشاره به این‌که کسی که به این امور آگاه است باید توجه داشته باشد که روزی مر دامان او را می‌گیرد و روزی در دادگاه عدل الهی حضور می‌یابد.

به همین دلیل در تفسیر آیه شریفه **﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾** یقین را به

مر تفسیر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

آنچه امام در دو جمله بالا بیان فرموده در واقع اشاره به دنیای فانی و گذاران است؛ دنیایی که عمرش در برابر جهان آخرت بسیار ناچیز است، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُ كُمٌّ أَصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلَيَنْظُرُوهُ بِمَ يَرْجِعُ»؛ عمر دنیا در برابر آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خود را در دریایی فرو کند (و سپس بیرون آورد) در این حال نگاه کند ببیند چه اندازه از آب دریا بر انگشت او باقی مانده<sup>۲</sup>. این هشداری است به همه دنیا طلبان و آنها که به آخرت و زندگی جاویدان پشت کرده‌اند تا بدانند چه چیز به دست می‌آوردن و چه چیز را از دست می‌دهند.

\* \* \*

۱. حجر، آیه ۹۹

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اعْتِرِ آخِرُهَا بِأَوْلِهَا.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به اوّلشان سنجید.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این حدیث شریف را از دو نفر از دانشمندانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند: ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب الامامة و السیاسة و نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفين نقل کرده است که دلیل بر تعدد منابع این گفتار حکیمانه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹).



## شرح و تفسیر سالی که نکوست...

امام علی‌الله‌یا در اینجا درس مهمی می‌دهد که برای همه مدیران، بلکه همه رهروان راه حق کارگشاست. می‌فرماید: «هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به اولشان سنجید»؛ (إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اعْتَبِرْ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا).

اشارة به این که همیشه آغاز و انجام کارها با یکدیگر پیوند ناگستتنی دارند و در واقع شبیه علت و معلول‌اند، بنابراین اگر ما در چگونگی پایان کاری شک و تردید داشتیم باید بینیم آغازش چگونه بوده است؛ هرگاه در مسیر صحیح بوده عاقبت آن نیز چنین است و مطابق ضرب المثل فارسی: «سالی که نکوست از بهارش پیداست» و اگر آغاز آن در مسیر نادرستی قرار گرفته باید بدایم که عاقبت آن نیز نادرست و خطرناک است و به گفته معروف:

خشت اول چون نهد معمار کج      تا ثریا می‌رود دیوار کج!  
این سخن پیام دیگری نیز دارد و آن این که اگر می‌خواهیم نتیجه‌های خوب و پربار از کارهای خودمان بگیریم باید در آغاز مراقب زیربناهای آن باشیم.  
تفاوت بنای مسجد قبا و مسجد ضرار در همین امر است که اولی به مصداق **﴿لَمْسِجِدُ أَسْسَ عَلَى التَّقْوَى﴾**<sup>۱</sup> پایه صحیحی داشت و سرانجام به مضمون **﴿فِيهِ**

۱. توبه، آیه ۱۰۸.

رجُلُّ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا<sup>۱</sup> عبادتگاه مؤمنان شد و مسجد ضرار که پایه آن بر اساس نفاق و کفر و شرك و تفرقه میان مؤمنان بنا شده بود عاقبتش این بود که به دستور پیغمبر طعمه حريق شود.

قریب این معنا در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است آنجا که امام می فرماید: «اَسْتَدِلُّ عَلَىٰ مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ»؛ «با آنچه در گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند».

\* \* \*

---

۱. توبه، آیه ۱۰۸.

## وَقَالَ عَلِيهِ اللَّهُ أَمْرُهُ

وَمِنْ خَبَرِ ضَرَارِ بْنِ حَمْزَةَ الضَّبَابِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسَائِلِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: فَأَشَهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرَخَى اللَّيْلَ سُدُولَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكِ عَنِّي، أَبِي تَعَرَّضْتَ؟ أَمْ إِلَيْيَ تَشَوَّقْتَ؟ لَا حَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ غُرْرِي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ. آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ.

در خبری آمده است که «ضرار بن حمزة ضبابی»<sup>۱</sup> به هنگام ورودش بر

۱. در نسخه مسعودی و بعضی نسخ دیگر به جای «ضرار بن حمزة»، «ضرار بن ضمره» آمده است و ظاهراً صحیح همان «ضمره» است و او از یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که با شجاعت اوصاف برجسته امیرمؤمنان را برای معاویه شرح داد.

در مورد قبیله او در نسخه صبحی صالح و بعضی نسخ دیگر «ضبابی» آمده در حالی که در میان عرب قبیله‌ای به نام «ضباء» معروف نیست؛ ولی در نسخ متعدد دیگری ضبابی آمده و «ضباب» جد محمد بن

معاویه و سؤال معاویه از او درباره حالات امیرمؤمنان علیهم السلام چنین گفت: گواهی می‌دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده محاسن مبارک را به دست خود گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و از سوز دل گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاق را به من نشان می‌دهی؟ (تا مرا به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری) هیهات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاقی که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو را داشتن ناچیز است. آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مشکلات مقصد).<sup>۱</sup>

→ سلیمان بن منصور بوده و بعضی گفته‌اند: ضباب قلعه‌ای بوده در اطراف کوفه که جماعتی از علماء به آن منسوب می‌باشند. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۵۱).

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از کتاب مصادر نهج‌البلاغه استفاده می‌شود که این کلام حکمت‌آمیز بخشی از گفتار مفصلی است که در میان «ضرار» و «معاویه» رد و بدل شد و ضرار که از یاران خاص امیر مؤمنان علیهم السلام بود به هنگام ملاقات با «معاویه» آن را برای اونقل کرد. سپس می‌افزاید: این سخن را پیش از مرحوم سید رضی و بعد از وی بعضی به طور مستند و بعضی به طور مرسل از آن حضرت نقل کرده‌اند از جمله کسانی که مسند آن را روایت کرده‌اند مرحوم صدوق در امالی و مرحوم ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی و نیز ابونعمیم در حلیة الاولیاء و ابوالفرح در کنز الفوائد و ابن عبدالبر در استیعاب و گروه دیگر هستند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۶۱).

## شرح و تفسیر

### برو این دام بر مرغ دگر نه!

اصل ماجراي «ضِرار بن ضَمُره» به گونه‌اي که مسعودي در مروج الذهب نقل مى‌کند چنین است که او وارد بر معاویه شد. معاویه به او گفت: اوصاف علی را برای من بازگو کن ضرار گفت: مرا از اين کار معاف کن (زيرا تصور مى‌کرد بر خلاف ميل معاویه است و ناراحت مى‌شود و ممکن است خطری از ناحیه او وی را تهدید کند) ولی معاویه اصرار کرد و گفت: چاره‌اي نیست جز اين‌که برای من شرح دهی.

ضِرار گفت: اکنون که چنین است بدان به خدا سوگند او مقامی بسيار والا داشت، (از نظر روحی و جسمی) بسيار قدرتمند و قوى بود. سخن حق می‌گفت و حکم به عدالت می‌کرد و چشمهاي علم و دانش از اطراف او می‌جوشيد و سخنان حکمت‌آميز از جوانب او صادر می‌شد. غذای او ساده و ناگوار و لباس او کوتاه (در آن زمان، کوتاهی لباس نشانی تواضع، و بلندی دامان لباس نشانه تکبر بود) بود. به خدا سوگند هر وقت او را می‌خوانديم به ما پاسخ می‌گفت و اگر تقاضايی از او داشتيم به ما مرحمت می‌کرد و ما به خدا سوگند با اين‌که خود را به ما نزديك می‌کرد و ما هم به او نزديك بوديم بر اثر هييت و جلال او قدرت تکلم در مجلسش نداشتيم و به دليل عظمت او در فکر ما هرگز در مجلس او آغاز سخن نمی‌کرديم. تبسم او دندان‌هايی را همچون دانه‌های

مروارید منظم نشان می‌داد. دینداران را بزر می‌داشت و مستمندان را مورد ترحم قرار می‌داد و هنگام قحطی یتیمان نزدیک و مستمندان خاک نشین را اطعام می‌کرد و بر亨گان را لباس می‌پوشید و مظلومان را یاری می‌کرد و از دنیا و زرق و برق آن وحشت داشت. به تاریکی شب انس داشت. گواهی می‌دهم شبی او را دیدم در حالی که پرده‌های تاریک شب فرو افتاده بود و او در محراب عبادتش ایستاده بود. محاسن مبارکش را با دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و به صورت سوزناک گریه می‌کرد و می‌گفت:...».<sup>۱</sup>

سپس عبارت بالا را با مختصراً عبارتی آورده است.

مرحوم سید رضی آنچه را در بالا آمد به این صورت تلخیص کرده است: «در خبری از ضرار بن حمزه ضبائی به هنگام ورودش بر معاویه و سؤال معاویه از او درباره حالات امیر المؤمنان علیه السلام چنین آمده است که ضرار (در پاسخ معاویه) گفت: گواهی می‌دهم که من او را در بعضی از موافق دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده بود، محاسن مبارک را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و از سوز دل گریه می‌کرد و می‌گفت:» (وَمِنْ خَبَرَ ضَرَارَ بْنَ حَمْزَةَ الضَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسَالِتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّاً، وَقَالَ: فَأَشَهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِخْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَئِكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:)

از آنجا که محبت دنیا بر طبق حدیث معروف نبوی که گفته می‌شود: انبیا و اولیا بر آن متفق بوده‌اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خِطْبَةٍ»<sup>۲</sup> سرچشمۀ همه گناهان

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ شبیه به همین ابن ابی الحدید از کتب دیگر نقل کرده است. ابن ابی الحدید این داستان را با تفاوتی از کتاب استیعاب نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰، ح ۱۷.

است، بی اعتمایی به زرق و برق و مقامات و ثروت‌های دنیوی دلیل بر زهد در دنیا و بیمه کننده در برابر معاصری است، لذا امام در این سخنان پربار خود دنیا را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو»؛ (یا دُنْیَا یا دُنْیَا، إِلَيْكِ عَنِّي).

سپس می‌افزاید: «تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاقت را به من نشان می‌دهی؟ (تا من را به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری)»؛ (أَبِي تَعَرَّضْتِ؟ أَمْ إِلَيْيَ تَشَوَّقْتِ؟ لَا حَانَ حِينِي).

در ادامه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «هیهات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاقی که رجوعی در آن نیست»؛ (هَيَهَاتُ غُرْرِي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيْكِ، قَدْ طَلَقْتُكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا!).

جمله «لَا حَانَ حِينِي» در واقع جمله انسائیه و نفرین است نه جمله خبریه. امام در واقع از خدا می‌خواهد که زمانی فرا نرسد که زرق و برق دنیا در دلش نفوذ کند.

جمله «غُرْرِي غَيْرِي» مفهومش این نیست که مرا رها کن و به سراغ دیگران برو و آنها را بفریب، بلکه منظور این است که هرگز به سراغ من نیا و شبیه چیزی است که در شعر معروف فارسی آمده است:

برو این دام بر مرغ دگرنه                                  که عنقا را بلند است آشیانه  
تعییر به سه طلاقه کردن دنیا ناظر بر این است که انسان به حسب طبع و آفرینش پیوندی با دنیا دارد که در حکم ازدواج است و امام می‌فرماید: من این پیوند را قطع کرده و عطایت را به لقایت بخشیده‌ام.

در ادامه این سخن، حضرت دلیل این نفرت بر زر و زیور دنیا و مقامات و ثروت‌ها را بیان کرده می‌فرماید: «زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو

داشتند ناچیز است»؛ (فَعَيْشِكِ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكِ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكِ حَقِيرٌ).

به راستی عمر دنیا کوتاه است و مقامات آن کم ارزش و گاه بی ارزش. جمله «أَمْلُكِ حَقِيرٌ» اشاره به این است که کسانی که تو را آرزو دارند، آرزوی حقیر و پستی برای خود پیدا کرده‌اند.

در پایان این سخن، امام علیه السلام از کمبود زاد و توشہ سفر طولانی آخرت شکایت کرده می‌فرماید: «آه از کمی زاد و توشہ (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد)»؛ (أَهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الْطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ).

با این‌که می‌دانیم امام علیه السلام بیشترین ذخیره را برای عالم آخرت فراهم ساخته تا آنجا که به مقتضای حدیث نبوی معروف: «إِلْضَرْبَةُ عَلَىٰ يَوْمِ الْحُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الشَّقَائِقِ»<sup>۱</sup> ضربه کاری آن حضرت (بر پیکر عمرو بن عبد ود در آن لحظه بسیار حساس تاریخ اسلام) برتر از عبادت جن و انس است و نیز می‌دانیم آن حضرت در تمام غزوات اسلامی فداکاری فراوان کرد و عبادت‌های شبانه او گاه به هزار رکعت نماز در یک شب می‌رسید و یک هزار بردۀ را از دست‌رنج خود خرید و آزاد کرد و عبادات و اطاعت‌های فراوان دیگر، جایی که امام با این همه زاد و توشه از کمی زاد و توشہ سفر آخرت اظهار ناراحتی و نگرانی کند ما چه بگوییم و چه کاری انجام دهیم؟

بدیهی است هرگاه انسان زاد و توشہ خود را برای این سفر طولانی کم ببیند، برای افزایش آن کوشش می‌کند؛ ولی اگر گرفتار غرور گردد و اعمال ناچیز خود را بزر ببیند هرگز به فکر افزایش نمی‌افتد.

تعییر به «مورد» اشاره به روز قیامت است که انسان در آن وارد می‌شود و تعییر

۱. این حدیث با تعبیرات مختلف و با یک مضمون در بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱، و در کتب دیگر از قبیل اقبال، ص ۴۶۷ و ینابیع المؤده قندوزی، ج ۱، ص ۲۸۲، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲ نیز نقل شده است.

به «عظیم» اشاره به مشکلات حساب و کتاب و عبور از صراط و هول و وحشت آن است.

## نکته‌ها

### ۱. دنیای مذموم و ممدوح

آنچه درباره مذمت دنیا در این روایت و روایات دیگر و بعضی از آیات قرآن وارد شده دنیایی است مملو از زرق و برق و مرکب از حلال و حرام و اسراف و تبذیر و دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها، و گرنه اگر طلب دنیا از حلال و در حد اعتدال و دور از وابستگی‌ها باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به خیر و سعادت.

دنیایی که آمیخته با حرص و فزون طلبی باشد چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد که او را از یاد خدا غافل می‌سازد و حتی آرامش و استراحت را از او می‌گیرد و به این می‌ماند که انسان برای مسافرت یک روزه که مثلاً با پای پیاده می‌خواهد به نقطهٔ خوش آب و هوایی برود به جای غذای یک روز معادل پنجاه روز با خود حمل کند که تنها رنج و درد او افزون می‌یابد و جز غذای یک روز برای او قابل جذب نیست.

البته اولیاء الله برای این‌که خود را همگون به قشرهای ضعیف جامعه کنند زندگی خود را در حد کمتر از متوسط افراد قرار می‌دهند و زهد و پارسايی را در پیش می‌گيرند که نمونهٔ کامل آن شخص امام امیر المؤمنین علی‌علیله است.

### ۲. نکتهٔ شگفت‌انگیز!

در بعضی از روایات در ذیل این حدیث نکتهٔ عجیبی آمده است و آن این‌که چون معاویه این اوصاف و این سخنان را از امام علیله شنید گریه کرد به گونه‌ای که

قطرات اشک بر صورت او جاری گشت و گفت: «رَحِيمُ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ كَانَ وَاللَّهُ كَذَلِكَ؛ خَدَا رَحْمَتَ كَنْدَ ابْوَ الْحَسَنِ عَلَى رَا، بَهْ خَدَا سُوكَنْدَ اينَ گونَهْ بُود». معاویه از ضرار پرسید: اندوه تو بر مر علی چگونه بود؟ ضرار در پاسخ گفت: مانند اندوه کسی که فرزندش را در دامنش سر ببرند.<sup>۱</sup>

در نقل دیگری در بحار آمده است که حاضران نیز گریه کردند!<sup>۲</sup> نیز آمده است که معاویه به حاضران در مجلس رو کرد و گفت: اگر من از دنیا بروم هیچ یک از شما حاضر نیست چنین مدح و ثنای درباره من داشته باشد. یکی از حاضران، با شجاعت به او پاسخ داد و گفت: «الصَّاحِبُ عَلَى قَدْرِ صَاحِبِهِ؛ دوست هر کس هم طراز خود است».<sup>۳</sup>

\* \* \*

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۰ ح ۵۲۴.

۳. همان، ج ۴۱، ص ۱۲۱ ح ۲۸.

## وَمِنْ كُلِّ الْأُمُورِ عَلَيْهِ الْسِّلْطَانُ

لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدْرٍ؟ بَعْدَ  
 كَلَامِ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارٌ:  
 وَيْحَكَ! لَعَلَّكَ ظَنَنتَ قَضَاءً لَازِماً، وَقَدْرًا حَاتِماً! لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذِلَكَ لَبَطَلَ  
 الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا،  
 وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا؛  
 وَلَمْ يُغْصَ مَغْلُوباً، وَلَمْ يُطْعَ مُكْرِهاً، وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِباً، وَلَمْ يُنْزِلِ  
 الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً: «ذَلِكَ ظَنْ  
 الدِّينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ».

این بخشی از یک کلام طولانی امام علیہ السلام است که به سؤال کننده شامي  
 هنگامی که پرسید: آیا رفتمن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟ بیان فرمود: وای  
 بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در  
 کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند). اگر چنین بود، ثواب و عقاب  
 الهی به یقین باطل می شد و وعده و وعید ساقط می گشت. خداوند سبحان،  
 بندگانش را امر کرده، و آنها را اختیار بخشیده، و نهی کرده و بر حذر داشته،

تکالیف آسانی بر دوش آنان نهاده و هرگز تکلیف سنگینی (به کسی) نکرده. در برابر (اطاعت اندک) پاداش کثیری قرار داده، و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده، و از روی اکراه اطاعت ننموده است، خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگانش عبیث نازل نکرده، و آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بی‌هدف نیافریده است. این گمان کافران است.

وای بر کافران از آتش دوزخ!<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن را گروهی از علمای شیعه و اهل سنت به صورت مسند و مرسلاً نقل کرده‌اند که از جمله آنها مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی و صدوق در کتاب توحید و عيون اخبار الرضا علیه السلام و ابن شعبه در تحف العقول و طبرسی در احتجاج و شیخ محمد بن الحسین المعتزلی در غرر الادلة است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳).

## شرح و تفسیر

### دلایل بطلان مکتب جبر

این کلام پربار همانگونه که در ذکر اسناد آن آمد، از سخنان مهم و معروفی است که از امیر مؤمنان علی<sup>علیہ السلام</sup> در زمینه قضا و قدر (و جبر و اختیار) نقل شده و یکی از بهترین طرق حل این مسئله است. مرحوم سید رضی بخشی از آن را گزینش کرده و صدر حدیث را نیاورده است.

ما برای روشن شدن محتواهی حدیث به طور کامل صدر آن را از کتاب کافی می‌آوریم و آن چنین است: امیر مؤمنان علی<sup>علیہ السلام</sup> پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه بود که پیرمردی آمد در برابر آن حضرت دو زانو نشست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان به ما خبر ده که آیا رفتن ما به سوی اهل شام به قضا و قدر الهی بود؟

امیر مؤمنان علی<sup>علیہ السلام</sup> فرمود: آری ای پیرمرد. شما هیچ تپه‌ای را بالا نرفتید و هیچ دره‌ای را فرود نیامدید مگر این که به قضا و قدر الهی بود.  
پیرمرد گفت: اگر چنین باشد پس ما در برابر این همه زحمت اجر و پاداشی نخواهیم داشت.

امام علی<sup>علیہ السلام</sup> فرمود: خاموش باش ای پیرمرد! به خدا سوگند خداوند پاداش بزرگی برای شما در مسیر این راه قرار داد و همچنین در توقف‌هایی که داشتید و نیز در بازگشتن. شما در هیچ یک از این حالات مکره و مجبور نبودید.

پیرمرد سؤال کرد: چگونه ما مکره و مجبور نبودیم در حالی که رفت و آمد ما تمام به قضا و قدر الهی بود؟

امام علیه السلام فرمود: (بقیه همان‌گونه است که در نهج البلاغه آمده است).

مرحوم سید رضی از این حديث شریف به این چند جمله قناعت کرده می‌گوید: «این بخشی از کلام امام علیه السلام است که به سؤال کننده شامی هنگامی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود بعد از سخنی طولانی بیان فرمود که گزیده‌اش این است»؛ (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ علِيَّ: لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارٌهُ).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین می‌فرماید: «وای بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند)؛ (وَيُحَكُ ! لَعَلَّكَ ظَنَثَتْ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدَرًا حَاتِمًا!)». سپس افزود: «اگر چنین بود، ثواب و عقاب الهی به یقین باطل می‌شد و وعده و وعید ساقط می‌گشت»؛ (لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذِلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ).

يعنى چگونه ممکن است خداوند کسی را به کار خوب مجبور کند و بعد به او پاداش دهد یا مجبور به گناه سازد بعد او را مجازات نماید؟ این کاری ظالمانه و غیر عادلانه است و چگونه ممکن است به کسی که از خود اختیار ندارد وعده بدنهند که اگر فلان کار نیک را انجام دهی پاداشی چنین و چنان به تو خواهیم داد

۱. در تعدادی از نسخ به جای «حاتم» «حتم» آمده و همان صحیح تر به نظر می‌رسد، زیرا به گفته بعضی «حاتم» به معنای حتم و قطعی در لغت عرب نیامده است. (بهج الصباغه، ج ۸، ص ۲۸۰) ولی با مراجعته به کتب لغت از جمله لسان العرب و کتاب العین روشن می‌شود که به شخص قاضی و داور نیز «حاتم» گفته می‌شود؛ یعنی حکمی را قطعی می‌کند حتی اگر به کلاعغ نیز «حاتم» گفته می‌شود برای آن است که عرب معتقد بود هنگامی که او در برابر جریانی صدا می‌کند شوم بودن آن را حتمی خواهد کرد، بنابراین معنای «حاتم» با قدر تناسب دارد.

و یا تهدید کنند که اگر فلان کار بد را انجام دادی چنین و چنان کیفر داده خواهی شد؟ به یقین این وعد و وعید لغو و بیهوده است.

آیا به کسی که بر اثر بیماری رعشه، دست او پیوسته بی اختیار می‌لرزد می‌توان گفت: اگر دستت را ثابت نگه داری فلان پاداش را به تو می‌دهیم و اگر لرزش را ادامه دهی مجازات می‌کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید همه مردم او را نادان و بی‌خبر می‌خوانند.

در حدیث کافی این جمله‌های امام علیهم السلام که در حقیقت تالی فاسد قول به جبر است به صورت مشروح تری آمده است، می‌فرماید: «لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الشَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ مِنَ اللَّهِ وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ تَكُنْ لَا إِمَةً لِلْمُذْنِبِ وَلَا مَحْمَدَةً لِلْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ تِلْكَ مَقَالَةٌ إِخْوَانِ عَبْدَةِ الْأُوْثَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ وَقَدَرِيَّةٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَمَجُوسُهَا؛ اگر این گونه باشد که تو پنداشتی - یعنی مردم در کارهایشان مجبور باشند - ثواب و عقاب و امر و نهی از سوی خداوند باطل می‌شود و وعد و وعید ساقط می‌گردد، نه هیچ گنهکاری درخور سرزنش و نه هیچ نیکوکاری شایسته ستایش است، بلکه گنهکار سزاوارتر به نیکی از نیکوکار است (زیرا نیکوکار ثمره نیکوکاری خود را هم علاوه بر پاداش می‌برد) و نیز نیکوکار شایسته‌تر به کیفر از گنهکار است (زیرا گنهکار از گناه خود نیز زجر می‌بیند) این گفتار برادران بت پرستان و دشمنان رحمان و حزب شیطان و قدریه این امت و مجوس آن است».<sup>۱</sup>

منظور از «قدریه» قائلین به جبر است و تعبیر از آنها به «مجوس این امت» به سبب آن است که مجوس حتی در مبدأ آفرینش جهان قائل به جبر بودند و معتقد بودند خدای خیر و نیکی‌ها (یزدان) فقط می‌تواند امور خیر ایجاد کند و خدای

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۱.

شر و بدی‌ها (اهریمن) فقط شر می‌آفریند.

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمکنا محکم‌ترین دلیل را برای ابطال جبر بیان فرموده و چهار تالی فاسد برای آن ذکر کرده که در نسخه کافی به ده تالی فاسد ارتقا یافته و نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی در اینجا گزینشی عمل کرده است. در نسخه نهج البلاغه آمده است که اگر جبر در کار باشد ثواب و عقاب و وعد و وعید باطل و ساقط می‌شود، زیرا هیچ عقلی نمی‌پذیرد کسی را مجبور به کاری کنند و بعد او را پاداش یا کیفر دهند و یا قبل از شروع به کار به او بگویند اگر این کار را انجام دهی چنین تشویق خواهی شد و اگر ندهی چنان توبیخ می‌شود. اینها همه در صورتی است که انسان اختیاری از خود داشته باشد در غیر این صورت پاداش و کیفر ظالمانه و وعد و وعید لغو و بیهوده است.

در نسخه کافی اضافه بر این فرموده: هیچ گنهکاری را در فرض جبر نمی‌توان ملامت نمود و هیچ نیکوکاری را نمی‌توان ستایش کرد، زیرا ملامت و سرزنش در چنین حالتی ظالمانه و تشویق و ستایش غیر عاقلانه است.

بلکه شخص گنهکار در فرض جبر اولی به احسان است، زیرا گناه دامان او را گرفته و او را تحت فشار قرار داده، بنابراین باید به جای مجازات مورد محبت قرار گیرد و به عکس نیکوکار به مجازات سزاوارتر است، زیرا از کار نیک خود بهره‌مند می‌شود و هیچ یک از این امور با منطق و عقل و عدالت پروردگار سازگار نیست. به عبارت دیگر نه نیکوکار اختیاری از خود داشته و نه بدکار، بنابراین نه مجازات در مورد آنها عادلانه است نه پاداش عاقلانه و اگر بنا شود بدون استحقاق کیفر و پاداشی در کار باشد پاداش را باید به بدکار داد تا تخفیف رنج او شود و کیفر را باید به نیکوکار داد تا تعادلی حاصل گردد و به هر حال هدف امام این است که روشن سازد در فرض جبر مسئله ثواب و عقاب و اوامر و نواهی و مؤاخذه و تشویق همه به هم می‌ریزد و مفهوم خود را از دست می‌دهد.

این سخن را می‌توان به صورت دیگری بیان کرد و آن این‌که در تمام اقوام و ملت‌ها برای مجرمان بازجویی و دادگاه و مجازات و زندان و مانند آن قائلند و به عکس، برای افراد وظیفه‌شناس انواع سپاس‌ها و تشویق‌ها و بزرگداشت‌ها ترتیب می‌دهند. حتی کسانی که از نظر فلسفی تفکر جبری دارند در زندگی اجتماعی خود وجود دادگاه‌ها و مجازات بدکاران را از لوازم زندگی بشر و عاقلانه می‌شمرند. اگر ما معتقد به جبر باشیم باید بگوییم تمام این برنامه‌ها ظالمنه است. درست به این می‌ماند که ما انسانی مبتلا به رعشه (پارکینسون) را به دادگاه حاضر کنیم که چرا دست تو می‌لرزد و یا بیماری را که به علت قطع نخاع قادر بر حرکت نیست مورد مذمت و ملامت قرار دهیم.

شاید به همین دلیل معتقدان به جبر ناچار عدالت خدا را نیز نفی کرده و گفته‌اند خدا هر کار کند عین عدالت است حتی اگر تمام نیکان را به دوزخ بفرستد و ظالمن و گنه‌کاران را به بهشت، کار خلافی رخ نداده است؛ سخنی که هر عاقلی بر آن می‌خندد.

آن‌گاه امام در ادامه این سخن و پس از ذکر تالی فاسد‌ها به توضیح مسئله اختیار پرداخته و به صورت بسیار شفاف و روشنی آن را بیان می‌کند و می‌فرماید: «خداوند سبحان بندگانش را امر کرده و آنها را اختیار بخشیده و نهی کرده و بر حذر داشته، تکالیف آسانی بر دوش آنان گذارده و هرگز تکلیف سنگینی نکرده است. در برابر (اطاعت کم) پاداش کثیری قرار داده و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده و از روی اکراه اطاعت ننموده است»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا، وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا؛ وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطْعَ مُكْرِهًا).

امام علی‌الله در اینجا او امر و نواهی تشریعی راً می‌خته با صفت اختیار ذکر کرده و فضل الهی را نیز در سنگین نبودن تکالیف و افزون بودن پاداش‌ها بر آن افزوده است.

سپس در ادامه سخن سه تالی فاسد دیگر برای قول به جبر ذکر کرده و آن این‌که اگر واقعاً مردم مجبور باشند ارسال رسال و انزال کتب آسمانی همه لغو و بیهوده است، زیرا نه نیکوکارِ مجبور را می‌توان از نیکوکاری باز داشت و نه گنهکارِ مجبور را از گناه می‌فرماید: «خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان عبث نازل نکرده است»؛ (وَلَمْ يُؤْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبَّاً، وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَّاً).

اصولاً اگر ما قائل به جبر باشیم تمام مکتب‌های اخلاقی و توصیه‌های علمای اخلاق فرو می‌ریزد، زیرا کسانی که کار غیر اخلاقی را به حکم جبر انجام می‌دهند هرگز گوششان بدھکار توصیه‌های علمای اخلاق یا برنامه‌های پیامبران الهی و دستورات کتب آسمانی نیست.

در آخرین تالی فاسد می‌فرماید: «خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را باطل و بی‌هدف نیافریده. این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ»؛ (وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»).

یعنی آفرینش آسمان و زمین به حکم روایاتی که سخن از تسخیر آنها برای انسان‌ها می‌گویند برای این انسان است تا مسیر حق را در پیش گیرد و راه تکامل را بپیماید. اگر گفتار طرفداران جبر صحیح باشد آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بیهوده خواهد بود، چون انسان برای پیمودن راه تکامل اختیاری ندارد و می‌دانیم تکامل جبری تکامل نیست.

این‌که امام - مطابق نسخه کافی - فرموده است: این نظر، عقیده بتپرستان و دشمنان رحمان و قائلان به قدر و مجوس این امت است اشاره به این است که مجوس قائل به ثنویت و دوگانه پرستی بودند: یزدان را خدای خیر می‌دانستند که صدور شر از او غیر ممکن است و اهریمن را خدای شر که صدور خیر از او غیر

ممکن. حوادث و موجودات جهان را نیز به خیر و شر تقسیم می‌کردند؛ خیرات را به یزدان و شرور را به اهریمن نسبت می‌دادند و به این ترتیب در مبدأ جهان هستی نیز قائل به جبر بودند و به طریق اولی، انسان‌ها را در افعالشان مجبور می‌پنداشتند. آنکس که باطن او مخلوق یزدان است جز خیر انجام نمی‌دهد و آنکس که باطن روحش مخلوق اهریمن است همواره تمایل به شر دارد.

آنچه امام علی<sup>ع</sup> فرموده: جبر عقیده مشرکان نیز هست گویا اشاره به آیه شریفه ۳۵ از سوره «نحل» است: «وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا أَبْأُونَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذِلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهُلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما غیر او را پرسش نمی‌کردیم و چیزی را بدون اراده او حرام نمی‌ساختیم (آری) کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین‌گونه عمل می‌کردند ولی آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند».

در روایت کافی آمده است: هنگامی که امام علی<sup>ع</sup> این جواب شافی و کافی را به آن پیرمرد شامی در مورد مسئله جبر و اختیار بیان فرمود، او شادمان شد و (بالبداهه) اشعاری سرود که دو بیت شنیدن است:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ  
يَوْمَ النَّجَاهَةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا  
أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا  
جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً

تو امامی هستی که به وسیله اطاعت تو آمرزش خداوند رحمان را در روز نجات آرزو داریم.

آنچه از امر دین ما پیچیده و مشتبه بود بر ما واضح ساختی. پروردگارت در برابر این احسان که به ما کردی به تو احسان کند.<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۱.

## نکته‌ها

### ۱. جبر و اختیار

این مسئله از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان دانشمندان و حتی غیر دانشمندان و فلاسفه مورد بحث بوده است. این بحث قدیمی و طولانی دلایل متعددی داشته از جمله فرارگروهی از مردم از زیر بار مسئولیت‌ها در برابر انجام کارهای خلاف و دیگر، عدم توانایی بر توجیه و فهم مسئله اختیار و نیز تربیت ناپذیری بعضی از افراد منحرف و مانند آن.

در حالی که انکار مسئله اختیار مفاسد بی‌شماری را به بار می‌آورد و چراغ سبزی به همه جانیان و مجرمان می‌دهد و مریبان اخلاق را مأیوس می‌سازد و مسائل تربیتی را مواجه با مشکلات جدی می‌کند.

بهترین دلیل برای اثبات مسئله اختیار یکی وجودان فردی و اجتماعی است و دیگر تالی فاسد‌هایی که امام در گفتار حکمت‌آمیز خود دقیقاً به آن اشاره فرموده است.

وجودان به ما می‌گوید: شخصی که دستش بر اثر بیماری رعشه دائماً در حال لرزش است با کسی که با اختیار خود دست‌هایش را بلند می‌کند و مثلاً الله اکبر نماز می‌گوید و رکوع و سجود به جا می‌آورد کاملاً متفاوت است؛ در اولی هیچ اختیاری از خود نمی‌بیند ولی در دومی کاملاً خود را مختار می‌انگارد.

وجودان عمومی نیز به یقین طرفدار همین امر است؛ هیچ‌کس سارقان و قاتلان و محترکان و مفسدان اقتصادی و غیر اقتصادی را با جبر تبرئه نمی‌کند، بلکه آنها را به دست عدالت و مجازات می‌سپارد. نیز همه نیکوکاران، خیرین و افراد ممتاز در اکتشافات علمی و امثال آن را تشویق می‌کنند و به افتخارشان جلسات بزرگداشت می‌گیرند و جوایز و مدال‌های گرانبهایی به آنها تقدیم می‌دارند، در حالی که اگر انسان‌ها در کار خود مجبور بودند، نه آن مجازات‌ها عادلانه بود و نه

این تشویق‌ها منطقی به نظر می‌رسید.

اما تالی فاسد‌ها همان است که در حدیث پربار بالا آمده که فشرده آن در نهج‌البلاغه و مبسوطش در کافی و بحارالانوار است و آن این‌که مسئله بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و معاد و سؤال برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ بنابر عقیده جبر همگی زیر سؤال می‌رود. این امور نه تنها با عدل خداوند سازگار نیست، بلکه با حکمت او نیز نمی‌سازد و کاری غیر منطقی و غیر عاقلانه است، زیرا اگر خداوند عاصیان و ظالمان را مجبور به ظلم و عصیان کرده چگونه عدالت و حکمت او اجازه می‌دهد آنها را به دوزخ ببرد و اگر پیامبران و امامان و صالحان را به کارهای نیک مجبور کرده بردن آنها به بهشت حکیمانه نیست چون از نزد خود کاری انجام نداده‌اند.

این سخن را با حدیث پرمعنایی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب طرائف سید بن طاووس نقل کرده پایان می‌دهیم. او می‌نویسد: حجاج بن یوسف نامه‌هایی به چهار نفر از علمای معروف آن زمان نوشت: حسن بصری، عمر بن عبید، واصل بن عطا و عامر شعبی که (بهترین) آنچه را درباره قضا و قدر به آنها رسیده است برای او بنویسند.

حسن بصری چنین نوشت: بهترین چیزی که (در این زمینه) به من رسیده سخنی است که از امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب شنیده‌ام که فرمود: «أَتَظُنُّ أَنَّ الَّذِي نَهَاكَ دَهَاكَ وَإِنَّمَا دَهَاكَ أَشْفَلَكَ وَأَعْلَاكَ وَاللَّهُ بَرِيٌّ مِّنْ ذَلَّكَ؛ آیا گمان می‌کنی کسی که تو را از کاری نهی کرده به آن تشویق نموده است در حالی که آنچه تو را تشویق به کارهای خلاف می‌کند پائین و بالای توست و خداوند از آن بیزار است».

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است که فرمود: «لَوْ كَانَ الزُّورُ (الوزر) فِي الْأَصْلِ مَحْتُومًا كَانَ الْمَزْوَرُ فِي الْقِصَاصِ مَظْلُومًا؛ هرگاه گناه اجباری باشد اگر کسی که

اجبار بر گناه شده قصاص شود مظلوم است».

شعبی نیز برای او نوشت: «بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است: **أَيَّدُلَكَ عَلَى الْطَّرِيقِ وَيَا أَخْذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقَ؛ آیا خداوند راه را به تو نشان می‌دهد ولی سر راه را بر تو می‌گیرد.**

**«كُلُّ مَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَكُلُّ مَا حَمِدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ؛**

هرچیزی که تو از خدا نسبت به آن طلب آمرزش می‌کنی (بدان) آن کار از سوی توست و هرچیزی که خدا را بر آن شکر می‌گویی از ناحیه اوست.

هنگامی که این نامه‌های چهارگانه به حاج رسید و از مضمون آن آگاهی

یافت گفت: «به یقین اینها را از چشمۀ صاف و زلالی گرفته‌اند». ۱

## ۲. آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟

بعضی از قائلین به جبر می‌گویند اگر ما انسان‌ها را در اعمال خود مختار بدانیم در واقع قائل به دو مبدأ آفرینش شده‌ایم. خداوند متعال که مبدأ آفرینش جهان هستی است و انسان که مبدأ آفرینش افعال خویشتن است در واقع یک خدای بزر و یک خدای کوچک قائل شده‌ایم.

پاسخ این سخن روشن است و آن این است که مختار بودن ما نیز به اراده پروردگار است؛ یعنی خداوند خواسته است که ما مختار باشیم، بنابراین افعال ما از یک نظر افعال خداست، چون قدرت و اختیار را او به ما داده و از نظر دیگر افعال خود ما و مسئولیت آن متوجه ماست، زیرا ما با میل و اختیار خود آن را انجام داده‌ایم، بنابراین اعتقاد به اختیار عین توحید است.

مسئله «امر بین الامرين» نیز ناظر به همین معناست نه چنان آزادی که افعال ما هیچ ارتباطی با خدا نداشته باشد و نه جبری که مصونیت را از ما سلب کند.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰۸.

گاه برای روشن شدن این مطلب به مثال زیر متول می‌شویم و می‌گوییم: یک دستگاه قطار برقی که روی ریل در حرکت است راننده با اختیار خود آن را به پیش می‌برد؛ ولی مسئول برق آن هر زمان می‌تواند رابطه قطار را با برق قطع کند و قطار را از کار بیندازد، بنابراین راننده قطار از یک نظر مختار است و از یک نظر تحت فرمان. این مثال تجسمی است برای مسئله «لا جبر ولا تفویض والامر بین الامرين»؛ نه جبر صحیح است و نه واگذاری مطلق، بلکه چیزی در میان این دو است.

این مطلب در عبارات پرمعنایی از امیر مؤمنان علی‌الله در باب قضا و قدر بحار الانوار آمده است، حضرت می‌فرماید: **إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَ كُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا أَقْدَرَ كُمْ أَمَا تَسْمَعُونَ مَا يَقُولُ الْعِبَادُ وَيَسْأَلُونَهُ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ حَيْثَ يَقُولُونَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛** آنچه را خدا به شما داده (از قدرت و اختیار) مالک حقیقی اش اوست و قادر واقعی نسبت به قدرت‌هایی که دارید اوست آیا این سخن بندگان را نمی‌شنوید که به هنگام تقاضای حول و قوه الهی می‌گویند **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**.<sup>۱</sup>

### ۳. قضا و قدر در آثار اسلامی

قضا در اصل به معنای فرمان است (خواه فرمان تشریعی یا تکوینی) و قدر به معنی اندازه‌گیری است (خواه تکوینی یا تشریعی).

بنابراین قضا و قدر دو مفهوم دارد: اول قضا و قدر تشریعی و آن این است که خداوند فرمانی صادر و بعد حد و حدود آن را تعیین کند؛ مثلاً بفرماید نماز بر شما واجب است سپس آن را در هفده رکعت قرار دهد یا طبق آیه شریفه **﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾** روزه را واجب کند و طبق آیه **﴿شَهْرُ رَمَضَانَ...﴾** آن را در ماه

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۳.

رمضان و به مقدار یک ماه قرار دهد؛ اولی قضا و دومی قدر است.  
همچنین آنچه در ذیل روایت بالاست که در توحید صدق و شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید آمده که وقتی مرد شامی سؤال کرد اگر من در کار خود مجبور نیستم پس منظور شما از قضا و قدر که ما را به اینجا آورده چیست؟ امام علیه السلام فرمود: همان فرمان حکم الهی است. سپس به عنوان شاهد این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرسنی<sup>۱</sup> قضا و قدر تشریعی است.<sup>۲</sup>

مطابق آنچه گفته شد آنچه بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که جواب امام در استدلال به آیه جنبه اقناعی و اسکاتی داشته اشتباه محض است، زیرا امام اشاره به قضا و قدر تشریعی کرده که یک واقعیت قابل فهم برای همگان است. قضا و قدر تکوینی آن است که عوامل و اسباب چیزی را اجمالاً مورد توجه قرار داده سپس اندازه‌گیری لازم در جزئیات آن انجام گیرد؛ مثل این‌که می‌دانیم برای درمان فلان بیماری فلان دارو لازم است سپس به دنبال اندازه و طرز استفاده از آن می‌رویم؛ اولی قضای تکوینی است و دومی قدر. آنچه در روایتی آمده که امیر المؤمنان علیه السلام روزی از کنار دیواری مایل به خرابی می‌گذشت، هنگامی که نزدیک آن رسید به سرعت رد شد و کسی عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا از قضای الهی فرار می‌کنی امام علیه السلام فرمود: آری. «أَفَرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِهِ؟» من از قضای الهی به سوی قدر او فرار می‌کنم<sup>۳</sup> اشاره به آن است که افتادن چنین دیواری قضای تکوینی است؛ ولی افتادن روی انسانی مانند من نوعی قدر است من از قضای الهی به سوی قدر الهی فرار کردم.

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. توحید صدق، ص ۳۸۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۸.

۳. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۱۶۹.

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجْلَجُ فِي  
صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

امام علیہ السلام فرمود:

حکمت و دانش را فراگیر هرجاکه باشد، زیرا حکمت‌گاهی در سینه منافق  
است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار  
حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج‌البلاغه آمده است که این سخن حکمت‌آمیز را قبل از شریف رضی جماعتی نقل کردند از جمله جاحظ در *البيان* و *التبيين* و برقی در *كتاب مصابيح الظلم* از کتاب *محاسن و وطواط در غرر و غرر* در ضمن کلماتی که امام علیہ السلام به فرزندش امام حسن مجتبی فرموده است... و این سخن حکمت‌آمیز در صدر اسلام از آن حضرت مشهور بوده است سپس داستان «عمر بن علی» و «سعید بن مسیب» را در این زمینه نقل می‌کند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۶).



## شرح و تفسیر

### دانش را هر جا بیابی فراگیر!

خلاصه این کلام گهربار این است که سخنان حکمت‌آمیز را از هر کس باید پذیرفت حتی اگر گوینده آن منافق باشد. می‌فرماید: «حکمت و دانش را فراگیر هر جا که باشد»؛ (**خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ**).<sup>۱</sup>

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌افزاید: «زیرا حکمت گاهی در سینه منافق است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد»؛ (**فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجَّلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ**)<sup>۱</sup>.

تعبیر به «تلجلج...» با توجه به اینکه این واژه به معنای اضطراب و ناآرامی است اشاره به آن است که جایگاه کلام حکمت‌آمیز سینه منافق نیست، از این رو در آنجا پیوسته ناآرامی می‌کند تا خارج شود و در جایگاهی که متناسب آن است؛ یعنی سینه شخص مؤمن در کنار سایر سخنان حکمت‌آمیز قرار گیرد.

نتیجه این سخن همان است که از روایات مختلف معصومان علیهم السلام استفاده کردیم که علم و دانش هیچ محدودیتی ندارد؛ نه از نظر زمان: (**أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّهِ**) و نه از نظر مکان: (**أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ**) و نه از نظر مقدار

۱. در بعضی از نسخ نهج البلاغه از جمله در بحار الانوار به جای «تلجلج»، «تخلج» آمده که از نظر معنا چندان تفاوتی با آن ندارد.

تلاش و کوشش: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بَخْوَضَ اللَّجَحَ وَشَقِّ الْمَهْجَ» و نه از نظر گوینده همان‌گونه که در این حکمت و در حکمت بعد آمده است.

آری علم و حکمت به حدی اهمیت دارد که هیچ محدودیتی را به خودنمی‌پسندد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در بعضی از روایات از جمله روایتی که از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «فَلَيَنْظُرُ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» آمده است که امام علیه السلام فرمود: منظور از طعام «عَلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ»؛ دانشی است که فرا می‌گیرد باید نگاه کند از چه کسی فرا می‌گیرد<sup>۱</sup> بنابراین گرفتن سخن حکمت‌آمیز از منافق چه معنا دارد.

پاسخ سؤال این است که گاه سخن حکمت‌آمیز به قدری واضح و روشن است که از هر جا و از هر کس که باشد باید آن را پذیرفت؛ ولی در موارد دیگر که انسان مطالب را به اعتماد استاد فرا می‌گیرد باید نزد کسی برود که از نظر دیانت و علمیت مورد اعتماد باشد.

در شرح نهج البلاغه علامه شوشتري اشاره به نکته جالبي شده است که با ذكر آن اين سخن را پايان مى‌دهيم، نقل مى‌کند: «ابن مبارك» به عنوان ناظرات بر شهر در کوچه‌ها راه مى‌رفت چشمش به مرد مستى افتاد که آواز مى‌خواند و مى‌گفت: **أَصَّلَنِي الْهَوَى وَأَنَا ذَلِيلٌ وَلَيْسَ إِلَيَّ الَّذِي أَهْوِي سَبِيلٌ** هوای نفس مرا ذليل کرد و افسوس که راهی به آن‌کس که به او علاقه دارم، نیست.

ابن مبارک از آستین خود کاغذی درآورد و این بیت را نوشت. به او گفتند: شعری را از شاعر مست می‌نویسی؟ او گفت: مگر ضرب المثل معروف را نشنیده‌اید که «رُبَّ جَوْهَرَةٍ فِي مَزْبَلَةٍ» ای بسا گوهری در میان زباله‌ها افتاده باشد؟ گفتند: آری. گفت: این هم گوهری بود از مزبله!<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶

۲. بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۵۹۷

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النُّفَاقِ.

امام علیہ السلام فرمود:

علم و دانش و حکمت گمشده مؤمن است، بنابراین حکمت را بگیر  
هرچند از اهل نفاق باشد.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است از جمله کسانی که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را در کتابهای خود نقل کرده‌اند، ابن قتیبه در عيون الاخبار و ابو علی قالی در امالی و ابن عبدربه در عقد الفرید و مسعودی در مروج الذهب است.

بعضی از روایات حدیث آن را به این صورت نقل کرده‌اند: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَلْيَطْلُبُهَا وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشَّرِّ» و بعضی: «وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشَّرِّ» که مضمون همه با یکدیگر نزدیک است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این گفتار حکمت آمیز در ضمن اندرزهایی که امام به فرزندش «محمد بن حنفیه» فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۹).



## شرح و تفسیر

### دانش گمشده مؤمن است

آنچه در این کلام گهربار آمده است شبیه چیزی است که در کلام قبل آمد؛ اما به تعبیر و به شکل دیگر.

امام علیهم السلام برای این‌که نامحدود بودن منبع علم را روشن سازد تشبيه زیبایی کرده می‌فرماید: «علم و دانش گمشده مؤمن است، بنابراین دانش را بگیر، هرچند از اهل نفاق باشد»؛ (**الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ**).

روشن است هرگاه انسان گمشده پرارزشی داشته باشد دائمًا به دنبال آن می‌گردد و آن را نزد هر کس ببیند از او می‌گیرد؛ خواه آن شخص مؤمن باشد یا کافر، منافق باشد یا مشرک، نیکوکار باشد یا بدکار. این سخن در واقع نشان می‌دهد که صاحبان اصلی علم و دانش افراد باایمان اند و منافقان و فاسدان غاصبانه از آن استفاده می‌کنند و چه بسا آن را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف سوء خود قرار می‌دهند، بنابراین، صاحب حقیقی آن که مؤمنان اند هر جاکه آن را ببینند به آن سزاوار ترنند.

شبیه چیزی که به صورت گسترده‌تر در قرآن مجید آمده است؛ در سوره «اعراف»، آیه ۳۲ می‌خوانیم: «**﴿قُلْ مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ**

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و (همچنین) روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است. بگو اینها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده‌اند (هرچند دیگران نیز از آن استفاده می‌کنند ولی) در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود. این‌گونه آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم).

گرچه آیه ناظر به مواهب مادی است؛ ولی مواهب معنوی را به طور مسلم شامل می‌شود.

در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است که روزی «حجاج» خطبه خواند و در ضمن آن گفت: «إِنَّ اللَّهَ أَمْرَنَا بِطَلَبِ الْآخِرَةِ وَكَفَانَا مَوْنَةُ الدُّنْيَا فَلَيَسْتَأْكُفِنَا مَوْنَةُ الْآخِرَةِ وَأَمْرَنَا بِطَلَبِ الدُّنْيَا؛ خداوند ما را به طلب آخرت دستور داده و روزی دنیوی ما را ضمانت کرده. ای کاش آخرت را برای ما تضمین می‌کرد و ما مأمور به طلب دنیا بودیم». حسن بصری این سخن را شنید و گفت: «هذه ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ خَرَجَتْ مِنْ قَلْبِ الْمُنَافِقِ؛ این همان گمشده مؤمن است که از قلب منافقی خارج شده است». <sup>۱</sup>

\* \* \*

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

# ۸۱

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

امام علیؑ فرمود:

قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند  
آن را به خوبی انجام دهد.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام بسیار پربار و گرانبها را جماعتی قبل از سید رضی نقل کرده‌اند و آن را فوق العاده ستوده‌اند از جمله اینکه در کتاب مصادر نهج‌البلاغه آمده است مرحوم سید رضی نخستین کسی نیست که این سخن حکمت‌آمیز را ستوده و به اهمیت آن پی برده و به ارزش آن اشاره کرده است پیش از او ابو عثمان جاحظ در دو جا از کتاب البیان والتبیین خود آن را آورده است سپس افزوده که اگر در این کتاب جز همین کلمه حکمت‌آمیز نبود آن را کافی و شافی و مجزی و معنی می‌یافته... و بهترین کلام کلامی است که مقدار کم آن از مقدار زیاد انسان را بی‌نیاز کند و مفهوم آن ظاهر و آشکار باشد و خداوند متعال لباس جلالت و پوسته‌ای از دانش مطابق نیت صاحب و تقوای قائلش بر آن پوشانده باشد ....

سپس صاحب مصادر از ابن عبدالبر در کتاب جامع بیان العلم نقل می‌کند که سخن علی بن ابی طالب علیؑ «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» احدی بر او در این سخن پیشی نگرفته و هیچ گفتاری برای تشویق بر طلب علم از این سخن مؤثر نیست. سپس مصادر نهج‌البلاغه افزوده که بسیاری از شعراء همین سخن را گرفته‌اند و در اشعار خود از آن بهره برده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰).

مرحوم سید رضی می‌گوید: این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم ردیف آن قرار گیرد؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقْرَنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

## شرح و تفسیر

### معیار ارزش انسان

امام علی‌الله‌آل‌بیت ارزش هر انسانی را در این عبارت حکیمانه کوتاه به روشنی بیان کرده است می‌فرماید: «قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می‌تواند آن را به خوبی انجام دهد»؛ (قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُه).

اشاره به این‌که حسب و نسب، مقام و مال و پست‌های اجتماعی و رسمی هیچ‌کدام دلیل بر ارزش انسان نیست. ارزش واقعی انسان را کارهای مهمی تشکیل می‌دهد که از عهده آن بر می‌آید. جراحی بسیار ماهر، معلمی شایسته، شاعری توانا، نویسنده‌ای قوی و فقیهی ماهر که می‌تواند مردم را به احکام الهی آشنا سازد ارزش آنها به قدر همان کاری است که به خوبی از عهده آن بر می‌آیند. نه تنها در نزد مردم چنین است، در نزد خداوند هم کسانی قیمت و ارزش دارند که اعمال شایسته‌تر و مجاهدت‌های بیشتر و اصلاحات بهتری انجام می‌دهند.

برای این حدیث شریف جز آنچه در بالا آمد تفسیرهای دیگری هم شده است. بعضی گفته‌اند منظور از «ما يُحْسِنُه» علم و دانش‌هایی است که شخص دارد، بنابراین ارزش هر انسان به مقدار معرفت و علم و دانشی است که به خوبی آن را فراگرفته است.

بعضی این دو را با هم آورده‌اند: معرفت بالا و عمل با ارزش.

برخی دیگر تفسیر چهارمی برای این حدیث شریف ذکر کردند و «ما یحسنه» را به معنی احسان و نیکوکاری تفسیر نموده گفته‌اند: ارزش هر کس به اندازه احسان و نیکوکاری است.

گرچه جمع بین هر چهار تفسیر در مفهوم جمله امکان‌پذیر است، زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا کاملاً بی‌مانع است؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شاهد این سخن حدیث زیبایی است که امام جواد علیه السلام از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «چهار سخن را من گفتم و خداوند متعال تأیید آن را در کتابش نازل فرمود. من گفتم: **الْمَرْءُ مَخْبُوْتٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ**؛ شخصیت انسان در زیر زبانش نهفته است هنگامی که سخن بگوید آشکار می‌شود». خداوند این آیه را نازل فرمود: **«وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»**؛ منافقان را از طرز سخنانشان می‌شناسی. من گفتم: **«فَمَنْ جَهَلَ شَيئًا عَادَاهُ**؛ کسی که نسبت به چیزی جاهم است با آن دشمنی می‌کند. خداوند این آیه را نازل فرمود: **«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»**؛ آنها (دشمنان) چیزی را که از آن آگاهی نداشتند تکذیب کردند. نیز گفتم: **«قَدْرُ أَوْ قِيمَةُ كُلِّ امْرِي مَا يُحِسِّنُ**؛ ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که به خوبی انجام می‌دهد. خداوند این آیه را در قصه طالوت نازل کرده: **«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَرَزَادُهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»**؛ خداوند او (طالوت) را بر شما برگزیده و از نظر علم و جسم او را افزایش داده است. و نیز گفتم: **«الْقَتْلُ يُقْلِلُ الْقَتْلَ**؛ کشتن (قصاص) کشتن را کم می‌کند خداوند این آیه را نازل فرمود: **«وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ»**؛ قصاص مایه حیات و زندگی شمامست ای صاحبان مغز و خرد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکمت‌آمیز جمله‌ای بیان کرده که

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۷، ص ۳۸۲؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۵.

نشان می‌دهد تا چه اندازه این سخن حکیمانه در دل و جان این مرد فصیح و بليغ تأثير گذاشته می‌گويد: «اين از کلماتي است که قيمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌اي هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم رديف آن قرار گيرد»؛ (قال الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُطْصَابُ لَهَا قِيمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقْرَنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

\* \* \*



## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْأَبْلِ لَكَانَتْ لِذَلِكَ أَهْلًا: لَا يَرْجُونَ أَحَدًّ  
 مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَخَافُنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَسْتَحِينَ أَحَدًّ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ  
 أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحِينَ أَحَدًّ إِذَا لَمْ يَعْلَمِ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَيْكُمْ  
 بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ، مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسِدِ، وَلَا خَيْرٌ فِي جَسَدٍ  
 لَا رَأْسٌ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبَرٌ مَعَهُ.

امام عليه السلام فرمود:

شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را  
 به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به دست آوردن آن گردش کنید)  
 سزاوار است:

هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد).

هیچ کس جز از گناه خود نترسد.

هیچ کس از شما اگر چیزی را لازم او پرسیدند که نمی‌داند حیان کند و (صریحاً)  
 بگوید: نمی‌دانم. و اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فراگرفتن آن  
 خجالت نکشد.

بر شما باد که صبر و استقامت پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده‌ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، درباره اسناد این کلام گهربار آمده است: این کلام از روایات متواتره است که از آن حضرت نقل شده سپس به گروهی از کسانی که از قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند اشاره کرده و نه منبع معروف را ذکرمی‌کند از جمله صحیفة الامام الرضا علیه السلام و ابن قتیبه در عيون الاخبار و جاحظ در البيان والتبيين و صدق در خصال و بعد از مرحوم سید رضی نیز از گروه کثیر دیگری که یازده مورد آن را ذکر کرده است نقل می‌کند از جمله خوارزمی در مناقب و فتن نیشابوری در روضة الوعظین و سبط بن جوزی در تذكرة الخواص و ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق و سیوطی در تاریخ الخلفاء، (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹ و ۸۰).

## شرح و تفسیر پنج اصل مهم

امام در این حکمت پربار به پنج موضوع از مهم‌ترین مسائلی که در زندگی انسان سرنوشت‌ساز است و اهمیت فوق العاده‌ای دارد با تأکید اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به‌دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است»؛ (﴿وَصِيَّكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا أَبَاطِ الْأَبْلِ لَكَانَتْ لِذِلِكَ أَهْلًا﴾).

تعابیر به «ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا أَبَاطِ الْأَبْلِ؛ زیر بغل شتران را بزنید» کنایه از نهایت تلاش و کوشش در این راه است، زیرا هنگامی که می‌خواستند شتر را با سرعت به سوی مقصد حرکت دهند به یکی از نقاط حساس بدن او از جمله زیر بغل ضربه می‌زدند تا با سرعت حرکت کند.

آن‌گاه به بیان آنها یکی پس از دیگری پرداخته می‌فرماید: «هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد)؛ (لَا يَرْجُونَ أَحَدً مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ). زیرا اولاً: مسبب الاسباب خدادست و بر اساس توحید افعالی معتقدیم: لا مؤثر فی الْوَجُود إِلَّا اللَّهُ؛ همه چیز به فرمان او و رشته تمام امور در قبضة قدرت اوست، بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و هرچه می‌خواهد از او بخواهد و سرنوشت خود را در تفکری شرک آلود در دست دیگری نبیند.

ثانیاً به فرض که دیگران هم سرنوشت‌ساز باشند، خضوع و تواضع در برابر غیر خدا ذلت است و در برابر پروردگار عزت.

در روایتی آمده است هنگامی که برادران یوسف می‌خواستند او را به چاه بیکنند و بر اثر حسادت او را می‌زدند ناگهان یوسف شروع به خنديدن کرد. برادران سخت در تعجب فرو رفتند که اینجا جای خنده نیست گویی برادر ما مسئله به چاه افکنند را شوخی می‌انگارد؛ ولی یوسف پرده از این راز برداشت و درس بزرگی به آنها و به همه ما آموخت. گفت: به خاطر دارم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوan قوی و قدرت فوق العاده نظر انداختم و با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی دارد. آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوan نیرومندان دل بستم ولی امروز خود را در چنگال شما گرفتار می‌بینم و از شما به شما پناه می‌برم ولی به من پناه نمی‌دهید. خدا از این طریق به من آموخت که من بر غیر او تکیه نکنم.<sup>۱</sup>

البته این مسئله منافاتی با استفاده از عالم اسباب و نیروهای دیگران برای رسیدن به اهداف مادی و معنوی ندارد؛ مهم آن است که انسان بداند هر سببی که تأثیری دارد آن هم از ناحیه خدادست و اگر لحظه‌ای چشم الطاف الهی بر جهان اسباب بسته شود همه آنها از کار باز می‌مانند. آری باید در پشت پرده اسباب مسبب الاسباب را دید.

سپس امام علیه السلام دو مین توصیه را بیان می‌دارد و می‌فرماید: «هیچ کس جز از گناه خود نترسد»؛ (وَلَا يَخَافِنَ إِلَّا ذَنْبَهُ).

دلیل آن روشن است چیزی که دشمن واقعی انسان است گناه اوست که او را در دنیا و آخرت به درد و رنج گرفتار می‌کند. در حالی که اسباب هولناک این جهان حتی بمب اتم آخرين کاري که با انسان می‌کند این است که حیات او را

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۱۵، سوره یوسف.

می‌گیرد. اگر این مسئله در راه رضای خدا باشد به افتخار شهادت می‌رسد که بزرگترین افتخار است.

آنگاه به سومین دستور پرداخته می‌افزاید: «هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی‌داند حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی‌دانم»؛ (وَلَا يَسْتَحِيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ).

گفتن نمی‌دانم عیب نیست. عیب آن است که انسان جواب خطایی بددهد و دیگران را به گمراهی بیفکند و عقلاً و شرعاً در برابر آنها مسئول باشد. مخصوصاً هرگاه قول بدون علم در مقام قضاوت یا فتوا بوده باشد که مسئولیت بسیار عظیمی دارد.

در کتاب شریف کافی حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعْنَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلَحِقَةُ وِزْرٌ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهٍ»؛ کسی که بدون علم و هدایت فتوا بددهد فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت می‌کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند بر دوش او خواهد بود.<sup>۱</sup>

شمول لعن فرشتگان عذاب نسبت به چنین کسی روشن است؛ اما چرا ملائکه رحمت او را لعن می‌کنند؟ ظاهرا به این دلیل است که از گفتن نمی‌دانم در جواب، که مایه رحمت الهی است خودداری کرده است.

افراد مغروم به علم، خود باید بدانند که به قول معروف «همه چیز را همگان می‌دانند و همگان از مادر نزاده‌اند» بلکه می‌توان گفت: همگان نیز همه چیز را نمی‌دانند. پس چه عیبی دارد که انسان جمله نمی‌دانم را در این گونه موارد به فراموشی نسپارد.

آنگاه در چهارمین دستور می‌افزاید: «اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فراگرفتن آن خجالت نکشد»؛ (وَلَا يَسْتَحِيَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمِ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ).

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۳.

هنگامی که انسان از مادر متولد می‌شود چیزی نمی‌داند و با گذشت زمان با سؤالات پی در پی از این و آن حقایق بسیاری را فرا می‌گیرد. بزرگترین دانشمندان جهان یکی از دلایل پیشرفت‌شان در علم و دانش، سؤال بوده است. آری سؤال، کلید علم و دانش است.

همان‌گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَالْمَفَاتِيحُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرَحْمَكُمُ اللَّهُ فِإِنَّهُ يُؤْجِرُ فِي الْعِلْمِ أَرْبَعَةَ السَّائِلُ وَالْمُسْتَكْلِمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ؛ عِلْمٌ وَدِانْشٌ بِهِ مِنْزَلَةُ حَرَاثَنِي اَسْتُ وَ كَلِيدُ آنَ سُؤَالٍ وَپرسش است، بنابراین (هرچه را نمی‌دانید) سؤال کنید، زیرا در آموزش علم چهار کس پاداش می‌گیرند: سؤال کننده، گوینده، شنونده (زیرا ممکن است در مجلس شنوندگانی غیر از سؤال کننده وجود داشته باشد) و آن‌کس که آنها را دوست دارد».<sup>۱</sup>

در پایان به پنجمین و مهم‌ترین دستور پرداخته می‌فرماید: «بِرَ شَمَا بَادَ كَهْ صَبَرْ وَاستقامت را پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده‌ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت؟؛ (وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبَرِ، فَإِنَّ الصَّابِرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرٌ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسٌ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبَرٌ مَعَهُ).

می‌دانیم مهم‌ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و مهم‌ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد. دروازه ورود غذا به بدن؛ یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم‌تر، فرمانده تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت‌های بدن تعطیل می‌شود. در سکته مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می‌گردد عامل اصلی خونریزی بعضی از راه‌های مغز

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۱.

است که آن بخش را از کار انداخته است.

امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کترلی وجود دارد که از آنجا به تمام بخش‌ها فرمان لازم داده می‌شود و یا دستور توقف می‌دهند. مغز انسان در واقع اتاق کترل تمام بدن است.

همه اینها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود، انسان دست و پای مذبوحه‌ای می‌زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه‌ها تعطیل می‌شود. صبر واستقامت نسبت به ایمان نیز چنین است. اگر از ایمان جدا شود دوام و بقایی برای ایمان نخواهد بود، زیرا نه در برابر گناه تاب تحمل ترک دارد، نه در برابر مشکلات اطاعت، توانی در خود می‌بیند و نه در مصائب صبر می‌کند.

به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می‌آیند به آنها می‌گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید»؛ «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عَقْبَى الدَّارِ»؛ مؤمنان وارد باغ‌های جاویدان بهشتی می‌شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آنها و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما (اینها همه) به دلیل صبر و استقامت‌تان است چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان».<sup>۱</sup>

این سخن را با حدیث پرمفایی از پیغمبر اکرم ﷺ پایان می‌دهیم. فرمود: «الصَّيْرُ خَيْرٌ مَرْكَبٌ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَيْدًا خَيْرًا اللَّهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّيْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند هیچ بنده‌ای را چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر ( والاستقامت) نداده است.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ح ۲۵۰۰۱.



## وَقَالَ عَلِيهِ اللَّهُسَلَامُ

لِرْجُلٍ أَفْرَطَ فِي الشَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مُتَّهِمًا:  
أَنَّا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ.

امام علیہ السلام به کسی که زیاد مدح او کرد ولی در دل وی را متهم می ساخت، فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می گویی (وبر زبانت جاری می سازی) و بالاتر از آنم که در دل داری!». <sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تصریح می کند که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را جا حظ در دو موضع از کتاب البيان والتبيين آورده و همچنین ابن قتیبه در عيون الاخبار و بلاذری در انساب الاشراف و بعد از مرحوم رضی نیز جماعتی آن را در کتاب های خود آورده اند از جمله: راغب در محاضرات و میدانی در مجمع الامثال و سید مرتضی در کتاب امالی و رسید الدین و طواط در غرر و عرض ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰).



## شرح و تفسیر دوگانگی و غلوّ

گرچه مدح و ثنای افراد به سبب کارهای خوبی که انجام داده‌اند باعث تشویق آنها می‌شود؛ ولی به یقین افراط در مدح و ثنا افزون بر اینکه دروغ و گناه کبیرهای محسوب می‌شود سبب اغفال طرف مقابل می‌گردد و او را از کوشش و تلاش برای رسیدن به مقامات بالاتر باز می‌دارد و آثار غرور و خودبرتریینی در او آشکار می‌گردد.

به همین دلیل، امام در برابر کسی که در ستایش او مبالغه می‌کرد ولی در دل او را متهم می‌دانست فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می‌گویی و بالاتر از آنم که در دل داری»؛ (قال ﷺ: لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الشَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مُتَّهِمًا: أَنَا ذُو نَّمَاءٍ تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ).

ممکن است آن شخص در مورد امام غلو کرده باشد و امام با این سخن می‌خواهد جلوی غلو او را بگیرد؛ ولی این احتمال نیز داده شده است که چه بسا او تنها بخشی از صفات واقعی امام را بر شمرده و لی امام متواضعانه چنین سخنی را می‌گوید. در هر حال جمله ذیل این سخن که می‌فرماید «برتر از آنم که در دل داری» در واقع کرامتی است از سوی امام ﷺ که باطن و درون مخاطب خود را می‌خواند و می‌داند او منافقانه تعریف و تمجید می‌کند و در دلش حتی صفات واقعی امام ﷺ را نیز قبول ندارد.

در روایات اسلامی نیز مذمت زیادی در مورد مداحان و مبالغه‌گران در مدح و ستایش آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا قَضَيْتُمُ الْمَدَاحِينَ فَاحْشُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ؛ هنگامی که مداحان را ملاقات کردید خاک در صورت‌شان بپاشید» کنایه از این‌که از کار آنها برایت و بیزاری جویید و اجازه ادامه سخن به آنها ندهید.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری می‌خوانیم که مردی ستایش مبالغه‌آمیزی درباره شخص دیگری در محضر پیغمبر علیه السلام کرد پیامبر علیه السلام فرمود: «لَا تُسْمِعُهُ فَتَهْلِكُهُ لَوْ سَمِعَكَ لَمْ يُفْلِحُ؛ آنچه را گفتی به گوش او نرسان که سبب هلاکت او می‌شود و اگر مدح مبالغه‌آمیز تو را بشنود هرگز رستگار نخواهد شد».<sup>۲</sup>

در فرمان مالک اشتر نیز همین مطلب به صورت جامع‌تری آمده است آنگاه که امام علیه السلام فرمود: «(ثُمَّ رُضِّهُمْ عَلَى أَلَّا يُطْرُوْكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَعْلَمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحَدِّثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ سپس آنها را طوری تربیت کن که از تو ستایش بی‌جا نکنند (و از تملق و چاپلوسی بپرهیزن. نیز) تو را نسبت به اعمال نادرستی که انجام نداده‌ای تمجید ننمایند، زیرا مدح و ستایش فراوان عجب و خودپسندی به بار می‌آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می‌سازد». متأسفانه در هیچ‌یک از کتبی که ما دیده‌ایم سخنی در این‌باره که آن شخص در مقام افراط در ثنا چه گفت که امام برآشفت نیامده است و اگر عین آن کلام نقل می‌شد می‌توانستیم قضایت کنیم که افراط در مدح بوده است یا تواضع امام.

\* \* \*

---

۱. سنن ابن داود مطابق نقل میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۷۸۵. شبیه همین معنا در منابع معروف پیروان اهل‌بیت از جمله من لا یحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۱ آمده است.  
۲. کنز‌العمل، ج ۳، ص ۶۵۲، ح ۸۳۳۹.

# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِ

**بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَأَكْثَرُ وَلَدًا.**

امام علیه السلام فرمود:

باز ماندگان شمشیر، دوام و بقايشان فزون تر و فرزندانشان بيشترند.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که پیش از سید رضی این کلام پر بار را نقل کرده‌اند ابن عبد ربه در عقد الفرید در باب توقعات الخلفا است؛ ولی بهجای أَبْقَا عَنْ مَاءِ ذَكْرِ كَرْدَهِ است و جاحظ نیز آن را در کتاب البيان و التبیین آورده و نیز ابن قتیبه در عیون الاخبار و آنها غالباً تأیید کرده‌اند که تاریخ نشان داده طوائفی از مسلمین که دشمنان عده زیادی از آنها را کشته‌اند باقی ماندگان به سرعت فزونی یافتند و عدد کشیری را تشکیل دادند که نمونه انته آن آل ابی طالب است که با شهادت عدد کشیری از فرزندان آنها چنان نمو و رشد کرده‌اند که جهان را گرفته‌اند. (با اقتباس از مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱).



## شرح و تفسیر

### نسل پربار

امام علی‌الله در این کلام حکمت آمیز خود به نکته پیچیده‌ای اشاره کرده که شارحان در تفسیر آن به زحمت افتاده‌اند می‌فرماید: «باز ماندگان شمشیر دوام و بقا‌یشان زیادتر و فرزندانشان بیشتر است»؛ (**بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَأَكْثَرُ وَلَدًا**).

اشاره به طوایفی است که دشمنان بی‌رحمانه از آنها قربانی گرفتند؛ ولی باقی ماندگانشان بقای بیشتر دارند و فرزندانشان فزون‌تر خواهند بود.

همان‌گونه که در ذکر سند این کلام حکمت آمیز گفته شد تجربه‌های تاریخی این حقیقت را تأیید و مورخان به طوایفی اشاره کرده‌اند که عدد کثیری از آنها کشته شد ولی چندان نگذشت که فرزندانشان به طور چشمگیری فزونی یافتند. نمونه بارز آن - چنان که گفتیم - فرزندان امیر مومنان علی‌الله بودند که بنی امية آنها را هر جا یافتند از دم شمشیر گذراندند و بنی عباس نیز بی‌رحمانه از آنها قربانی گرفتند ولی نسل آنها به قدری فزونی یافته که بحمد الله در تمام بلاد عدد کثیری از آنها دیده می‌شود.

درباره اینکه چه رابطه‌ای میان آن کشtar بی‌رحمانه و فزونی باقی ماندگان است بعضی از شارحان مانند «ابن میثم» معتقدند که رابطه طبیعی در میان این دو نمی‌توان یافت تنها عنایات الهیه و الطاف خداوندی است که به چنین مظلومانی

چنان برکتی در نسل می‌دهد.

بعضی دیگر مانند مرحوم کمره‌ای در شرح این عبارت آن را اشاره به مسئله انتخاب اصلاح که نتیجه تنازع بقاست می‌دانند وی می‌گوید: به هنگام تنازع بقا (درگیری‌هایی که در میان افراد و قبائل برای ادامه حیات رخ می‌دهد) آنها که قوی‌ترند باقی می‌مانند و آنها که ضعیف‌ترند کشته می‌شوند و قوی‌ترها نسل پربارتر و زاد و ولد بیشتری دارند، از این‌رو جمله «أَقْوَى عَدَّاً وَ أَكْثَرُ وَلَدًا» در مورد آنها صادق است.

ولی تفسیر روشن‌تری برای کلام امام علیه السلام می‌توان گفت که رابطه طبیعی صدر و ذیل آن را روشن می‌سازد و آن این‌که اقوامی که شهید و قربانی می‌دهند بازماندگانشان در نظر توده‌های مردم عزیز و شریف می‌شوند و به همین دلیل مردم دوست دارند از آنها داماد بگیرند و به آنها عروس بدھند و همین سبب می‌شود که زاد و ولد آنها فزونی یابد. به تعبیر دیگر ارتباط سببی با آنها مایه افتخار و اعتبار است و همین امر موجب می‌شود که مردم برای برقرار ساختن چنین رابطه‌ای تلاش و کوشش کنند. ما در عصر و زمان خود نیز می‌بینیم که یکی از امتیازاتی که به هنگام خواستگاری برای عروس یا داماد ذکر می‌کنند این است که می‌گویند از خانواده شهداست تا طرف مقابل به ازدواج به این خانواده ترغیب شود.

البته جمع میان تفسیرهای بالا امکان‌پذیر است، هر چند تفسیر اخیر مناسب‌تر است.

## ۸۵

# وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِعِ

مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که جمله «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است.<sup>۱</sup>

---

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحكم به عین این عبارت آورده است البته او از کسانی است که بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته ولی جاخط که قبل از وی می‌زیسته آن را در کتاب البيان و التبیین از ابن عباس با کمی تفاوت نقل کرده است و از آنجاکه ابن عباس از شاگردان خاص امیرمؤمنان علیؑ است به نظر می‌رسد آن را از آن اقیانوس علم گرفته است به خصوص این‌که در روایتی از ابن عباس می‌خوانیم: «دانش رسول خدا از خدا و دانش علی از دانش پیامبر است و دانش من از دانش علی است و علم من و علم اصحاب پیامبر در مقابل علم علیؑ نیست جز مانند قطره در هفت دریا». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۲).



## شرح و تفسیر

### خطرات ترک «نمی‌دانم»

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه سخنی را که در حکمت ۸۲ آمده بود به صورت جالب دیگری بیان می‌کند و می‌فرماید: «کسی که جمله «نمی‌دانم» را ترک کند مواضع آسیب‌پذیر خود را در معرض ضربه‌های خطرناک (مخالفان) قرار داده است»؛ (مَنْ تَرَكَ قَوْلَ (لَا أَدْرِي) أُصِيبَتْ مَقَاطِلُهُ).

اشارة به این‌که با این کار خود را به هلاکت می‌افکند و این هلاکت ممکن است جنبهٔ دنیوی داشته باشد در آنجا که سخنان نسنجیده و خطرآفرین است و یا جنبهٔ اخروی، در آنجا که سخنانش لطمہ به حیثیت و آبروی اشخاص وارد می‌کند یا مردم را به گمراهی می‌کشاند.

«مقاتل» جمع «مقتل» است. ارباب لغت آن را به مواضعی از بدن که اگر ضربه بر آن وارد شود حیات انسان به مخاطره می‌افتد تفسیر کرده‌اند؛ مانند سر و سینه و امثال آن.

ابن ابی‌الحدید در شرح این سخن حکیمانه داستان جالبی از بوذرجمهر نقل می‌کند که زنی نزد او آمد و از مسئله‌ای سؤال کرد. بوذرجمهر گفت: نمی‌دانم. زن عصبانی شد. گفت: پادشاه هر سال آلاف و الوفی به تو می‌دهد که بگویی نمی‌دانم؟ بوذرجمهر گفت: آنچه را به من می‌دهد در برابر چیزهایی است که می‌دانم و اگر می‌خواست در برابر آنچه نمی‌دانم چیزی به من بدهد تمام

بیت‌المال او نیز کفایت نمی‌کرد (اشاره به این‌که مسائلی را که ما نمی‌دانیم بسیار بیشتر از آن است که می‌دانیم).

نیز از بعضی فضلاً نقل می‌کند که اگر کسی در برابر چیزهایی که نمی‌داند بگوید: نمی‌دانم، او را تعلیم می‌دهیم تا بداند و اگر بگوید: می‌دانم، امتحانش می‌کنیم تا بگوید نمی‌دانم (و رسوا شود).<sup>۱</sup>

شبیه این سخن را مرحوم مغنية در فی ظلال نهج‌البلاغه از کتاب «الحكمة الحالدة» نقل می‌کند که دانشمندی می‌گفت: گفتن «لا أدری» (نمی‌دانم) را یاد بگیرید، چرا که اگر بگوید نمی‌دانم به شما تعلیم می‌دهند تا بدانند و اگر بگوید می‌دانم از شما سؤال می‌کنند و نمی‌دانند و رسوا می‌شوید. سپس می‌افزاید: احدي از ياران رسول خدا علیهم السلام ادعا نکرد که همه چیز را می‌داند و به طور مطلق نگفت: «سلونی» (از من بپرسید) به جز علی بن ابی طالب علیهم السلام.<sup>۲</sup>

در همین رابطه ضرب المثلی نقل شده است که آن نیز محتوای کلام امام را دارد: «مَقْتُلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكَيْهِ» موضع آسیب پذیر انسان در میان دو فک او قرار دارد (یعنی زبان او مایه هلاکت او می‌شود).<sup>۳</sup>

مرحوم شوستری از قتاده (فقیه معروف اهل سنت) نقل می‌کند که روزی ادعا کرد که من هر چه راتابه حال شنیده‌ام یا به حافظه سپرده‌ام هرگز فراموش نکرده‌ام. بعد از این سخن به خدمتکارش گفت: کفش مرا بیاور بپوشم. خدمتکار گفت: کفش شما در پای شماست (وی از آن ادعا و این عمل سخت شرمنده شد).<sup>۴</sup>

\* \* \*

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

۲. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۹۰.

۴. شرح نهج‌البلاغه علامه شوستری، ج ۶، ص ۳۵۹.

## وَقَالَ عَلِيٌّ لِلسَّارِمِ

رَأْيُ الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ وَرُوِيَ «مِنْ مَشْهُدِ الْغُلَامِ».

امام علیه السلام فرمود:

رأى و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، این سخن حکیمانه را از کسانی که پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است از جمله ابن عبدربه در عقد الفريد و جاحظ در کتاب البيان والتبيين و از ابوهلال عسکری در کتاب جمهرة الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).



## شرح و تفسیر اهمیت رأی پیر

امام علی‌الله<sup>ع</sup> در این کلام حکمت‌آمیزش، مقایسه‌ای میان رأی و تدبیر پیران و چالاکی و دلاوری جوانان می‌کند و می‌فرماید: «رأی و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان (در میدان نبرد) است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است»؛ (رأُيُ الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ وَرُوِيَ «مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ»).

«جلد» به معنای چابکی و نیرومندی و «غلام» در اینجا به معنای جوان و «مشهد» در این‌گونه موارد به معنای میدان جنگ است.

بدیهی است برای پیروزی در نبرد با دشمن در درجهٔ نخست نقشه‌های صحیح لازم است و در درجهٔ بعد دلاوری و چالاکی جنگجویان و به یقین تا نقشهٔ صحیحی نباشد دلاوری‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد، از این‌رو امام علی‌الله<sup>ع</sup> می‌فرماید: تدبیر پیران نزد من از شجاعت و چالاکی جوانان بهتر است، زیرا مردان بزرگسالی که سال‌ها میدان‌های نبرد را دیده‌اند و تجربه‌ها آموخته‌اند بر اساس آن تجربه‌ها قادر به تنظیم برنامهٔ صحیح هستند در حالی که جوانان، چنین توانی را ندارند؛ ولی به عکس پیران، دارای قدرت و توانایی جسمی کافی و دلاوری و چالاکی هستند، گرچه هر یک امتیازی دارند؛ ولی پایهٔ اصلی رأی و تدبیر پیران تشکیل می‌دهد.

تاریخ نیز این کلام حکیمانه را کاملاً تأیید می‌کند مثلاً در جنگ خندق تدبیری که سلمان فارسی در پیشنهاد حفر خندق اندیشید توانست مدینه را از سقوط در چنگال دشمن حفظ کند.

این گفتار حکیمانه در ضمن به جوانانی که نسبت به پیران بی‌اعتنای هستند و خود را کانون همه چیز و پیران را خارج از گردونه اجتماع می‌پندارند هشدار می‌دهد که به بزرگسالان احترام بگذارید و خود را از تجارب آنها بی‌نیاز ندانید.

به گفته ابو الطیب:

الرَّأْيُ قَبْلَ شُجَاعَةِ الشَّجَاعَانِ  
هُوَ أَوَّلُ وَهِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي  
فَإِذَا هُمَا اجْتَمَعَا لِنَفْسٍ مَرَّةً  
بَلَغَتْ مِنَ الْعُلْيَاِ كُلَّ مَكَانٍ

علم و تجربه پیش از شجاعت شجاعان است آن اول است و این در محل دوم قرار دارد.

ولی هنگامی که هر دو با هم برای شخص نیرومندی جمع شوند به بالاترین محل صعود می‌کنند.<sup>۱</sup>

ابن ابیالحدید بعد از ذکر شعر بالا نصیحتی از یکی از سلاطین به فرزندش نقل می‌کند که می‌گفت: فرمانده لشکر خود را جوان مغورو و کم تجربه‌ای انتخاب نکن و نه پیر از کار افتاده‌ای را که گذشت روزگار از عقلش کاسته، چنان که گذشت عمر جسمش را ضعیف کرده. بر تو باد که بزرگسالان پرتجربه را برگزینی.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷

۲. همان.

وَقَالَ عَلِيٌّ لِلْمُسَارِفِينَ

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.

امام علیہ السلام فرمود:

در شگفتمندی از کسی که نومید می‌شود در حالی که استغفار با اوست.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، مبرد در کتاب کامل و ابن عبد ربہ در عقد الفرید و ابن قتبیه در عيون الاخبار و بعد از سید رضی، شیخ طوسی آن را با تفاوتی در امالی آورده است که نشان می‌دهد از مصدر دیگری گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).



## شرح و تفسیر نومیدی چرا؟

امام علی‌الله‌علیه‌السلام در این گفتار حکیمانه خود راه امیدواری را به روی همه گنهکاران گشوده است می‌فرماید: «در شکفتمن از کسی که نومید می‌شود در حالی که استغفار با اوست»؛ (**عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ**).

اشاره به این‌که خداوند درهای توبه و استغفار را به روی بندگانش گشوده و آنها را به رحمت خود امیدوار ساخته است و فرمود: «**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته‌اید و مرتكب گناهان شده‌اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است». <sup>۱</sup>

«**يَقْنَطُ**» از ماده «**قُنُوط**» به معنای نامیدی است و می‌دانیم یأس از رحمت خدا بالاترین گناهان است، زیرا کسی که از رحمت حق مأیوس شود از هیچ گناهی إبایی ندارد، چون می‌گوید: آب از سر من گذشته و من غرق شده‌ام چه یک قامت چه صدقامت. نومیدی خطرناک‌ترین راه نفوذ شیطان در دل آدمی است که او را آلوده هر گونه گناه می‌کند، لذا در حدیثی از امام صادق علی‌الله‌علیه‌السلام می‌خوانیم که لقمان به فرزندش چنین می‌گفت: «**خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الشَّقَائِقِ لَعَذَّبَكَ وَأَرْجَعَ**

۱. زمر، آیه ۵۳.

اللَّهُ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ النَّقَائِنِ لَرَحِمَكَ؛ از خداوند آن‌گونه بترس که اگر تمام عبادات و اعمال نیک جن و انس را انجام داده باشی امکان دارد به سبب لغزشی تورا مجازات کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باشد که اگر تمام گناه جن و انس را کرده باشی امکان دارد تورا (به موجب توبه واستغفار و امر خیری) رحمت کند».<sup>۱</sup> قرآن مجید نیز با صراحة می‌گوید: «إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ از رحمت خدا تنها کافران مایوس می‌شوند».<sup>۲</sup>

شایان توجه است که ابن ابی الحدید در شرح این کلام سخنی با نظر موافق از ریبع بن خثعم نقل می‌کند که بسیار نادرست به نظر می‌رسد و آن اینکه او می‌گفت: هیچ کس نگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوْبُ إِلَيْهِ» چرا که ممکن است دروغ و گناه باشد اگر به آن عمل نکند، و به جای آن بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ» (خدایا مرا ببخش و به سوی من باز گرد (و رحمت خود را فرو فرست).

این سخن با تعبیرات زیادی که به عنوان استغفار در دعاها وارد شده سازگار نیست. اضافه بر این در قرآن امر به استغفار شده از جمله در داستان نوح می‌خوانیم: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَارًا»<sup>۳</sup> و در آیات متعدد دیگری نیز همین تعبیر دیده می‌شود. گویی ریبع بن خثعم آشنایی چندانی با این آیات قرآنی نداشته است. افرون بر این، اگر انسان واقعاً به سوی خدا باز نگردد و از او طلب غفران نکند چگونه ممکن است خداوند به سوی او برگردد و او را مشمول رحمت کند؟ آیا می‌توان گفت: خدایا! ما گناه را ادامه می‌دهیم اما تو ما را ببخش! ما از تو دور می‌شویم ولی تو به ما نزدیک شو؟! چه گفتار بی‌اساسی! کوتاه سخن اینکه هیچ‌گونه تفاوتی میان «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» نیست.

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲. یوسف، آیه ۸۷.

۳. نوح، آیه ۱۰.



وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانًا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونُكُمُ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِرِ فَالْإِسْتِغْفَارُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

ابو جعفر محمد بن علي الباقر علیه السلام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «در زمین دو امان (دو وسیله نجات) از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته شد دومی را در باید و به آن چنگ زنید؛ اما امانی که برداشته شد وجود رسول الله علیه السلام بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد، ولی او از میان مارفت) و امانی که باقی مانده «استغفار» است، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنان را عذاب نمی کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می کنند، خداوند عذابشان نخواهد کرد». <sup>۱</sup>

---

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که مرحوم طبرسی این حدیث را با تفاوت آشکاری از امام امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است و این نشان می دهد که از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته و همچنین فتال نیشابوری در کتاب روضه الوعظین با مقداری اضافه و کم نسبت به نهج البلاغه آورده است. همین گونه

به گفته مرحوم سید رضی: «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباط‌ها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهُذَا مِنْ مَحَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَلَطَائِفِ الْإِسْتِبْنَاطِ).

---

→ سبط بن جوزی در تذكرة الخواص سپس می‌افزاید: فخر رازی در تفسیرش آن را از «ابن عباس» نقل کرده در حالی که معلوم است «ابن عباس» علم خود را - به تصریح خودش - از علوم امیر مؤمنان اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵).

## شرح و تفسیر دو امان از عذاب الهی

مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه امیر مؤمنان علی‌الله‌علیہ‌السلام را به توسط فرزندزاده گرامی اش امام باقر علی‌الله‌علیہ‌السلام نقل کرده می‌گوید: ابو جعفر محمد بن علی الباقر علی‌الله‌علیہ‌السلام از آن حضرت چنین نقل کرده است که فرمود: «در زمین دو امان و وسیله نجات از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته شد دومی را دریابید و به آن چنگ زنید»؛ (وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُّحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلِي‌الله‌علیہ‌السلام أَنَّهُ قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانًا مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونَكُمُ الْآخَرُ فَتَمَسَّكُوا بِهِ). آنگاه امام علی‌الله‌علیہ‌السلام به شرح این دو بر اساس استنباطی که از یکی از آیات قرآن مجید کرده می‌پردازد و می‌فرماید: «اما امانی که برداشته شد وجود رسول الله علی‌الله‌علیہ‌السلام بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد؛ ولی او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده استغفار است، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی‌کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می‌کنند خداوند عذابشان نخواهد کرد»؛ (أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِي‌الله‌علیہ‌السلام، وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالْأَسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللَّهُ يُعَذِّبُهُمْ وَإِنَّتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

به گفته مرحوم سید رضی «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباط‌ها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهُذَا مِنْ

### مَحَاسِنُ الْإِسْتِخْرَاجِ وَلَطَائِفِ الْإِسْتِبْطَاطِ.

هنگامی که به عقل و خرد خویش رجوع کنیم نیز آنچه را که در این آیه مبارکه آمده و استنباطی را که امام علیه السلام از آن کرده درمی‌یابیم. پیغمبر اسلام علیه السلام مطابق آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> رحمتی برای تمام جهانیان بود چگونه ممکن است این کانون رحمت الهی در میان امت باشد و خدا آنها را عذاب کند.

از سویی دیگر، استغفار یکی از وسائل جلب رحمت خداست، زیرا خودش بندگان را دعوت به استغفار کرده و وعده غفران و آمرزش داده و فرمود: «﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته‌اید و مرتكب گناهان شده‌اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است».<sup>۲</sup>

بنابراین بعد از رحلت پیغمبر خدا و رفتن آن حضرت به دیار باقی مسلمانان می‌توانند خود را به وسیله توبه و اนา به و استغفار از عذاب الهی مصون دارند و امام علیه السلام با استنباطی که در بالا آمد راه را به آنها نشان داده و بر آن تأکید ورزیده است.

ایشان نه تنها می‌توانند از عذاب الهی در امام بمانند بلکه با استغفار درهای رحمت و نعمت و سعادت را می‌توانند به روی خود بگشایند. همان‌گونه که در سوره «نوح» آمده است: «﴿إِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَارًا \* يُرِسِّلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَيُمْدِدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ يَجْعَلُ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾»؛ من به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزنده است تا باران‌های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان

۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.

کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد».<sup>۱</sup> مرحوم معنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: ضمیر در «لِيَعْذِّبَهُمْ» به اهل مکه بر می‌گردد و منظور از «استغفار» در این آیه ترک شرك و روی آوردن به اسلام است، بنابراین معنای آیه این است که «خداؤند اهل مکه را مدامی که پیغمبر در میان آنهاست عذاب نمی‌کند و بعد از او نیز اگر ایمان به رسالت آن حضرت بیاورند مجازات نخواهد کرد».<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد که مرحوم معنیه مفهوم آیه را محدود کرده است، زیرا ظاهر آیه با توجه به این‌که - در سوره «انفال» که از سوره‌هایی است که در مدینه نازل گردیده وجود دارد - همه مسلمانان را شامل می‌شود نه فقط اهل مکه را همچنین استغفار نیز معنای وسیعی دارد که هم گناه شرك و هم گناهان دیگر را در بر می‌گیرد و می‌دانیم بسیاری از عذاب‌های اقوام پیشین به سبب گناهانی بود که غیر از شرك انجام می‌دادند؛ مانند عذاب قوم لوط.

بنابراین، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه مسلمانان در هر زمان را شامل می‌شود و استغفار نیز هرگونه توبه از گناه است.

قابل توجه این‌که در آیه بعد از این آیه در سوره «انفال» می‌خوانیم: «وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يَعْذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصْدُونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أُولَيَاءُ إِنْ أَوْلَيَا وُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ چرا خدا آنها را مجازات نکند با این‌که آنها (مؤمنان را از عبادت کردن در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که آنها سرپرست آن نیستند؛ سرپرست آن فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند».<sup>۳</sup>

۱. نوح، آیه ۱۰-۱۲.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷.

۳. انفال، آیه ۳۴.

بعضی - مانند ابن ابیالحدید - چنین پنداشته‌اند که این آیه در سال حدیبیه (سال ششم) که کفار مکه پیغمبر را از زیارت خانه خدا باز داشتند نازل شده و بعداً به هنگام جمع آوری قرآن و ترتیب آن به وسیله اصحاب رسول الله علیهم السلام در اینجا جای داده شده است.

در حالی که این سخن از دو جهت اشتباه است: اولاً جلوگیری مشرکان از زیارت مسلمانان نسبت به خانه خدا تنها در سال حدیبیه نبود پیش از این نیز چنین بود و ثانياً قرآن در زمان پیغمبر اکرم علیهم السلام به صورت کنونی جمع آوری شد و اصحاب بر رسول الله علیهم السلام خواندند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. شرح بیشتر در این باره رادر تفسیر نمونه ذیل آیات سوره حمد در جلد اول مطالعه فرمایید.

## وَقَالَ عَلِيهِ اللَّهُ أَمْرُكُ

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ  
 أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ  
 وَاعِظُ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظُ

امام عليه السلام فرمود:

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، وکسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیايش را اصلاح می کند وکسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این کلام حکمت آمیز را از امام نقل کرده‌اند، شیخ صدوq است که هم در کتاب خصال و هم در کتاب امالی با ذکر سند آورده است. مرحوم شیخ کلینی نیز در روضه کافی با همان عبارت شیخ صدوq آورده، هرچند روایت آن متفاوت و متن آن با آنچه در نهج البلاغه آمده کمی متفاوت است. مرحوم برقی نویسنده کتاب المحسن نیز صدر روایت را آورده. از علمای اهل سنت نیز ابن جوزی در کتاب تذکره آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵ و ۸۶).

در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز با مقداری تفاوت از کتاب جعفریات که پیش از مرحوم سید رضی تدوین شده نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۰۰).



## شرح و تفسیر

### راه اصلاح و به سامان رسیدن امور

امام علی‌الله‌علیه‌السلام در این کلام نورانی که در واقع مرکب از سه جمله است به سه امر مهم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح می‌کند و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیايش را اصلاح خواهد کرد و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد»؛ (مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسٍ وَاعِظُ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ).

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که بزرگان علماء در گذشته هنگامی که نامه‌ای به یکدیگر می‌نوشتند غالباً از این سه جمله حکیمانه، در نامه خود بهره می‌گرفتند و به راستی سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و همه روز انسان بر آن نظر بیفکند.

در اینکه رابطه میان نتیجه‌های سه گانه‌ای که در این کلمات حکمت‌آمیز آمده و مقدمات آن، رابطه‌ای طبیعی و منطقی است یا روحانی و معنوی شارحان نهج البلاعه راه‌های مختلفی را پیموده‌اند؛ ولی می‌توان گفت: هم رابطه الهی و معنوی است و هم رابطه منطقی.

زیرا کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند؛ یعنی در برابر هر امری قرار

می‌گیرد نخست نگاه کند که رضای خدا در چیست و آن را برگزیند، چنین کسی به یقین مشمول عنایات الهی قرار می‌گیرد و خداوند رابطه او را با مردم سامان می‌بخشد. اضافه بر این اصلاح رابطه با خدا مسلطمن صدق و امانت و راستی است. کسی که صدق و امانت و راستی پیشه کند به یقین مردم به او علاقه‌مند می‌شوند و امین مردم خواهد بود و به او اعتماد می‌کنند و مشکلی با او نخواهند داشت.

همچنین کسی که امر آخرت خویش را اصلاح کند؛ یعنی اوامر الهی را اطاعت و نواهی او را ترک گوید مشمول لطف خداوند خواهد شد؛ خداوند کار دنیای او را نیز سامان می‌دهد. افزون بر این، اصلاح امر آخرت به تقوا و پرهیزگاری است و به یقین انسان‌های با تقوا در زندگی مادی خود نیز موفق خواهند بود، زیرا راه خلاف در پیش نمی‌گیرند؛ به کسی ظلم و ستم نمی‌کنند، همه با او مهربان هستند و او نیز با همه مهربان.

نیز کسی که واعظ نفسانی؛ یعنی وجدان بیدار و تقوای درونی داشته باشد که در برابر گناهان به او هشدار دهد، لطف پروردگار بر او سایه خواهد افکند و او را از گزند حوادث محفوظ می‌دارد. اضافه بر این شخصی که چنین واعظی درونی دارد از امور خطرناک می‌پرهیزد و چنین کسی از گزند حوادث محفوظ خواهد بود.

بنابراین رابطه این سه امر با آن سه نتیجه هم رابطه معنوی است و هم رابطه منطقی و طبیعی.

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام که مرحوم کلینی در اصول کافی آورده پایان می‌دهیم. مطابق این حدیث امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل چنین فرموده است: «وَعَزَّتِي وَجَلَّتِي وَعَظَمَتِي وَعُلُوّي وَأَرْتَقَاعَ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدُ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفتُ عَلَيْهِ ضَيْعَتَهُ وَضَمَّنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ

وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةٍ كُلُّ تَاجِرٍ؛ بِهِ عَزَّةٌ وَجَلَالٌ وَعَظَمَتٌ وَنُورَانِيَّةٌ وَعُلُوٌّ  
مقامَتِ سُوْگَنْدِ يَادِ مَىْ كَنْمَ كَهْ هِيْچْ بَنْدَهْ مُؤْمَنْيِ خَوَاسْتَهْ مَرَا بَرْ خَوَاسْتَهْ خَوَودْ دَرْ  
چِيزِي از امور دنيا مقدم نمی شمرد مگر اين که من بى نيازى او را در دل او و همت  
او را در آخرتِش و آسمان‌ها و زمين را ضامن روزى او قرار مى دهم و برای او از  
تجارت هر تاجری بهتر خواهم بود».<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱.



## وَقَالَ عَلِيُّهِ السَّلَامُ

الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُوْسِهِمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُوْمِنُهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.

امام عليه السلام فرمود:

فقیه و بصیر در دین در حد کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نسازد و از لطف او مأیوس نکند و از مجازات‌های او ایمن ننماید.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی شیخ صدوq در کتاب معانی الاخبار و ابن شعبه در تحف العقول و مرحوم کلینی در کافی آورده‌اند و از کتب اهل سنت در حلیة الاولیاء نوشته ابونقیم اصفهانی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷).

در کتاب تمام نهج البلاغه، بخش اول این کلام را از کنز العمال و تاریخ مدینه دمشق نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۱۱).



## شرح و تفسیر

### فقیه کامل

امام علیؑ در حقیقت در این کلام پربار خود مسئله تعادل خوف و رجا را به صورت جدیدی مطرح می‌کند و می‌فرماید: «فقیه و بصیر در دین در حد کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف او مأیوس نسازد و از مجازات‌های او ایمن ننماید»؛ (**الفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مِنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنُهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ**)

منظور از «فقیه» در این کلام حکمت‌آمیز فقیه اصطلاحی یعنی عالم به احکام فرعیه دین نیست، بلکه فقیه به معنای لغوی و به معنای وسیع کلمه است یعنی عالم دینی و «**كُلُّ الْفَقِيهِ**» به معنای عالم کامل از هر جهت است.

تعبیرات سه گانه‌ای که امام علیؑ در این گفتار حکیمانه خود به کار برده در واقع از آیات قرآن گرفته شده است: جمله «**مِنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ**»؛ کسی که مردم را از رحمت الهی مأیوس نکند» برگرفته از این آیه است: «**قُلْ يَا عَبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته‌اید و مرتكب گناهان شده‌اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است». <sup>۱</sup>

۱. زمر، آیه ۵۳.

و جمله «وَلَمْ يُؤْيِسُهُمْ مِنْ رَحْمَةَ اللَّهِ» بر گرفته از کلام یعقوب است که به فرزندان خود می‌گوید: «إذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَأسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ بروید و در جستجوی یوسف و برادرش باشید و از رحمت الهی مایوس نشوید چون از رحمت الهی جز قوم کافر مایوس نمی‌شوند». <sup>۱</sup>

جمله سوم بر گرفته از این آیه شریفه است که می‌فرماید: «إِنَّمَنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمُنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ آیا آنها از مجازات الهی خود را در امان دیدند (مکر در این‌گونه موارد به معنای عذاب غافلگیرانه است) و تنها جمعیت زیانکاران خود را از عذاب الهی در امان می‌دانند». <sup>۲</sup>

در این‌که چه تفاوتی میان جمله اول و دوم است که هر دو سخن از امیدواری به رحمت خدا می‌گوید بعضی از شارحان نهج‌البلاغه گفته‌اند: جمله نخست اشاره به رحمت خدا در قیامت و جمله دوم اشاره به رحمت الهی در دنیاست. (همان‌گونه که در داستان یعقوب و یوسف آمده است). <sup>۳</sup>

## نکته

### دو بال خوف و رجا

همیشه برای رسیدن به مقصد باید از دو نیرو استفاده کرد: نیروی محرک و نیروی باز دارنده؛ به کمک نیروی محرک، حرکت آغاز می‌شود و هرچه قوی‌تر باشد سرعت بیشتری به خود می‌گیرد؛ اما نیروی باز دارنده برای حفظ تعادل و پیشگیری از خطرات مخصوصاً در مسیرهای پر خطر ضرورت دارد. آنچه به

۱. یوسف، آیه ۸۷.

۲. اعراف، آیه ۹۹.

۳. توضیح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰.

طور ساده در اتومبیل‌ها می‌بینیم در وجود پیچیده انسان نیز حاکم است. انسان برای کمال و قرب الى الله آفریده شده و انگیزه‌های لازم در درون و بیرون وجودش به وسیله انبیا و اولیا و تعلیمان آسمانی آماده شده است. از سوی دیگر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی او را پیوسته به خود مشغول می‌دارد تا از مسیر منحرف گردد یا در پرتگاه سقوط کند. نیروی بازدارنده برای پیشگیری از این خطرات است. همهٔ پیامبران بشیر و نذیر بودند و همهٔ کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند نیز از این دو امر برخوردارند.

این همان مسئله خوف و رجاست که به عنوان دو بال برای پرواز در آسمان سعادت و قرب الى الله معرفی شده و حتی در روایات تصریح شده است که هیچ یک از این دو نباید بر دیگری فزونی یابد، زیرا اگر خوف، فزونی یابد انسان به سوی یأس کشیده می‌شود و آدم مأیوس گرفتار انواع گناهان خواهد شد، زیرا فکر می‌کند کار از کار گذشته و پرهیز از گناه و انجام طاعات نتیجه‌ای ندارد. به عکس، اگر امید او فزونی یابد نسبت به ارتکاب گناهان بی‌تفاوت می‌گردد.

در روایتی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَا تَكِلُّمُهُ عَلَيْهَا وَمَا عَمِلْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا وَلَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ غَضَبِ اللَّهِ لِظَنَنتُمْ بِأَنْ لَا تَسْتَجُوا؛ اَغْرِيَنَّا رَحْمَةً اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> اگر اندازه رحمت الهی را می‌دانستید چنان بر آن تکیه می‌کردید که هیچ عمل خوبی جز به مقدار کم انجام نمی‌دادید و اگر اندازه غضب الهی را می‌دانستید گمان می‌کردید که هرگز راه نجاتی برای شما نیست».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: پدرم می‌گفت: «إِنَّهُ لَيَسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورٌ حِيفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ هیچ بندۀ مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور خوف و نور رجا؛ اگر این را وزن کنند چیزی فزون بر

۱. کنز العمل، ح. ۵۸۹۴

آن ندارد و اگر آن را وزن کنند چیزی فزوں براین ندارد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که در غررالحکم از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم: «خَفْ رَبَّكَ خُوفًا يَشْغُلُكَ عَنْ رَجَائِهِ وَأَرْجُهُ رَجَاءَ مَنْ لَا يَأْمُنُ خَوْفَهُ؛ چنان از پروردگارت خائف باش که تو را از رجا باز دارد و چنان به او امیدوار باش که تو را از خوف باز ندارد».<sup>۲</sup>

به همین دلیل در تمام جوانب بشری در کنار تشویق تنبیه و در کنار تنبیه تشویق است.

بر همین اساس در کلام حکمت آمیز بالا فقیه واقعی و کامل کسی شمرده شده که نه مردم را از رحمت خدا مأیوس دارد و نه آنها را از مجازات الهی ایمن سازد.

\* \* \*

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲. غررالحکم، ص ۱۹۱، ح ۳۷۱۳.